

علیہ السلام

سیما می امام زمان

پابھار لٹریچر

پابھار لٹریچر

پابھار لٹریچر

ارتالیات

محمد مهدی تاج لٹریچر

واعظ

سپمای امام زمان

حضرت مهدی

عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى

فَرَجَهُ

الشَّرِيفُ

از تألیفات :

محمد مهدی تاج لنگرودی

واعظ

تمام حقوق مخصوص مؤلف است

تاج لنگرودی ، محمد مهدی ، ۱۳۱۰ -

سیمای امام زمان حضرت مهدی عجل الله تعالی
فرجه الشریف / از تالیفات محمد مهدی تاج لنگرودی
واعظ - {ویرایش ۲} - {تهران} : دفتر نشر ممتاز ،
۱۳۷۶ .

ISBN 964-5712-00-9: ۳۱۲ ص .

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا .

کتابنامه به صورت زیرنویس .

چاپ پانزدهم : ۱۳۷۹ .

۱. محمد بن حسن (عج) ، امام دوازدهم ، ۲۵۵ق . -

۲. مهدویت ، الف عنوان .

۲۹۷/۹۵۹

ش ۹ / ت ۲ / ۵۱ BP

۱۳۷۶

۶۵۲۱ - ۷۶ م

کتابخانه ملی ایران

شناسنامه کتاب

چاپ : حیدری	نام کتاب : سیمای امام زمان علیه السلام
صحافی : مینو	مؤلف : محمد مهدی تاج (لنگرودی) واعظ
تاریخ انتشار : بهار ۱۳۸۰	ناشر : دفتر نشر ممتاز : تلفن ۴۳۰۱۷۲۱
لیتوگرافی : آریا	تیراژ : ۳۰۰۰
شابک : ۹-۰۰-۵۷۱۲-۹۶۴	نوبت چاپ : پانزدهم
	با کیفیت جدید : چاپ دوم

فهرست مطالب کتاب

صفحه	موضوع
۱۳	مدارک کتاب
۱۵	مقدمه
۱۸	کتابهایی که علمای شیعه درباره حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> نوشته اند
۲۱	کتابهایی که اهل سنت درباره حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> نوشته اند
۲۲	بعضی از اسماء و القاب حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۳	شمارش روایات در مورد حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۵	این احادیث از کتب اهل سنت در مورد حضرت مهدی رسیده است
۲۹	در کتب اهل سنت میخوانیم
۳۲	بشارات کتب غیر اسلامی در مورد نجات دهنده عالم
۳۶	رهبری در اسلام
۳۸	زمزمه حکومت واحد جهانی قبل از میلاد مسیح <small>علیه السلام</small>
۳۹	معرفی اولوالامر
۴۲	حضرت رسول اکرم جانشینان خود را معرفی کرد
۴۳	ستارگان درخشان
۴۴	حضرت رسول اکرم از غیبت حضرت مهدی خبر داد

صفحه	موضوع
۴۵	حضرت علی <small>علیه السلام</small> از غیبت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> خبر داد
۴۷	لوحی که نزد حضرت فاطمه علیها سلام بود
۴۸	امام حسن <small>علیه السلام</small> از غیبت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> خبر داد
۵۱	امام حسین <small>علیه السلام</small> از حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> خبر داد آنچه که امام علی بن الحسین <small>علیه السلام</small> درباره حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> فرمود
۵۲	امام باقر <small>علیه السلام</small> درباره حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> چنین فرمود
۵۳	خبری که از امام صادق <small>علیه السلام</small> در مورد حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> رسیده
۵۵	امام موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> از حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> خبر داد
۵۶	امام رضا <small>علیه السلام</small> از امام زمان اینچنین خبر داد
۵۸	امام جواد <small>علیه السلام</small> در مورد حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> اینچنین خبر داد
۶۰	امام هادی <small>علیه السلام</small> در مورد امام مهدی <small>علیه السلام</small> چنین فرمود
۶۲	خبر دادن امام عسکری از فرزندش حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۶۳	علت غیبت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> از بیان امام صادق <small>علیه السلام</small>
۶۸	غیبت کوتاه و طولانی
۷۰	

صفحه	موضوع
۷۱	حلّ مشکل طول عمر بوسیله سید بن طاووس
۷۳	حلّ مسئله طول عمر حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۸۱	گذشت زمان در حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> اثر نمی گذارد
۸۲	شرح حال مادر حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۹۲	تاریخ تولّد حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۹۳	چگونگی ولادت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۹۷	تشبیه حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> بحضرت یحیی و عیسی <small>علیه السلام</small>
۹۸	مقدمات ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۰۲	انقلاب قبل از ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۰۳	فاصله قیام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> و شهادت نفس زکیه
۱۰۴	دو نشانه مهمّ قبل از ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۰۵	قبل از قیام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> همه ادّعای عدالت می کنند
۱۰۶	اوّل و آخر اسلام
۱۰۷	زمانی که فتنه ها ظاهر شود
۱۰۹	آینده خطرناک
۱۱۰	زمانیکه هرج و مرج و غارت دنیا را فرا گیرد
۱۱۱	صدای مهیب هنگام ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>

صفحه	موضوع
۱۱۳	خروج تکریتی و سمرقندی و سفیانی قبل از خروج حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۱۴	قبل از قیام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> دو ثلث جمعیت دنیا از بین می روند
۱۱۵	حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> چگونه قیام می کند
۱۱۷	قدرت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۱۸	پیراهنی که حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> در روز قیام می پوشد
۱۱۹	آن وقتی که حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> تکیه به خانه خدا می دهد
۱۲۱	آن وقتی که امام زمان <small>علیه السلام</small> به منبر می رود
۱۲۳	آزمایش خدائی قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام
۱۲۵	اول کسیکه با حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> بیعت می کند
۱۲۶	ندای وحدت در تمام کره زمین
۱۲۷	اول کسیکه دست حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> را می بوسد
۱۲۸	حکومت عادلانه در عصر ظهور امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۳۰	امام زمان با برنامه جدیدی می آید
۱۳۰	خوشابحال کسیکه حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> را درك نماید

صفحه	موضوع
۱۳۱	یاران حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> جوانند
۱۳۲	حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> همه مردم را میشناسد
۱۳۳	ثمرات هفتگانه قیام قائم <small>علیه السلام</small>
۱۳۴	سیره (روش) حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۳۵	از دور دیدن در زمان حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۳۶	از دور دیدن و از دور شنیدن
۱۳۷	امام زمان <small>علیه السلام</small> و سفر به آسمان و زمین
	حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> به فاصله هفت سال مالک روی
۱۳۸	زمین می گردد
۱۳۹	توسعه علم و دانش در زمان ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۴۰	چرا حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> را امام منتظر نامیده اند
۱۴۲	پاداش انتظار فرج
۱۴۳	امتحان شدید برای منتظرین حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۴۴	حدیثی در مورد تعیین وقت ظهور حضرت حجة <small>علیه السلام</small>
۱۴۵	حدیثی دیگر در همان مورد
۱۴۷	نعمت ظاهره و نعمت باطنه
۱۴۹	مسکن دائمی حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۵۰	چراغ منزل حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>

صفحه	موضوع
۱۵۱	کسی که حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> را به بیند چگونه سلام بگوید
۱۵۲	عقل و اخلاق در عصر حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۵۲	بعضی از نامه هائی که به حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> نوشته شد
۱۵۵	نامه اسحاق بن یعقوب به امام عصر <small>علیه السلام</small> و جواب آن
۱۵۶	روایتی از حضرت باقر <small>علیه السلام</small> در همان مورد
۱۵۸	ترجمه نامه حضرت ولی عصر که به اسحاق بن یعقوب مرقوم فرمودند
۱۵۹	آخرین توقیعی که به آخرین نائب حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> رسید
۱۶۱	امام زمان باشما سخن میگوید
۱۶۲	من امان اهل زمینم
۱۶۲	هیچ چیزی از شما بر ما پوشیده نیست
۱۶۳	حق با ما است
۱۶۳	کسب معارف فقط از طریق ما
۱۶۴	در زمان غیبت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> مردم بر دو دسته می شوند

صفحه	موضوع
۱۶۵	فراوانی نعمت در عصر ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۶۶	در زمان ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> فقط یک سوّم مردم دنیا باقی هستند
۱۶۷	سؤال عمر از حضرت علی <small>علیه السلام</small> درباره حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۶۸	کسی که حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> را انکار کند
۱۶۹	نام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> در ساق عرش الهی
۱۷۰	عنایت هفتگانه خدا به اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۱۷۲	امام صادق فرمودند: ای کاش خدمتگزار او بودم
۱۷۲	این دعا را در عصر غیبت بخوانیم
۱۷۳	روزهای جمعه حضرت مهدی را اینگونه زیارت کنیم
۱۷۵	استغاثه به حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۷۸	هر روز بعد از نماز صبح امام زمان را اینگونه زیارت کنیم
۱۷۹	توسّل به نماز حضرت صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>
۱۸۰	از سروده های علامه فقید «فیض کاشانی»
۱۸۱	چشم جهان ندیده
۱۸۲	با خون دل نوشتم نزد امام نامه

صفحه	موضوع
۱۸۳	بخدا که صاحب ما آید
۱۸۶	تجلیات امام عصر <small>علیه السلام</small>
۱۸۷	شیخ صدوق بدستور امام زمان <small>علیه السلام</small> کتاب مینویسد
۱۹۰	داستانی پرشور از بزرگ مردی کهنسال
۱۹۳	رو مجرّد شو مجرّد را ببین
۱۹۷	توجه شیخ محمد تقی بافقی به مسجد جمکران «قم»
	رسیدگی حضرت حجّت <small>علیه السلام</small> به مرحوم بافقی در مسجد
۲۰۳	جمکران
۲۰۷	ای فرزندانم دیگر درد ندارم
۲۱۰	این کیست که از دردم باخبر است؟!!
۲۱۲	بیمار شفا یافته به دست امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۲۰	نامدای که نتیجه مثبت داشت
۲۲۳	ای امام زمان ما هم تشنه ایم
۲۲۵	علی بن مهزیار اهوازی
۲۳۱	امام زمان و جواب نامه ابن قولویه
۲۳۴	چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن
	سید بحر العلوم چگونه خدمت امام زمان علیه السلام
۲۳۵	رسید؟

صفحه	موضوع
۲۳۷	تأثیر توکل به حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۳۹	مقدس اردبیلی مشکلات خود را از امام زمان می پرسید
۲۴۲	عنایت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> به ملا محمد تقی مجلسی (ره)
۲۴۵	ملاقات شبانه
۲۴۶	آل رحیم و مشکلات طاقت فرسا
۲۵۱	مسجد سهله؟ یا خدمتگزاری پدر
۲۵۳	به کار بستن عقیده مادر
۲۵۷	دوستی از دوستان شیخ حرّ عاملی
۲۵۹	کسیکه در آستانه مرگ بود
۲۶۱	دیدار جماعتی از اهل قم با امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۶۶	اینها میخواستند امام زمان را بکشند!!
۲۷۰	کسی که سگته ناقص کرده بود
۲۷۲	داستانی از حسین مدلل
۲۷۳	داستانی عجیب از علامه حلی
۲۷۵	این دعا یادگار امام زمان است
۲۷۷	نامه «ورّام» به امام زمان <small>علیه السلام</small>
۲۷۸	امام زمان دستور خواندن دعای فرج می دهد
۲۸۳	داستان مرد سبزی فروش

صفحه	موضوع
۲۸۸	مردی که در مسافرت مکه بیمار شد
۲۹۰	شهید ثانی در بیابان مصر و شام
۲۹۲	داستانی از کتاب خیر المقال
۲۹۴	بیماری لاعلاج و شفا
۲۹۵	حیله وزیر بحرین در مورد شیعیان
۳۰۲	امام زمان <small>علیه السلام</small> درباره شیعیان دعا می کند
۳۰۳	درگیری بین دو همسفر
۳۰۵	گمشدگان بیابان
۳۰۸	کسی که در باره امام زمان شك داشت



مدارك كتاب

اصول كافي

اسرار العقاید

امام مهدي آخريں پناه

آخريں سفير انقلاب

ارشاد مفيد

انوار نعمانيه

اختصاص شيخ مفيد

الزام الناصب

البرهان في علامات المهدي

التقوى وما أدريك ما التقوى

بحار الانوار

بذر انقلاب

تفسير برهان

جنة المأوى

خرايج راوندى

دین و فطرت
زندگینامه شیخ مرتضی انصاری
سفینه البحار
سرمايه سخن
غیبت شیخ طوسی
غیبت نعمانی
فرج المهموم
کمال الدین
کلم الطیب
مجالس المؤمنین
منتهی الآمال
مهدی موعود
مجله مکتب اسلام
منتخب الأثر
مفاتیح الجنان
نجم الثاقب



مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى»

گویند زمانی که حضرت یوسف علیه السلام را در بازار مصر به عنوان فروش آوردند، عده‌ای از ثروتمندان برای خرید وی جمع شدند و دسته‌ای هم برای تماشا آمدند.

بنا شد خریداران در یک ردیف و تماشاچیان در طرف دیگر قرار گیرند.

وقتی که صفوف خریداران و تماشاچیان از هم جدا شدند و منتظر بودند که حضرت یوسف را بیاورند، در این حال پیرزن قد خمیده ای را دیدند که در صفوف خریداران قرار گرفته و در دست خود کلافی از پشم دارد.

به او گفتند اینهمه صاحبان ثروت در خوف و ترسند که شاید نتوانند او را بخرند، شما به چه امیدی در صف خریداران درآمده‌ای؟

جواب داد: من می‌دانم یوسف را به بهای کم نمی‌دهند، ولی تمام هدفم این است که اگر یک روزی از خریداران یوسف نام بردند، نام من هم در زمره خریداران حضرتش باشد.



بنابراین نویسندگان بزرگی همچون شیخ صدوق علیه الرحمه و مرحوم مجلسی علی الله مقامه و بزرگان دیگری که در اوائل کتاب می‌خوانید در مورد حضرت بقیة الله الأعظم علیه السلام کتابهای سودمندی نوشته‌اند.

و خدمتگزاران زیادی در این مورد انجام وظیفه کرده‌اند ولی در میان همه نوشته‌ها، این اثر کوچک همانند آن کلاف ناچیز است که شرحش را خوانده‌اید.

در هر حال امید است برای کسانی که می‌خواهند در باره امام زمان علیه السلام اطلاعاتی داشته باشند مفید و سودمند قرار گیرد.



کتابهایی که علمای شیعه درباره حضرت

مهدی علیه السلام نوشته اند

نام کتابهایی که در ذیل می خوانید منسوب به علمای شیعه است که عالم جلیل مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی در کتاب شریف (الذریعه الی تصانیف الشیعه) نقل فرموده است:

کتاب	مؤلف
۱- المهدی	جعفر خندق آبادی واعظ تهرانی
۲- المهدی	جلال الدین مرودشتی
۳- المهدی	ابو موسی عیسی بن مهران
۴- المهدی	صدر الدین قونوی
۵- المهدی	سید صدر الدین صدر
۶- المهدی عند الجمهور	میرزا نجم الدین تهرانی

مؤلف	كتاب
سيّد على لاهورى	٧- المهدي موعود
على بن مهزيار	٨- كتاب القائم
فضل بن شاذان	٩- كتاب القائم
ابى اسحاق كوفى	١٠- كتاب الغيبة
ابن الجندى	١١- كتاب الغيبة
تاج العلى	١٢- كتاب الغيبة
شيخ محمد حرز النجفى	١٣- كتاب الغيبة
ابى محمد طبرى	١٤- كتاب الغيبة
سالم الطائنى الكوفى	١٥- كتاب الغيبة
شيخ حسن بن محمد	١: - كتاب الغيبة
حنظلة بن زكريّا	١٧- كتاب الغيبة
عبّاس بن هشام	١٨- كتاب الغيبة
عبدالوهاب الباورانى	١٩- كتاب الغيبة
ابى الحسن الشاطرى	٢٥- كتاب الغيبة
سيّد مرتضى الموسوى	٢١- كتاب الغيبة
على بن غياث الدين	٢٢- كتاب الغيبة
ابن زينب	٢٣- كتاب الغيبة

مؤلف	كتاب
شيخ الطائفة (طوسي)	٢٤ - كتاب الغيبة
ابي جعفر شلمغاني	٢٥ - كتاب الغيبة
شيخ صدوق (ره)	٢٦ - كتاب الغيبة
شيخ مفيد	٢٧ - كتاب الغيبة
سيّد دلدار	٢٨ - رسالة في غيبة الامام
شيخ أحمد درويش	٢٩ - رسالة في غيبة الحجّة
ميرزا محمد رضا همداني واعظ	٣٠ - رسالة في غيبة الحجّة
ميرزا علي اكبر العراقي	٣١ - رسالة في غيبة الحجّة
سيّد مرتضى علم الهدى	٣٢ - رسالة في غيبة الحجّة
سيّد امير شمس الدين	٣٣ - رسالة في غيبة الحجّة
شيخ صدوق	٣٤ - رسالة في غيبة الحجّة
ابي العباس حميرى قمى	٣٥ - كتاب الغيبة والحيرة
ابن اخى طاهر	٣٦ - كتاب الغيبة وذكر القائم
ابي الحسن الازونى	٣٧ - كتاب الغيبة وكشف الحيرة
شيخ ابي عبدالله صفوانى	٣٨ - كتاب الغيبة وكشف الحيرة

کتابهاییکه اهل سنت در باره حضرت مهدی علیه السلام نوشته اند:

عقیده به ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام اختصاص به شیعه ندارد بلکه عموم مسلمین از شیعه و سنی به آن اعتقاد دارند. بعضی از کتبی که دانشمندان شیعه نوشته اند از نظر شما گذشت و اینک کتابهاییکه اهل سنت نوشته اند می خوانید.

مؤلف	نام کتاب
گنجی شافعی	۱- البیان فی اخبار صاحب الزمان
ابن حجر	۲- علامات المهدی المنتظر
جلال الدین سیوطی	۳- علامات المهدی
حماد بن یعقوب	۴- المهدی
ابی بدر مقدس	۵- عقد الدرر فی اخبار مهدی المنتظر
متقی هندی	۶- البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان

بعضی از اسامی و القاب حضرت مهدی علیه السلام

مرحوم محدث نوری عطر الله مرقدہ در کتاب شریف نجم الثاقب ۱۸۰ نام و لقب برای حضرتش بیان فرموده است که ما در اینجا چند اسم و لقب از کتاب منتهی الآمال میآوریم.

۱- بقية الله

۲- حجّت

۳- خلف صالح

۴- قائم

۵- م-ح-م-د

۶- مهدی

۷- منتظر ^(۱)

۱- منتهی الآمال جلد ۲.

شمارش روایات در مورد حضرت مهدی علیه السلام

- روایاتی که بشارت بظهور آن حضرت می دهد (۶۵۷) حدیث
 احادیثی که می گوید او از اهل بیت: پیغمبر
 است (۳۸۹) حدیث
 روایات وارده بر اینکه آن حضرت از فرزندان
 علی علیه السلام است (۲۱۴) حدیث
 اخباری که او را از فرزندان فاطمه سلام الله علیها
 معرفی می کند (۱۹۲) حدیث
 روایاتی که او را نهمین فرزند از اولاد حسین بن
 علی علیه السلام می داند (۱۴۸) حدیث
 روایاتی که او را از فرزندان زین العابدین
 شمرده است (۱۸۵) حدیث
 اخباری که او را فرزند امام حسن عسکری علیه السلام
 معرفی کرده (۱۴۶) حدیث
 روایاتی که نام اجداد حضرت امام حسن عسکری

- را برشمرده (۱۴۷) حدیث
- روایاتی که می‌گوید جهان را از عدالت پُر خواهد کرد (۱۲۳) حدیث
- روایاتی که غیبت او را طولانی دانسته است (۹۱) حدیث
- روایاتی که طول عمر آن حضرت را می‌رساند (۳۱۸) حدیث
- روایاتی که می‌گوید دین اسلام به وسیله او عالمگیر می‌شود (۴۷) حدیث
- روایاتی که می‌گوید او امام دوازدهم و امام آخر است (۱۳۶) حدیث
- روایات وارده در ولادت آن حضرت ۲۱۴ حدیث (۱).

این احادیث از کتب اهل سنت در مورد حضرت مهدی علیه السلام رسیده است

۱- از عبد الله بن عمر روایت شده که:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ وَ
عَلَى رَأْسِهِ غَمَامَةٌ فِيهَا مُنَادٍ يُنَادِي هَذَا
الْمَهْدِيُّ فَاتَّبِعُوهُ».

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی که حضرت مهدی علیه السلام خروج می نماید بالای سرش قطعه ابری در حرکت است که در میان آن ابر نداکننده ای ندا در می دهد که این است مهدی موعود از او متابعت نمائید.

۲- از:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى
يَمْلِكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِي إِسْمَهُ إِسْمِي

يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَ
جَوْرًا».

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: قیامت برپا نخواهد شد تا آنکه مالک روی زمین شود مردی از اهل بیت من که اسم او موافق اسم من خواهد بود، او پُر می‌کند زمین را از عدل و راستی همچنانکه پُر شده باشد از ظلم و جور.

۳- از ابی سعید خدری روایت شده:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : أَبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ
يَبْعَثُ فِي أُمَّتِي عَلَى اخْتِلَافٍ مِنَ النَّاسِ وَ
زَلْزَلٍ لِيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلَّتْ
ظُلْمًا وَ جَوْرًا يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَ
سَاكِنُ الْأَرْضِ يُقَسِّمُ الْمَالَ صِحَاحًا فَقَالَ لَهُ
رَجُلٌ وَ مَا صِحَاحًا قَالَ صلی الله علیه و آله السَّوِيَّةُ بَيْنَ
النَّاسِ».

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بشارت می‌دهم شما را به

«مهدی» که برانگیخته می‌شود در میان امت من در حالتی که اعتقادات مردم مختلف باشد و مردم در امر دین خود متزلزل گردند، پُر می‌سازد زمین را از عدل و راستی همچنانکه پُر شده باشد از ظلم و جور، اهل زمین و آسمان از او راضی باشند، بیت المال را صحاحاً تقسیم می‌نماید، مردی از صحابه عرض کرد صحاحاً چه معنی دارد حضرت فرمود: بطور مساوی بین مردم.

۴- از:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : لَوْ لَمْ يَبْقِ مِنَ الدُّنْيَا
إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَبَعَثَ اللَّهُ فِيهِ رَجُلًا إِسْمُهُ إِسْمِي
وَ خُلُقُهُ خُلُقِي، يُكْنَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ.»

فرمود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله: اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز برمی‌انگیزاند خدا در آن روز مردی را که اسم او اسم من است و خُلق و رفتار او چون خُلق و رفتار من است و کنیه‌اش ابا عبد الله می‌باشد.

۵- از:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ يَعْمَلُ بِسُنَّتِي وَ يُنْزِلُ اللَّهُ بِهِ الْبَرَكَاتَةَ مِنَ السَّمَاءِ وَ يَخْرُجُ بِهِ الْأَرْضَ بَرَكَتَهَا وَ تَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا وَ يَعْمَلُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُنْزِلُ بَيْتَ الْمُقَدَّسِ».

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خروج می نماید مردی از اهل بیت من و عمل می نماید بسنت من و نازل می فرماید خداوند بسبب او برکت را از آسمان و بیرون می آورد بسبب او زمین برکت خود را و پر می شود بسبب آن حضرت زمین از عدل و داد، همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و سلطنت می نماید بر این امت هفت سال و در بیت المقدس نزول اجلال می فرماید.

۶- از:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : مِمَّا الَّذِي يُصَلِّي عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ خَلْفَهُ».

فرمود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله: از ماست آن کسی که نماز می گذارد حضرت عیسی بن مریم در عقب سر او.

۷- «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَمْلِكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَفْتَحُ الْقُسْطَنْطِينِيَّةَ وَجَبَلَ الدَّيْلَمَ وَلَوْ لَمْ يَبْقِ إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَفْتَحَهَا» (۱).

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمود: قیامت برپا نمی شود تا آنکه سلطنت نماید مردی از اهل بیت من که فتح می نماید قسطنطنیه و کوه دیلم را و اگر باقی نماند دنیا مگر یک روز هرآینه طولانی فرماید خدا آن روز را تا آنکه فتح کند قسطنطنیه را.

در کتب اهل سنت می خوانیم:

۱- سبط ابن جوزی از علمای اهل سنت و جماعت است در کتاب «تذکرة الخواص» آورده:

دوازدهمین امام و پیشوا، «محمد بن الحسن بن علی بن ابی طالب» است و کنیه او ابو عبدالله و ابو القاسم است و اوست

آخرین بازمانده خدا و صاحب الزمان و قائم و منتظر و آخرین ائمه ... و او همان کسی است که رسول خدا فرمود: در آخر الزمان مردی از خاندان من خروج می کند که اسم او اسم من است و کنیه او کنیه من، زمین را از عدل و داد پُر می کند، همانگونه که از ظلم و جور پُر شده باشد، اوست «مهدی موعود».

۲ - شیخ محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی صاحب کتاب «البيان في اخبار صاحب الزمان» در کتاب «كفاية الطالب في مناقب علي بن ابي طالب» در باب هشتم قسمت ملحقات بعد از ذکر ائمه از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از ذکر نام و القاب حضرت عسکری علیه السلام چنین می گوید: و او فرزندش را جانشین خود قرار می دهد که همان امام منتظر باشد، صلوات خدا بر او باد.

۳ - عبد الوهاب شعرانی در کتاب «السيواقيت والجواهر» مبحث ۶۵ در باب اموری که قبل از قیامت کبری باید واقع شود سخن می گوید، از جمله چنین بیان می دارد:

یکی از اموری که باید قبل از قیامت اتفاق افتد، خروج حضرت مهدی علیه السلام است که آن بزرگوار از فرزندان امام حسن عسکری است و تولد او شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ می باشد و او

باقی است تا با عیسی بن مریم جمع شود.

۴ - حافظ محمد بن محمد بخاری معروف به خواجه پارسا در کتاب «الخطاب» می نویسد:

و أبو محمد الحسن العسكري وَ لَدُهُ م ح م د : رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا
مَعْلُومٌ عِنْدَ خَاصَّةِ أَصْحَابِهِ وَ ثِقَاتِ أَهْلِهِ.

امام حسن عسکری علیه السلام فرزندش محمد است و نزد خواص اصحاب و افراد ثقه و مورد اعتماد، مشخص و شناخته شده است.

۵ - شیخ سلیمان حنفی قندوزی در کتاب ینابیع المودّة، صفحه ۴۵۲ چنین می نویسد:

نزد افراد مورد اعتماد محقق و مسجّل است که ولادت قائم علیه السلام در شب پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ در شهر سامراء انجام پذیرفته است.

۶ - شیخ محمد بن ابراهیم حموی شافعی در فرائد السمطين از حضرت رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: امام بعد از من فرزندی جواد التّقی و پس از او فرزندش علی النّقی و پس از آن حسن العسکری و پس از وی مهدی المنتظر است که اطاعت از او در زمان غیبت نیز همچون زمان ظهور واجب است.

۷ - سیّد مؤمن ابن حسن شبلنجی صاحب کتاب نور الابصار

باب دوّم صفحه ۱۵۲ بیان می‌کند که:

در ذکر مناقب محمّد بن الحسن بن ... علی بن ابی طالب نام مادرش امّ ولد بود که به ایشان نرجس و صیقل و سوسن هم گفته می‌شد و کنیه‌اش ابوالقاسم است و شیعه امامیه ایشان را حجّت و مهدی و قائم، و منتظر و صاحب الزّمان لقب داده اند که مشهورترین لقب ایشان «مهدی» است.

۸- محمّد بن شخنة الحنفی در کتاب تاریخ مسمی به: «روضه المناظر» فی اخبار الاوائل و الاواخر جلد اول صفحه ۲۹۴ می‌نویسد:

و برای امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی به دنیا آمد که دوازدهمین ائمه است و به او مهدی و قائم و حجّت و محمّد گفته می‌شود و تولّد او سال ۲۵۵ هجری اتفاق افتاده است (۱).

بشارات کتب غیر اسلامی در مورد

نجات دهنده عالم

۱- بنا به اعتقاد هندیها «شاکمونی» که پیغمبر و صاحب کتاب آسمانی است، بشارت آمدن و ظهور يك منجی را اینچنین برای

۱- امام مهدی آخرین پناه صفحه ۵۶ تا ۵۸.

پیشوایانش در کتاب خود آورده است.

«پادشاهی و دولت دنیا به فرزند سید خلائق دو جهان
«کشن»^(۱) بزرگوار تمام می شود و او کسی باشد که بر کوههای
مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند و بر ابرها سوار شود و
فرشتگان کارکنان او باشند و جن و انس در خدمت او شوند و از
سودان که زیر خط استوا است تا عرض تسعین که زیر قطب
شمالی است و ماوراء بحار را صاحب شود و دین خدا يك دین
شود و دین خدا زنده گردد و نام او ایستاده باشد و خداشناس
باشد».

۲- جاماسب، برادر گشتاسب بن سهراب که در حدود ۴۹۹۶
سال بعد از هبوط آدم علیه السلام زندگی می کرده و از شاگردان
زردشت است و نرد وی کسب معارف می نموده است، به عقیده
جمعی پیغمبر بوده و از زمان خود تا پنج هزار سال پیش بینی
کرده است، در کتاب جاماسب نامه چنین می گوید:

«مردی بیرون آید از زمین تازیان از فرزند هاشم، مردی
بزرگ سر و بزرگ تن و بزرگ ساق و بر دین جد خویش بود با
سپاه بسیار روی به ایران نهاد و آبادی کند و زمین را پُر از عدل و

۱ - کشن به لغت هندی نام پیغمبر اسلام است.

داد نماید.

۳ - در کتاب «دید» که نزد هندیان از کتاب آسمانی است
گوید:

پس از خرابی دنیا پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که
پیشوای خلائق باشد و نام او «منصور»^(۱) باشد و تمام عالم را
بگیرد و بدین خود آورد و همه کس را از مؤمن و کافر بشناسد و
هرچه از خدا خواهد برآید.

۴ - در کتاب «باسک» که از کتب آسمانی هندوها است
می نویسد:

«دور دینی تمام شود به پادشاه عادل در آخر الزمان که
پیشوای ملائکه و پریان و آدمیان باشد و حق و راستی با او باشد
و آنچه در دریا و زمینها و کوهها پنهان باشد همه را به دست آورد
و از آسمان ها و زمین آنچه باشد خبر دهد و از او بزرگتر کسی به
دنیا نیاید».

۱ - در پاره ای از روایات منصور یکی از اسماء حضرت مهدی علیه السلام است و
آیه:

(وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلطاناً فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ
كَانَ مَنْصُوراً) (بنی اسرائیل ۲۲) را به نام آن حضرت تفسیر کرده اند که مراد از ولی
منصور حضرت مهدی علیه السلام است.

۵ - در کتاب زند که از کتب مذهبی زرتشتیان و ترجمه و تفسیر اوستای کنونی است اینکه روزی حکومت جهان به دست صالحان افتاده و دولت اشرار منقرض و سپری می‌شود چنین می‌نویسد:

«لشگر اهریمنان با ایزدان دائم از روی خاکدان محاربه و کشمکش دارند و غالباً پیروزی با اهریمنان باشد اما نه بطوری که بتوانند ایزدان را محو و منقرض سازند، چه در هنگام تنگی از جانب اهور مزدا که خدای آسمان است به ایزدان که فرزندان اویند یاری می‌رسد و محاربه ایشان نه هزار سال طول می‌کشد آنگاه فیروزی بزرگ از طرف ایزدان می‌شود و اهریمنان را منقرض می‌سازد و تمام اقتدار اهریمنان در زمین است و در آسمان راه ندارند و بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده، بنی آدم بر تخت نیکبختی خواهد نشست».

يك بار ديگر اين بشارت را بخوانيد و از ميان آنها به اين جملات حسّاس و عبارات شیرين توجه نمائيد.

الف - دين خدا يك دين شود.

ب - دين خدا زنده گردد.

- ج - نام او ایستاده باشد (قائم).
- د - پس از خرابی دنیا پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود.
- ه - تمام عالم را بگیرد و به دین خود درآورد.
- و - هرچه از خدا بخواهد برآید.
- ز - دور دینی به پادشاه عدلی در آخر الزمان تمام شود.
- ح - آنچه در دریا و زمینها و کوهها پنهان باشد به دست آورد. (۱)

رهبری در اسلام

بطور مسلم در هیچ آئینی به اندازه اسلام از مسأله رهبری بحث نشده و اسلام رهبری را از آن خدا می داند.

چنانچه در قرآن فرمود: **إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ**
هدایت بر ما است.

و شناسائی رهبر آنقدر مهم است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله کسانی را که می میرند و رهبر و امام زمان خود را نمی شناسند به مردگان دوره جاهلیت تشبیه نموده است.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ
مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (۱).

کسی که امام خود را نشناخته بمیرد، مرده است همانند مردم
زمان جاهلیت.

و در مورد استمرار همیشگی ارسال حجتهای حضرت حق
چنین آمده.

«عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ
اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : لَوْ لَمْ يَبْقِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ
لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةُ» (۲)

از حمزه پسر طیار نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر
در زمین جز دو نفر کسی باقی نماند، یکی از آن دو نفر امام
است.

و خاندان وحی و رسالت آن چنان به وجود رهبر اهلیت
داده اند که بقاء زمین را بدون امام علیه السلام امکان پذیر نمی
دانند.

«عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام
 أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ فَقَالَ: لَوْ بَقِيَتْ
 الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ»^(۱).

از ابی حمزه روایت شده: که به امام صادق علیه السلام عرض کردم
 آیا زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمود زمین بدون امام اهل
 خود را فرو می برد.

زمزمه حکومت واحد جهانی، قبل از میلاد

حضرت مسیح علیه السلام

«زنو» فیلسوف شهیر یونان و مؤسس مکتب رواقیون که در
 حدود سیصد و پنجاه سال قبل از میلاد حضرت مسیح علی نبینا
 و آله و علیه السلام می زیسته تئوری خویش را بدین صورت
 بیان کرده و می گوید:

باید تمام افراد دنیا از قانون واحدی که به وسیله مبری دانا و
 مقتدر و در عین حال دور از خطا اجراء می گردد پیروی کنند تا

۱ - غیبت نعمانی چاپ مکتبه الصدوق صفحه ۱۳۸.

بتوانند سعادت کامل خود را تأمین نمایند.

«پلوتارك» مورّخ و نویسنده معروف یونانی همین نظریه را تعقیب کرده و می‌گوید:

انسان نباید عمر خود را در جمهوری‌های متعدد که به وسیله ایجاد قوانین مختلف از یکدیگر مجزا شده‌اند صرف کند، مردم باید خود را از افراد جامعه واحدی دانسته و خود را تابع يك زندگانی و يك قانون بدانند و چنین تصوّر نمایند که همگی تشکیل گله واحدی را داده‌اند که تحت قانون واحدی در آن چراگاه به چرا مشغولند^(۱).

معرفی اولو الامر

محمد بن همام با سندهای خود از جابر بن یزید جعفی نقل کرده می‌گوید شنیدم جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: وقتی که خدا این آیه را بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ».

عرض کردم ای رسول خدا، خدا و رسول خدا را می شناسم پس اولوالامر کیستند که خداوند اطاعت از آنان را در نزدیکی اطاعت از شما قرار داده؟ حضرت فرمود:

«هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَ أَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوَرَاتِ بِالْبَاقِرِ، سَتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرَأْهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَيِّدِي مُحَمَّدٌ حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ إِبْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ.»

ذَٰكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَيَّ يَدِيهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ عَارِبِيهَا، ذَٰكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِعْنِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَيَّ الْقَوْلُ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ قَالَ جَابِرٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ

فَهَلْ يَقَعُ لِشِيعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ ؟
 فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي
 بِالنَّبُوءَةِ إِنَّهُمْ يَسْتَضِئُونَ بِسُورِهِ وَ يَسْتَفْعُونَ
 بِوِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ
 إِنْ تَحَلَّاهَا سَحَابٌ ، يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّ
 اللَّهِ وَ مَخْزُونِ عِلْمِ اللَّهِ فَاكْتُمُهُ إِلَّا عَنِ
 أَهْلِهِ» (۱)

اولوالامر خلفای من و پیشوایان مسلمانان پس از من هستند
 (آنگاه نام يك يك خلفاء خود را چنین بیان کرد).

اولشان حضرت علی فرزند ابی طالب و سپس حسن ، بعد
 حسین ، و علی بن الحسین و پس از آن محمد بن علی است که
 در توراة به باقر معروف است.

ای جابر: زود است اورا ملاقات کنی و هر وقت ملاقات کردی
 از من به او سلام برسان ، بعد صادق جعفر بن محمد و بعد موسی
 بن جعفر و بعد علی بن موسی و بعد محمد بن علی و بعد علی بن
 محمد و بعد حسن بن علی و بعد همام من محمد و هم کنیه من
 حجة خدا در زمینش و ذخیره الهی در میان بندگانش ، فرزند

حسن بن علی است.

ای جابر: او کسی است که خدا به دست او شرق و غرب دنیا را فتح می‌کند او کسی است که از شیعیان و یارانش پنهان می‌شود، غیبتی که در امامت او نماند مگر کسی که خدا قلب او را به ایمان آزمایش کرده باشد.

جابر از حضرت رسول خدا پرسید که آیا شیعیان در غیبتش از آن حضرت منفعت می‌برند؟ حضرت فرمودند قسم به خدائی که مرا به نبوت برانگیخت شیعیان از نورش بهره می‌برند و به ولایت وی منتفع می‌گردند مثل بهره برداری مردم از خورشید اگرچه ابرپوشاند او را، ای جابر این از اسرار و ذخائر علم خداست، آنها را از غیر اهلش مخفی بدار.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله جانشینان خود را

معرفی کرد

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ صلی الله علیه و آله
 قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، الْأَيُّمَةُ مِنْ بَعْدِي
 اثْنَا عَشَرَ، أَوْلَاهُمْ أَنْتَ يَا عَلِيُّ وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ

الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ
مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا» (۱).

حضرت امام زین العابدین علیه السلام از پدرش وازجدش روایت کرده که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند، اول آنها توئی یا علی و آخر آنان قائم است، همان کسی که فتح می کند خدا بر دستش در مشرق و مغرب عالم.

ستارگان درخشان

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ
السَّمَاءِ، كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، حَتَّى إِذَا
أَشْرْتُمْ بِأَصَابِعِكُمْ وَبِلُتْمِ بَأْعُنَاقِكُمْ، غَيَّبَ اللَّهُ
عَنكُمْ نَجْمَكُمْ فَاسْتَوَتْ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَلَمْ
يُعْرِفْ أَيُّ مِنْ أَيٍّ: فَإِذَا طَلَعَ نَجْمُكُمْ فَأَحْمَدُوا
رَبَّكُمْ» (۲).

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده: فرمود: ما چون اختران آسمانیم، هر زمانی اختری غروب کند اختر دیگری از افق برآید

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ ص ۳۷۸ حدیث ۱۸۴.

۲ - اصول کافی جلد ۲.

تا چون با انگشت خود امام را نشان دادید و به سوی او گردن کشیدید خدا ستاره هدایت شما را نهان سازد و فرزندان عبد المطلب که خاندان امامت باشند برابر گردانند در نظر مردم، و شناخته نشود که کدام امام است، و چون ستاره شما طلوع کند پروردگار خود را سپاس گزارید.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از غیبت حضرت مهدی علیه السلام خبر داد

در کتب مربوط به غیبت حضرت مهدی علیه السلام : روایاتی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان بحقش رسیده بسیار است ولی در این کتاب از هر معصومی يك روایت نقل می شود.

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي ، إِسْمُهُ إِسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي ، أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلُقًا وَ خُلُقًا ، تَكُونُ بِهِ غَيْبَةٌ وَ حِوَرَةٌ تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَّمُ ، ثُمَّ يُقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّقِيبِ يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَ

قَسَطًا كَمَا مِلْتَّ جَوْرًا وَ ظُلْمًا» (۱)

از جابر بن عبد الله انصاری روایت شده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: (مهدی) از فرزندان من است اسم او اسم من (محمد) و کنیه اش کنیه من (ابوالقاسم) است، از نظر اخلاق و خلفت شبیه ترین مردم است نسبت به من، برای او غیبت و حیرتی است که در آن مردم زیادی گمراه می شوند آنگاه مثل شهاب ثاقب می آید و زمین را پُر از عدل و داد خواهد کرد همچنانکه پُر شود از ظلم و ستم.

حضرت علی علیه السلام از غیبت حضرت مهدی علیه السلام،

خبر داد

«عَنِ الْأَصْبَغِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام: فَوَجَدْتُهُ مُتَفَكِّرًا يَتَنَكَّرُ فِي الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُتَفَكِّرًا تَتَنَكَّرُ فِي الْأَرْضِ أَرِغِبْتَ فِيهَا؟ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ

فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ وَلَكِنْ فَكَرْتُ فِي
 مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي الْخَادِي عَشْرٍ مِنْ
 وُلْدِي ، وَهُوَ الْمَهْدِيُّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُ
 جَوْرًا وَظُلْمًا ، تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ ، يَضِلُّ
 فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ ، فَقُلْتُ :
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنَّ هَذَا لَكَايِنٌ؟ فَقَالَ : نَعَمْ
 كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ وَأَنْتَى لَكَ بِالْعِلْمِ بِهَذَا الْأَمْرِ
 يَا أَصْبَغُ ، أَوْلَيْكَ خِيَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ أَبْرَارِ هَذِهِ
 الْعِثْرَةِ ، قُلْتُ : وَمَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ؟ قَالَ ثُمَّ
 يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَإِنَّ لَهُ إِرَادَاتٍ وَ غَايَاتٍ وَ
 نَهَايَاتٍ» (۱)

از اصبع بن نباته روایت شده که خدمت حضرت علی علیه السلام رسیدم در حالی که آن حضرت در فکر فرو رفته بود و روی زمین را خط می کشید، عرض کردم یا امیرالمؤمنین چرا شمارا در این حال می بینم مگر شما رغبت به دنیا و آنچه که در آن است پیدا کرده اید؟ فرمود: نه بخدا من هرگز حتی يك روز رغبت به دنیا پیدا نخواهم کرد ولکن اکنون در فکر مولودی از خودم هستم که

او یازدهمین از فرزندان من خواهد بود و او (مهدی) است که زمین را پُر از عدل و داد خواهد کرد همچنانکه پُر شده از جور و ظلم و ستم، برای او حیرت و غیبتی است گروهی از مردم گمراه می‌شوند و گروهی نیز هدایت و ارشاد می‌یابند.

عرض کردم یا علی اینچنین خواهد شد؟ فرمود: بلی همچنانکه او آفریده شده است.

ای اصبع تو کجائی از چنین علمی، آنان بهترین افراد امتند با نیکوکاران این عترت، عرض کردم بعد از آن چه می‌شود؟ فرمود: سپس خدا آنچه را که بخواهد می‌کند زیرا برای او ارادات و غایات و نهایات است.

لوحی که نزد حضرت فاطمه علیها السلام بود

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام : عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
الأنصاري قال: دَخَلْتُ عَلَى فَاطِمَةَ علیها السلام وَبَيْنَ
يَدَيْهَا لَوْحٌ فِيهِ أَسْمَاءُ الْأَوْصِيَاءِ فَعَدَدْتُ
إِثْنَيْ عَشَرَ إِسْمًا آخِرُهُمُ الْقَائِمُ، ثَلَاثَةٌ مِنْهُمْ
مُحَمَّدٌ وَآرَبَعَةٌ مِنْهُمْ عَلِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ

«أَجْمَعِينَ» (۱).

از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده که جابر بن عبد الله انصاری گفت: داخل شدم بر حضرت فاطمه علیها السلام در حالتی که در مقابل حضرت لوحی بود که در آن لوح اسامی اوصیاء نوشته بود، من شمردم، دوازده نام دیدم آخر آن اسمها قائم بود و ۳ نام محمد و چهار نام از آنها علی بود، درود خدا بر همه آنان باد.

امام حسن علیه السلام از غیبت حضرت مهدی علیه السلام

خبر داد

«عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيضًا قَالَ: لَمَّا ضَالَحَ الْحَسَنُ
 بَنُ عَلِيٍّ علیه السلام مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ دَخَلَ
 عَلَيْهِ النَّاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ، فَقَالَ
علیه السلام: وَيَحْكُمُ مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ وَاللَّهِ الَّذِي
 عَمِلْتُ خَيْرٌ لِشِيعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ
 الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ، أَلَا تَعْلَمُونَ أَنِّي إِمَامُكُمْ

۱- کمال الدین جلد ۱ باب ۲۶ صفحه ۳۱۱ حدیث ۳.

مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَدُ سَيِّدِي شَبَابِ
 أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصِّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيَّ قَالُوا بَلَى
 قَالَ : أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخِضْرَ عليه السلام لَمَّا خَرَقَ
 السَّفِينَةَ وَأَقَامَ الْجِدَارَ وَ قَتَلَ الْغُلَامَ كَانَ
 ذَلِكَ سَخَطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ
 وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ ، وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ
 تَعَالَى ذِكْرُهُ حِكْمَةً وَ صَوَابًا ، أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ
 مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَقَعُ فِي عُنُقِهِ لَطَاغِيَّةَ زَمَانِهِ
 إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحَ اللَّهِ عَيْسَى بْنُ
 مَرْيَمَ خَلْفَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَخْفَى لِأَدَتِهِ وَ
 يُغِيبُ شَخْصَهُ إِلَّا بِكَوْنِ لَاحِدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ
 إِذَا خَرَجَ ، ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ
 ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ ، يُطِيلُ اللَّهُ عُمُورَهُ فِي غَيْبَتِهِ ،
 ثُمَّ يُظْهِرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍّ دُونَ
 أَرْبَعِينَ سَنَةً ، ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱) .

از ابی سعید عقیصا روایت شده که وقتی حضرت امام حسن

علیه السلام با معاویه صلح کرد، گروهی از مردم بنزد حضرت می آمدند و او را به جهت این کار ملامت می کردند، حضرت فرمود: وای بر شما چه می دانید که من چه کرده ام، به حق خداوند قسم آنچه که انجام دادم برای شیعه من بهتر است از آنچه که آفتاب بر او میتابد و یا غروب می کند.

آیا شما نمی دانید من امام و پیشوای شما هستم و اطاعت از من بر شما واجب است و من یکی از دو سید جوانهای اهل بهشتم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مورد من گفت؟ گفتند بلی.

فرمود: مگر شما نمی دانید وقتی حضرت خضر کشتی را سوراخ کرد و دیوار را به جای خودش واداشت و آن بچه را کشت بر حضرت موسی خیلی گران آمد و موجب سخط او شد، زیرا حقیقت این امر بر او مخفی بود، ولی واقعاً در پیشگاه خدا این کار با حکمت و صواب آمیخته بود، مگر شما نمی دانید که هر کدام از ما در زمان طاغوتی قرار گرفته ایم و از او به گردن ما بیعتی است، مگر حضرت قائم که حضرت عیسی روح الله در بهشت سرش نماز می خواند، به راستی که خداوند متعال ولادت او را مخفی گردانید و شخص او را از انظار غائب گردانیده تا کسی به گردن او بیعتی نداشته باشد، آنگاه آن حضرت با قدرت خدا

ظاهر می شود در صورت جوان کم تر از چهل سال این برای آن است دانسته شود که خدا بر همه چیز قادر است.

امام حسین علیه السلام از حضرت مهدی علیه السلام

خبر داد

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي، فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَظُلْمًا، كَذَلِكَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم يَقُولُ» (۱).

از عبدالله بن عمر روایت شد که گفت از حضرت حسین بن علی علیه السلام شنیدم: می فرمود: اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خداوند متعال آن روز را آنقدر طولانی گرداند تا اینکه خروج کند مردی از فرزندان من، پس پُر می کند از عدل و داد به همان نحوهای که پُر شود از ظلم و جور، اینچنین از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم

۱- کمال الدین جلد ۱ باب ۳۰ صفحه ۲۱۷ حدیث ۴.

شنیدم.

آنچه که امام علی بن الحسین علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام فرمود

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَيِّدَ
الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَقُولُ : فِي
الْقَائِمِ مِنَّا سُنَنٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ، سُنَّةٌ مِنْ آدَمَ
وَسُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ ، وَسُنَّةٌ مِنْ مُوسَى ، وَسُنَّةٌ مِنْ
عِيسَى ، وَسُنَّةٌ مِنْ أَيُّوبَ وَسُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ، فَأَمَّا مِنْ آدَمَ وَنُوحٍ
فَطَوْلُ الْعُمُرِ وَأَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَخِفَاءُ الْوَلَادَةِ وَ
اعْتِزَالُ النَّاسِ ، وَأَمَّا مِنْ مُوسَى ، فَالْخَوْفُ
وَالْغَيْبَةُ وَأَمَّا مِنْ عِيسَى فَاخْتِلَافُ النَّاسِ فِيهِ ،
وَأَمَّا مِنْ أَيُّوبَ فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلْوَى ، وَأَمَّا مِنْ
مُحَمَّدٍ فَالْخُرُوجُ بِالسَّيْفِ» (۱)

از سعید بن جبیر روایت شده که گفت از حضرت زین

العابدين عليهم السلام شنيدم مي فرمود: در قائم از ما (حضرت مهدي) سنت هائي از انبياء است يك صفت از پدر ما (آدم) و صفتي از (نوح) و صفتي هم از (ابراهيم) و صفتي از (موسي) و صفتي از (عيسي) و صفتي از (محمد) صلوات الله عليهم امّا از آدم و نوح طول عمر و امّا از ابراهيم خفاء ولادت، و اعتزال و كناره گيري از مردم و امّا از موسي غيبت و امّا از عيسي اختلاف مردم درباره آن و امّا از ايوب گشايش بعد از بلوي و گرفتاري و امّا از محمد خروج كردن با شمشير.

امام باقر عليه السلام در باره حضرت مهدي عليه السلام

چنين فرمود:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عليه السلام : أَنَّهُ قَالَ : يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ ، فَيَأْطُوبِي لِلثَّابِتِينَ عَلَى أَمْرِنَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ ، إِنَّ أَدْنَى مَا يَكُونُ لَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ أَنْ يُنَادِيَهُمُ الْبَارِيءُ جَلَّ جَلَالُهُ فَيَتَوَلَّى : عِبَادِي وَ إِمَائِي ، أَمَنْتُمْ بِسِرِّي وَ صَدَّقْتُمْ بِغَيْبِي ،

فَأَبَشِرُوا بِحُسْنِ الثَّوَابِ مِنِّي ، فَأَنْتُمْ عِبَادِي وَ
 إِمَائِي حَقًّا مِنْكُمْ اتَّقِبَلُ ، وَ عَنكُمْ أَعْفُو ، وَ لَكُمْ
 أَعْفِرُ وَ بِكُمْ أَسْقِي عِبَادِي الْغَيْثَ وَ أَدْفَعُ عَنْهُمْ
 الْبَلَاءَ وَ لَوْلَاكُمْ لَأَنْزَلْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِي ،
 الخ»^(۱)

از حضرت باقر علیّه روایت شده که فرمود: بر مردم زمانی خواهد آمد که امامشان از آنها غایب است ، پس خوشا به حال کسانی که در امر ما و در چنین زمانی ثابت باشند.

کوچکترین مطلبی که برای آنان از نظر توابع خواهد بود این است که خداوند مآل آنها را مخاطب قرار داده و می فرماید: ای بندگان و ای کنیزان من ، شما ایمان به راز من آوردید و غیب مرا تصدیق نمودید پس بر شما بشارت باد به پاداش خوب از جانب من ، شما به راستی بندگان و کنیزان منید.

به وسیله شما قبول می کنم و از شما عفو می کنم و برای شما می آمرزم و به وسیله شما بندگانم را از باران سقایت می کنم و بلا را از آنان دفع خواهم کرد و اگر شما نباشید هر آینه بلا و عذاب نازل می کنم .

خبری که از امام صادق علیه السلام در مورد

حضرت مهدی علیه السلام رسیده

«عَنِ السَّيِّدِ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَمِيرِيِّ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَقُولُ فِيهِ: قُلْتُ لِلسَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ رَوَى لَنَا أَخْبَارٌ عَنْ آبَائِكَ عليهم السلام فِي الْغَيْبَةِ وَصِحَّةَ كَوْنِهَا فَأَخْبِرْنِي بِمَنْ تَقَعُ؟ فَقَالَ عليه السلام: إِنَّ الْغَيْبَةَ سَتَقَعُ بِالسَّادِسِ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَيْمَةِ الْهُدَاةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَوْلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَضَاحِبُ الزَّمَانِ، وَاللَّهِ، لَوْ بَقِيَ فِي غَيْبَتِهِ مَا بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَظْهَرَ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِكْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا» (۱).

از سید بن محمد حمیری در یک حدیث طولانی روایت شده

که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم ای فرزند رسول خدا در مورد غیبت و صحّت آن برای ما اخباری نقل کردند، به من خبر دهید به کی تعلق می‌گیرد؟

فرمود: به راستی که غیبت به ششمین فرزندم تعلق می‌گیرد و او دوازدهمین نفر از پیشوایان بعد رسول خدا خواهد بود، اولشان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و آخرشان قائم بحق بقیّة الله در زمین خواهد بود و او صاحب الزّمان است، به حقّ خدا قسم اگر به اندازه توقّف نوح که در قومش بود، در غیبت بماند، از دنیا خارج نخواهد شد تا اینکه زمین را پر از عدل و داد کند همچنانکه از ظلم و ستم پر شده.

امام موسی بن جعفر علیه السلام از حضرت مهدی

علیه السلام خبر داد

«عَنْ يُوسُفَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ : يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ فَقَالَ أَنَا الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَ

ظُلْمًا هُوَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِي لَهُ غَيْبَةٌ يَطُولُ
 أَمَدُهَا ، خَوْفًا عَلَى نَفْسِهِ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ
 يُثْبِتُ فِيهَا آخَرُونَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : طُوبَى
 لِشِيعَتِنَا ، الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا ،
 الثَّابِتِينَ عَلَى مَوَالِينَا وَالْبَرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِنَا
 أُولَئِكَ مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُمْ قَدْ رَضُوا بِنَا انَّمَا
 وَرَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً ، فَطُوبَى لَهُمْ ، ثُمَّ طُوبَى
 لَهُمْ وَهُمْ وَاللَّهِ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ» (۱)

یونس بن عبد الرحمن گفت بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام
 وارد شدم و عرض کردم ای فرزند رسول الله قائم برحق شمائید؟
 فرمود: من قائم برحق هستم ولكن قائمی که زمین را از دشمنان
 خدا پاک می کند و زمین را پُر از عدل می کند به همان نحوه ای که از
 ظلم و جور پُر شود او پنجمین فرزند من است که برای او غیبتی
 طولانی است برای حفظ جاننش ، در این زمان بعضی از مردم
 مرتدّ خواهند شد و دسته ای دیگر در همان حال خواهند ماند.
 آنگاه فرمود: خوشا به حال شیعیان ما که به ریسمان محبت ما

چنگ زده اند در زمان غیبت قائم ما ، آنان ثابتند بر موالات
و دوستی ما، بیزارند از دشمنان ما ، آنان از ما یند و ما هم از آنانیم
آنها به پیشوائی ما راضیند و ما هم به شیعه بودن آنها راضی
هستیم ، پس خوشا به حال آنان و آنها والله باما هستند در
درجات روز قیامت.

حضرت امام رضا علیه السلام از امام زمان علیه السلام

این چنین خبر داد

«عَنِ الرَّيْثَانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ : قُلْتُ لِلرِّضَا
علیه السلام أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ : أَنَا صَاحِبُ
هَذَا الْأَمْرِ؟ وَلَكِنِّي لَسْتُ بِالَّذِي أَمْلَأُهَا عَدْلًا
كَمَا مِلَّتُ جَوْرًا وَكَيْفَ أَكُونُ ذَلِكَ عَلَى
مَا تَرَى مِنْ ضَعْفِ بَدَنِي ، وَإِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي
إِذَا أَخْرَجَ كِنَانَ فِي سِنِّ الشُّيُوخِ وَ مَنْظَرِ
الشُّبَّانِ ، قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ حَتَّى لَوْ مَدَّ يَدَهُ إِلَى
أَعْظَمِ شَجَرَةٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا ، وَلَوْ
صَاحَ بَيْنَ الْجِبَالِ لَتَدَاكَ كَتُّ صُخُورِهَا ، يَكُونُ

مَعَهُ عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ علیه السلام ، ذَاكَ
الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي ، يَغِيبُهُ اللَّهُ فِي سِتْرِهِ مَا شَاءَ ،
ثُمَّ يُنْظِرُهُ فَيَمْلَأُ (بِهِ) الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا
مَلَأْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا» (۱)

از ریّان بن صلت روایت شده که گفت به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم آیا شما صاحب الامرید؟ فرمود: بلی من صاحب این امرم ولی من آن نیستم که زمین را پُر از عدل و داد می‌کند به همان نحوه‌ای که پُر از ظلم و جور شده باشد و من چگونه او باشم و حال آنکه ضعف بدنم را می‌بینی و به راستی که حضرت قائم آنچنان است که وقتی خارج می‌شود در سن بزرگسالان و شبیه جوانان می‌باشد آن چنان از نظر بدن قوی است که اگر دست خودش را به سوی بزرگترین درخت روی زمین دراز کند آن را از زمین می‌کند و اگر بین کوهها فریاد زند سنگهای کوه را بهم می‌کوبد و عصای حضرت موسی و انگشتر حضرت سلیمان با وی است، او چهارمین از فرزندان من است، خداوند او را در ستر و پرده غیبی خود غایب می‌نماید تا وقتی که بخواهد، آنگاه او را ظاهر می‌کند تا آنکه زمین را پُر از عدل و راستی می‌نماید به

۱- کمال‌الدین جلد ۲ باب ۲۵ صفحه ۳۷۶ حدیث ۷.

همان نحوه‌ای که از ظلم و ستم پُر گردد.

امام جواد علیه السلام در مورد حضرت مهدی علیه السلام

این چنین خبر داد:

«حَدَّثَنَا الصَّقْرُ بْنُ أَبِي دَلْفٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي ابْنِي عَلِيٌّ، أَمْرُهُ أَمْرِي، وَ قَوْلُهُ قَوْلِي، وَ طَاعَتُهُ طَاعَتِي، وَالْإِمَامُ بَعْدِهِ ابْنُهُ الْحَسَنُ أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ وَ قَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ وَ طَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ، ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ لَهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ؟ فَبَكَى علیه السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ إِنَّ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ ابْنَهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرُ فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سُمِّيَ الْقَائِمُ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَازْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ، فَقُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ سُمِّيَ الْمُنْتَظَرُ؟ قَالَ: لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً يَكْثُرُ أَيَّامُهَا وَ يَطُولُ أَمَدُهَا

فَيَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ وَ يُنْكِرُهُ
 الْمُؤْتَابُونَ وَ يَسْتَهْزِءُ بِذِكْرِهِ الْجَاهِدُونَ وَ
 يُكَذِّبُ الْوَقَّاتُونَ ، وَ يَهْلِكُ فِيهَا الْمُسْتَعْجِلُونَ
 وَ يَنْجُو فِيهَا الْمُسَلِّمُونَ (۱)

صقر بن ابی دلف گفت از حضرت امام جواد علیه السلام شنیدم می فرمود: امام بعد از من فرزند من علی است امر او امر من و گفتار او گفتار من و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از من است و امام بعد از او فرزند او (حسن) است امر او امر پدرش و گفتارش گفتار پدر او و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از پدر اوست ، آنگاه ساکت شد.

عرض کردم ای فرزند رسول الله پس امام بعد از حسن کیست ؟ حضرت گریه کرد و سپس فرمود: به راستی که بعد از امام حسن فرزند او (قائم) به حق منتظر است، گفتم ای فرزند رسول الله چرا او را قائم می گویند؟ فرمود: برای آنکه او در وقتی قیام می کند که نامش می میرد و بیشتر کسانی که به امامت او قائل بودند مرتد می شوند، آنگاه عرض کردم چرا وی را منتظر می نامند؟ فرمود: زیرا حضرتش را غیبتی است که روزهایش زیاد است و نهایتش به طول می کشد و در این حال

۱- کمال الدین جلد ۲ باب ۳۶ صفحه ۳۷۸ حدیث ۲.

صاحبان اخلاص انتظار خروج او را می کشند و مرتابون او را انکار می کنند و وقتی که نامش برده می شود منکرین مسخره می کنند و کسانی که وقت تعیین می کنند دروغ می گویند و صاحبان عجله به هلاکت می رسند و تسلیم شوندگان نجات می یابند.

امام هادی علیه السلام در مورد حضرت مهدی علیه السلام چنین فرمود

«عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ
قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ضَاحِبُ الْعَسْكَرِ
علیه السلام يَقُولُ: الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي ابْنِي الْحَسَنُ
فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ؟ فَقُلْتُ:
وَلِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟ فَقَالَ: لِأَنَّكُمْ لَا
تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ،
قُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ قَالَ: قُولُوا: الْحُجَّةُ
مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (۱)

از ابی هاشم داود بن قاسم جعفری روایت شده که از حضرت هادی علیه السلام شنیدم می فرمود جانشین بعد از من فرزندانم حسن است پس چگونه اید شما به جانشین بعد از جانشین من، عرض کردم چگونه جانم فدایت؟ فرمود: برای آنکه شما شخص او را نمی بینید و مجاز نیستید نامی از اسم او بگوئید، عرض کردم پس چگونه از او یاد کنیم؟ فرمود: بگوئید حجة از آل محمد صلوات الله علیهم.

خبر دادن امام عسکری علیه السلام از فرزندش حضرت مهدی علیه السلام

«عَنْ إِحْمَدَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ (مَنْ) بَعْدِهِ، قَالَ لِي مُبْتَدِئًا: يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُخَلِّ الْأَرْضَ مِنْذُ خَلَقَ آدَمَ عليه السلام، وَلَا يُخَلِّهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ بِهِ

يُنزِلُ الْغَيْثَ وَبِهِ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ.
 قَالَ : قُلْتُ لَهُ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْإِمَامُ وَ
 الْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ فَنَهَضَ عليه السلام : مُسْرِعاً فَدَخَلَ
 الْبَيْتَ ، ثُمَّ خَرَجَ وَعَلَى عَاتِقِهِ غُلَامٌ كَانَ وَجْهُهُ
 الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ ، فَقَالَ :
 يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لَوْلَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ
 وَجَلَّ وَعَلَى حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي
 هَذَا ، إِنَّهُ سَمَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكُنِيَهُ ، الَّذِي
 يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَ
 ظُلْمًا .

يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ
 الْخَضِرِ عليه السلام وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَاللَّهُ
 لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ
 ثَبَّتَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَ
 وَفَّقَهُ (فِيهَا) لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ .

فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ ، فَقُلْتُ لَهُ يَا مَوْلَايَ

فَهَلْ مِنْ عَلَامَةٍ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا قَلْبِي؟ فَتَنَطَّقَ
الْغُلَامُ عليه السلام بِلسَانِ عَرَبِيٍّ فَصَبَحَ فَقَالَ أَنَا بَسْقِيَّةُ
اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمُتَّقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ فَلَا تَطْلُبْ
أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ.

فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَخَرَجْتُ مَسْرُورًا فَرِحًا
فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ عُدْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ
رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَ سُرُورِي، بِمَا مَنَنْتَ (بِهِ)
عَلَيَّ فَمَا السُّنَّةُ الْبُخَارِيَّةُ فِيهِ مِنَ الْخَضِرِ وَذِي
الْقُرْنَيْنِ؟ فَقَالَ: طُولُ الْغَيْبَةِ يَا أَحْمَدَ، قُلْتُ:
يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَإِنَّ غَيْبَتَهُ لَتَطْوِلُ؟ قَالَ: أَيْ
وَرَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرَ الْقَائِلِينَ
بِهِ وَلَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَهْدَهُ
لِوَلَايَتِنَا، وَكَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَآيَدَهُ بِرُوحٍ
مِنْهُ.

يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ: هَذَا أَمْرٌ مِنَ أَمْرِ اللَّهِ وَ
سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، وَغَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ فَخُذْ مَا

آتَيْتُكَ وَ أَكْثَمُهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَكُنْ
مَعْنَاغْدًا فِي عَلِيِّينَ» (۱).

احمد بن اسحاق اشعری گفت وارد شدم بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و می خواستم که از آن جناب سئوالی شود در مورد جانشینش، ولی قبل از سئوال من حضرت خود ابتدا به سخن کرد و فرمود: ای احمد بن اسحاق خداوند تبارک و تعالی هرگز زمین را از زمان خلقت آدم تا روز قیامت از حجّت خالی نمی گذارد به وسیله همان حجّت دفع بلا از اهل زمین می کند و به واسطه خاطر او باران نازل می فرماید، و به وسیله او برکات را از زمین خارج می گرداند، احمد بن اسحاق گوید به امام عرض کردم ای پسر پیغمبر امام و خلیفه بعد از شما کی خواهد بود؟ حضرت با عجله برخاست و به درون خانه رفت آنگاه در حالتی که پسر بچه ای را که مثل قمر می درخشید بردوش داشت و آن پسر بچه سه ساله به نظر می رسید.

بعد فرمود: ای احمد بن اسحاق اگر نبود کرامت و بزرگواری تو فرزندانم را به تو نشان نمی دادم، به راستی که حضرت رسول

۱- کمال الدین جلد ۲ باب ۳۸ صفحه ۲۸۴ حدیث ۱.

اورا نام گذاری کرد، این همان است که زمین را پُر از قسط و عدل می گرداند به همان نحوه‌ای که پُر شود از جور و ظلم و ستم.
 ای احمد بن اسحاق مثال او در این امت مثل حضرت خضر است و نیز مثل او مثل ذی القرنین است و به خدا قسم برای او غیبتی است که نجات نمی یابند از هلاکت مگر کسانی که خداوند آنها را ثابت گردانیده به امامت او و آنها را موفق می دارد جهت دعا در تعجیل فرجش .

سپس احمد بن اسحاق گفت به حضرت گفتم آیا برای این فرزندت علامتی هست که جانشین شما باشد تا قلبم مطمئن گردد ناگاه دیدم آن کودک به لسان عربی فصیح به زبان درآمد و فرمود: من بقیة الله روی زمینم و انتقام گیرنده از دشمنان خدایم.
 سپس احمد بن اسحاق گفت من با کمال سرور و فرح و شادی از آنجا خارج شدم وقتی که صبح گردید مجدداً به خدمت حضرت رسیدم و گفتم ای فرزند پیغمبر سرور و شادی من زیاد شد به آنچه که بر ما منت گذاری آن تشبیهی که به خضر و ذی القرنین فرمودی چیست ؟

فرمود طول غیبت ، ای احمد ، عرض کردم ای پسر رسول خدا غیبت او طول خواهد کشید ؟ فرمود آری واللّه تا بجائی که بیشتر

قائلین به غیبت برمی گردند و کسی باقی نمی ماند مگر کسی که خداوند او را به ولایت ما عهد گرفته است و در قلب او از ایمان فرض کرده است و به روح خود او را تأیید نموده است، ای احمد این امری از امر خداست و سرّی از اسرار خدا و غیبی از غیبهای خدا آنچه به تو نشان دادم مکتوم بدار و از شاگردین باش تا اینکه فردا با مادر عائشین باشی.

علت غیبت حضرت مهدی علیه السلام از بیان

امام صادق علیه السلام

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ :
 سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ : إِنَّ
 لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا
 كُلُّ مُبْعِطٍ ، فَقُلْتُ : وَلِمَ جُعِلَتْ فِدَاكَ ؟ قَالَ :
 لِأَمْرِ لَمْ يُوَدَّنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ ، فَقُلْتُ فَمَا
 وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ ؟ قَالَ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي
 غَيْبَتِهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ

حُجِّجَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرُهُ ، إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي
ذَلِكَ لَا يَتَكَشَّفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ
يَتَكَشَّفْ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِيمَا آتَاهُ الْخِضْرُ علیه السلام
مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ ، وَقَتْلِ الْغُلَامِ وَاقَامَةِ
الْجِدَارِ لِمُوسَى علیه السلام إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا» (۱).

از عبدالله بن الفضل الهاشمی روایت شده: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: برای حضرت صاحب الامر غیبتی است که هر اهل باطلی مرتاب می شود، عرض کردم چرا؟ جانم به فدایت فرمود: برای امری که ما مأذون به گفتن آن نیستیم، عرض کردم حکمت غیبت چیست؟ فرمود همان حکمتی که در غیبتهای قبلی برای حجتهای خدا بوده است و به راستی که وجه این حکمت ظاهر نخواهد شد مگر بعد از ظهورش، به همان نحوه ای که کارهای حضرت خضر از قبیل سوراخ کردن کشتی و کشتن غلام و راست کردن دیوار بر حضرت موسی مکشوف نشد مگر وقت جدائی از هم.

غیبت کوتاه و طولانی

«وَلَهُ قَبْلُ قِيَامِهِ غَيْبَتَانِ : إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ
 الْأُخْرَى كَمَا جَاءَتْ بِذَلِكَ الْأَخْبَارُ ، فَأَمَّا
 الْقَصْرَى مِنْهُمَا مُنْذُ وَقْتِ مَوْلِدِهِ إِلَى انْقِطَاعِ
 السَّفَارَةِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ شِيعَتِهِ وَ عَدَمِ السُّفْرَاءِ
 بِالْوَفَاةِ ، وَأَمَّا الطُّوْلَى فَهِيَ بَعْدَ الْأُولَى وَ فِي
 آخِرِهَا يَقُومُ بِالسَّيْفِ»^(۱).

آن حضرت پیش از قیام دو غیبت دارد که یکی درازتر از دیگری است ، چنانچه اخبار بدان مضمون رسیده ، اما غیبت کوتاه و صغرای او از زمان تولدش بود تا آن زمانی که سفارت و وساطت میان او و شیعیان قطع شد و وسائط و سفراء عالیقدر آن حضرت به واسطه فوت از میان رفتند، و اما غیبت طولانی (کبری) پس از نخستین غیبت اوست و در پایان آن زمان با

۱- ارشاد مفید باب ۳۵ صفحه ۳۲۴.

شمشیر قیام خواهد فرمود.

حلّ مشکل طول عمر بوسیله سید بن طاووس

یکی از مطالبی که در بحث طول عمر حضرت مهدی موعود علیه السلام مناسبت دارد مناظره ایست که سید بن طاووس علیه الرّحمة با بعضی از منکرین حضرت مهدی علیه السلام داشته است.

مجلس پُر از جمعیت بود، سید بن طاووس گوش به سخنان اهل مجلس میداد تا آنکه از باب الکلام یجرّ الکلام نام حضرت مهدی موعود علیه السلام به میان آمد که امامیه اعتقاد به غیبت او دارند و می گویند حضرتش در قید حیات است، آخر چگونه می شود باور کرد، يك انسان اینقدر طولانی عمر کند و جوان بماند و جوان ظهور کند چنین مطلبی را انکار نموده و شدیداً پیروان حضرت مهدی علیه السلام را مورد تخطئه قرار دادند!!

در این میان سید بن طاووس در مقام جواب برخاست و چنین فرمود: اگر کسی امروز ادعا کند که من از روی آب راه می روم کسی باور نمی کند ولی وقتی در مقام عمل برآمد و از روی آب

راه رفت بسیاری از مردم به تماشا می آیند و با شگفتی و تعجب نگاه می کنند.

و همچنین روز دوم نفر دیگری ادعا کند که من هم از روی آب راه می روم باز مردم در تعجب و شگفتی قرار می گیرند، ولی با دیدن امروز تعجبشان نسبت به روز قبل کمتر می شود. روز سوم نفر سوم ادعا می کند و روی آب راه می رود این دفعه از تعداد تماشاچی کمتر شده و مقدار تعجب نیز کاهش می یابد. روز چهارم همچنین کمتر و کمتر تا آنکه بکلی عادی می شود.

همچنین است حال حضرت مهدی علیه السلام و طول عمر آن جناب برای آنکه شما روایت کرده اید که ادریس از زمان خود تا حال در آسمان زنده است و باز روایت کردید که خضر در زمین از زمان خود تا کنون زنده است و باز روایت کردید که حضرت عیسی، در آسمان زنده است، و در زمان حضرت مهدی علیه السلام می آید و اقتدا به حضرتش می کند و نماز می خواند، چگونه است که شما طول عمر این سه نفر را قبول دارید ولی چطور شد طول عمر حضرت مهدی علیه السلام را انکار می کنید و باور ندارید، چرا در مورد نامبردگان تعجب ندارید ولی در مورد فرزندی از فرزندان

حضرت رسول اکرم تعجب می‌کنید (۱).

حلّ مسئله طول عمر حضرت مهدی علیه السلام

روزگاری که بر ما می‌گذرد روزگاریست که بسیاری از مشکلات حلّ شده و از پس پرده جهل درآمده و در ردیف معلومات قرار گرفته است، ولی در عین حال بسیاری از مجهولات همچنان در پس پرده جهل قرار دارد و معلوم نیست حلّ بشود یا نشود.

در لابلای مطالب مذهبی مباحث مشکلی است که نمی‌توان آن را از قانون طبیعی خارج دانست بلکه باید آن را از نوادر طبیعت به حساب آورد.

از جمله داستان حضرت عیسی بن مریم که در قرآن مجید بطور مفصّل آمده که او بدون پدر به دنیا آمده است و هر که طالب باشد می‌تواند از آیه ۱۵ تا ۳۸ از سوره مریم مراجعه کند.

۲ - داستان خواب اصحاب کهف که در قرآن مجید می

فرماید:

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا
تِسْعًا (۱)

که سیصد و نه سال خوابیدند و حال آنکه انسان ۸ ساعت تا ده ساعت می خوابد.

۳- داستان حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام که به آتش نمرود نسوخت.

حضرت ابراهیم که بتهای اهل بابل را درهم شکسته بود محکوم به سوختن شد و قرآن بهترین شاهد است.

«قَالُوا خَرُّوْهُ وَانصُرُوْا آلِهَتَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ
فَاعِلِيْنَ قُلْنَا يٰۤاَنَارُ كُوْنِيْ بَرْدًا وَّ سَلٰمًا عَلٰى
اِبْرٰهِيْمَ» (۲)

گفتند بسوزانید او را و خدایانتان را یاری نمائید اگر

۱- سوره کهف آیه ۲۵.

۲- سوره انبیاء آیه ۶۸ و ۶۹.

میخواهید کاری انجام دهید، ما گفتیم ای آتش بر ابراهیم خنک و سالم باش.

با این خطاب الهی خاصیت آتش که سوزاندن است از بین رفت و برای حضرت ابراهیم خنک شد، مردم چنین می پنداشتند که ابراهیم در مدت چند دقیقه به خاکستر مبدل شده است، ولی پس از خاموش شدن آتش، دیدند صحیح و سالم در میان خروارها خاکستر نشسته است.

۴ - سخن گفتن حضرت عیسی در گهواره و حال آنکه هیچ طفلی پس از ولادت قدرت سخن گفتن ندارد.

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا»^(۱).

خدا شمارا از شکم مادرانتان بیرون آورد چیزی نمی دانستید ولی ساعتی از ولادت حضرت عیسی نگذشته بود به پاکی مادرش گواهی داد چنانچه قرآن به همین مطلب اشاره فرموده است.

«فَأْتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ

جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتِ هُرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ
 امْرَأَةً سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا، فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ
 قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا،
 قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابُ وَجَعَلَنِي
 مُبَارَكًا، أَيْنَمَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ
 الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (۱).

حضرت مریم در حالیکه مولود را برداشته و به نزد خویشان و نزدیکان خود آورد، گفتند ای مریم حقا که چیز شگفتی آورده ای ای خواهر هارون پدرت مرد بدی نبود و مادرت زناکار نبوده، آنگاه به مولود اشاره کرده کنایه از اینکه از او سؤال کنید، گفتند چگونه با کسی که کودک است و هنوز در گهواره می باشد سخن بگوئیم (حضرت عیسی) در این هنگام فرمود: من بنده خدایم، مرا کتاب داده و مرا پیغمبر کرده است و هر کجا که باشم بابرکت گردانیده و به نماز خواندن و زکوة دادن مادامی که زنده باشم سفارش کرده است.

۵ - همه می دانیم که يك قطعه سنگ آب نمی دهد، اما درباره

حضرت موسی قرآن می فرماید:

«وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ
بِعَصَاكَ الْحَجَرَ ، فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ
عَيْنًا» (۱).

زمانی که حضرت موسی برای قوم خویش درخواست آب
کرد گفتیم عصای خود را به این سنگ بزن و دوازده چشمه از آن
شکافته شد.

۶- داستان تخت ملکه سبا که به يك چشم بهم زدن ، به حضور
سلیمان حاضر شد و حال آنکه میان سلیمان و تخت بلقیس
فاصله زیادی بود ، قرآن مجید در این مورد شاهد خوبی است.

«قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَءَ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ
يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ
الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ
فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ

رَبِّي» (۱).

سلیمان گفت ای بزرگان کدامیک از شما می توانید تخت او را پیش من بیاورید قبل از آنکه مطیعانه نزد من آیند. آنکه نزد او دانش از کتاب بود گفت من آن را پیش از آنکه چشم بهم زنی نزد تو می آورم و چون تخت را نزد خود مستقر دید گفت: این از فضل پروردگار من است.

۷ - مدّت زندگی انسانها طبق معمول در حدود ۷۰ سال تا ۱۰۰ سال است و خیلی کم اند افرادی که عمرشان به ۱۲۰ و یا بیشتر برسد، ولی قرآن مجید تصریح می کند که نوح پیغمبر ۹۵۰ سال عمر کرد.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» (۲).

نوح را به سوی قومش فرستادیم و هزار سال پنجاه سال کم میانشان ماند بعداً طوفان آنها را فرا گرفت که از ستمگران بودند. گذشته از اینکه بعضیها عمر نوح را دو هزار سال دانستند

۱- سوره نمل آیه ۳۸ تا ۴۰.

۲- سوره عنکبوت آیه ۱۴.

و نهصد و پنجاه سال را دوران نبوت آن حضرت می دانند.

این هم یکی از نوادر عالم است.

۸- مسأله توالد و تناسل برای انسانها مدت محدودی دارد ولی حضرت زکریا در سنینی قرار داشت که فرزند آوردن برای او و همسرش امکان ناپذیر به نظر می رسید اما در عین حال از خداوند متعال درخواست فرزند کرد و خدا هم به او عنایت کرد و اوائل سوره مریم شاهد بر این مطلب است.

«ذِكْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا، إِذْ نَادَى رَبَّهُ
 نِدَاءً خَفِيًّا، قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي
 وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ
 شَقِيًّا، وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ
 امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا، يَرِثُنِي
 وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا»^(۱)

یاد کن حکایت او را وقتی خدای خود را پنهانی و از صمیم قلب ندا کرد، عرض نمود ای پروردگار استخوان من سست گشت و فروغ پیری بر سرم بتافت و باوجود این من از دعا به

درگاه کرم تو (چشم امید دارم) و خود را محروم از عطای تو هرگز ندانسته‌ام، بارالها من از این وارثان کنونی که هستند بیمناکم و زوجه من هم نازا و عقیم است، تو ای خدا از لطف خاص خود فرزندی صالح و جانشینی شایسته به من عطا فرما، که او وارث من و همه آل یعقوب باشد و تو او را وارثی پسندیده و صالح گردان.

«يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ
 نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا، قَالَ رَبِّ أُنَى يَكُونُ
 لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ
 الْكِبَرِ عِتِيًّا، قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ
 وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا»^(۱)

ما گفتیم ای زکریا ما تو را به فرزندی که نامش یحیی است و از این پیش همانندش را نیافریدیم بشارت می‌دهیم، زکریا عرض کرد ایها مرا از کجا پسری تواند بود در صورتی که زوجه من نازا و من هم از شدت پیری خشک و فرتوت شده‌ام، خدا

فرمود: این کار برای من بسیار آسان است و منم که تورا آفریدم و حال آنکه از پیش نبودی.

این هم یکی از نوادر عالم است که پیرمردی آنچنان که بیان شد و از همسری عاقر و نازا فرزندی متولد شود.

با توجه به مطالب یاد شده که تمام از نوادر عالم می باشند می توان طول عمر حضرت مهدی علیه السلام را از همین باب به حساب آورد، گرچه در کتاب هائی که در رابطه با امام عصر علیه السلام نوشته می شود از معمرین این عالم نام بردند و آن را دلیل بر طول عمر امام زمان علیه السلام دانستند ولی بحث ما در رابطه با مطالبی که گهگاهی از باب ندرت اتفاق میافتد یاد آور شدیم قدرت بیشتری دارد و برای کسانی که نمی توانند طول عمر یک هزار سال و یا بیشتر از یک هزار سال را باور کنند راه خوبی است که می توانند از این راه گره طول عمر را بگشایند.

گذشت زمان در حضرت مهدی علیه السلام اثر نمیگذارد

«عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام مَا عَلَامَةُ الْقَائِمِ علیه السلام مِنْكُمْ إِذَا خَرَجَ؟ قَالَ: عَلَامَتُهُ أَنْ

يَكُونُ شَيْخُ السَّنِّ شَابًّا الْمُنْظَرِ حَتَّىٰ أَنْ النَّاطِرَ
إِلَيْهِ لِيُحْسَبَهُ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْ دُونَهَا وَإِنَّ
مِنْ عَلَامَتِهِ أَنْ لَا يَهْرَمَ بِمُرُورِ الْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي
عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَأْتِيَ أَجَلُهُ» (۱).

از شخصی به نام هروی روایت شده که به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم نشانه حضرت قائم شما وقت ظهورش چیست؟ فرمود: نشانه او این است که از نظر سن بزرگ سال است ولی آنچنان جوان منظر است که هرکس به بیند فکر می کند او چهل ساله و یا کمتر است و یکی دیگر از نشانه هایش این است که گذشت روزها و شبها تا آخر عمرش در او اثر ندارد.

شرح حال مادر حضرت مهدی علیه السلام

بشر بن سلیمان برده فروش از فرزندان ابو ایوب انصاری و از شیعیان با اخلاص حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری علیه السلام بود و در سامره افتخار همسایگی حضرت عسکری را

۱ - بحار الأنوار جلد ۵۲ صفحه ۲۸۵ حدیث ۱۶.

داشت.

او گفت که روزی کافور یکی از خدمتگزاران امام علی النقی علیه السلام به خانه ام آمد و گفت امام با شما کار دارد، من وقتی خدمت حضرت رسیدم چنین فرمود:

ای بشر تو از اولاد انصار هستی که در زمان ورود حضرت رسول اکرم به یاری آن حضرت پیا خاستند و دوستی شما نسبت به ما اهل بیت محرز و مسلم است، بنا براین به شما کمال و ثوق را داریم و می خواهیم به تو فضیلت و افتخاری بدهم و آن این است که رازی را با تو در میان می گذارم که نزدت محفوظ بماند.

آنگاه نامه پاکیزه ای به خط و زبان رومی مرقوم فرموده و سر آن نامه را با خاتم مبارک خود مهر کرد و کیسه زری که در آن ۲۲۵ اشرفی بود بیرون آورد و فرمود این کیسه را بگیر و به بغداد برو و صبح فلان روز در سر پل فرات می روی.

در این حال کشتی می آید و در آن اسیران زیادی خواهی دید و مشتریان و فرستادگان اشراف بنی عباس خواهند بود و کمی از جوانان عرب می باشند، در چنین وقتی متوجه شخصی به نام (عمر بن زید) برده فروش باش که کنیزی با چنین و چنان وصف خواهی دید که دو لباس حریر پوشیده و خود را از قرار گرفتن در

دسترس مشتریان حفظ می‌کند.

در این حال صدای ناله ای به زبان رومی از پس پرده رقیق و نازکی خواهی شنید که بر هتك احترام خود می‌نالد، در این حال يك مشتری می‌آید و می‌گوید عفت این کنیزك مرا به خود جلب کرده او را به سیصد دینار به من بفروش.

کنیزك به زبان عربی می‌گوید اگر تو حضرت سلیمان باشی من به تو رغبت نخواهم کرد و مالت را بیهوده و بیجا خرج نکن. فروشنده می‌گوید پس چاره چیست؟ من چاره ای جز فروش شما ندارم کنیزك می‌گوید این قدر شتاب نکن بگذار خریداری پیدا شود که قلب من به او آرام بگیرد.

در این هنگام نزد فروشنده رفته و بگو من نامه‌ای دارم که یکی از بزرگان به خط و زبان رومی نوشته و آنچه که باید بنویسد در آن نامه درج است نامه را به کنیزك نشان بده تا درباره نویسنده آن بیندیشد اگر او به نویسنده نامه تمایل پیدا کرد و شما هم اگر راضی شدی من به وکالت او این کنیزك را میخرم.

بشر بن سلیمان می‌گوید: من به فرموده حضرت امام علی النقی عمل کردم و به همانجا رفتم و آنچه امام فرموده بود من دیدم و نامه را به آن کنیزك دادم، چون نگاه وی به نامه، حضرت

افتاد بشدت گریه کرد و نگاه (به عمر بن زید) کرد و گفت: مرا به صاحب این نامه بفروش و قسم یاد نمود که در غیر این صورت خودم را هلاک خواهم کرد.

من در تعیین قیمت او با فروشنده گفتگوی زیادی کردم تا به همان مبلغی که امام داده بود راضی شد، من هم پول را تسلیم کردم و با کنیزك که خندان و شادمان بود به محلی که قبلاً در بغداد تهیه کرده بودم درآمدیم پس از ورود دیدم نامه را با کمال بیقراری از جیب خود درآورد و می‌بوسید و روی دیدگان و مژگان خود مینهاد و بر بدن و صورت خود می‌مالید.

من گفتم: خیلی شگفت است که شما نامه‌ای را می‌بوسی که نویسنده آن را نمی‌شناسی، گفت آنچه می‌گویم بسنو تا علت آن را دریابی، من ملیکه دختر یشوعا پسر قیصر روم هستم، مادرم از فرزندان حواریین است و از نظر نسب نسبت به حضرت عیسی دارم، بگذار داستان عجیب خودم را برایت نقل کنم.

جدّ من قیصر می‌خواست مرا درس سیزده سالگی برای برادرزاده‌اش تزویج کند، سیصد نفر از رهبانان و قسّیسن نصاری از دودمان حواریین عیسی بن مریم و هفتصد نفر از رجال و اشراف و چهار هزار نفر از امراء و فرماندهان و سران

لشگر و بزرگان مملکت را جمع نمود، آنگاه تختی آراسته به انواع جواهرات را روی چهل پایه نصب کرد، وقتی که پسر برادرش را روی آن نشانید و صلیبها را بیرون آورد و اسقفها پیش روی او قرار گرفتند و سفرهای انجیلها را گشودند ناگهان صلیبها از بلندی به روی زمین ریخت و پایه های تخت درهم شکست.

پسر عمویم با حالت بیهوشی از بالای تخت بر روی زمین درافتاد و رنگ صورت اسقفها دگرگون گشت به شدت لرزید.

بزرگ اسقفها چون چنین دید به جدّم گفت: پادشاهها: ما را از مشاهده این اوضاع منحوس که علامت بزرگی مربوط به زوال دین مسیح و مذهب پادشاهی است معاف بدار.

جدّم در حالی که اوضاع را به فال بد گرفت، به اسقفها دستور داد تا پایه های تخت را استوار کنند و دوباره صلیبها را برافرازند و گفت: پسر بدبخت برادرم را بیاورید تا هرطور هست این دختر را به وی تزویج نمایم تا شاید که این وصلت میمون نحوست آن را از بین ببرد.

وقتی که دستور ثانوی او را عمل کردند هرچه که در دفعه اول دیده بودند تجدید شد، مردم پراکنده گشتند و جدّم با حالت

اندوه به حرم سرارفت و پرده‌ها بیفتاد

همان شب در عالم خواب دیدم مثل اینکه حضرت عیسی و شمعون وصی او و گروهی از حواریین در قصر جدّم قیصر اجتماع کرده‌اند و در جای تخت منبری که از آن نور می‌درخشید قرار دارد.

طولی نکشید که «محمد» پیغمبر خاتم و داماد و جانشین او و جمعی از فرزندان وی وارد قصر شدند و حضرت عیسی به استقبال شتافت و با حضرت «محمد» معانقه کرد و حضرت فرمود: یا روح الله من به خواستگاری دختر وصی شما شمعون برای فرزندم آمده‌ام، دراین هنگام اشاره به امام حسن عسکری علیه السلام نمود، حضرت عیسی نگاهی به شمعون کرده و گفت: شرافت به سوی تو روی آورده است، با این وصلت با میمنت موافقت کن او هم گفت: موافقم.

آنگاه دیدم حضرت محمد بالای منبر رفت و خطبه‌ای بیان فرمود و مرا برای فرزندش تزویج کرد، سپس حضرت عیسی و حواریون را گواه گرفت، وقتی که از خواب بیدار شدم از ترس جان خود، خواب را برای پدرم و جدّم نقل نکردم و پیوسته آن را در صندوقه قلبم نهفته و پوشیده می‌داشتم.

از آن شب به بعد قلبم از فرط محبت به امام حسن عسکری علیه السلام موج می‌زد تا بجائی که از خوراک باز ماندم و کم‌کم رنجور و لاغر شدم و به شدت بیمار گردیدم جدّم تمام پزشکان را احضار کرد و همه از مداوای من عاجز گردیدند، وقتی که از مداوا مأیوس شدند جدّم گفت ای نور دیده شما هر خواهش داری به من بگو تا حاجتت را برآورم، گفتم پدر جان، اگر در به روی اسیران مسلمین بگشائی و قید و بند از آنان برداری و از زندان آزاد گردانی امید است که عیسی و مادرش مرا شفا دهند.

پدرم درخواست مرا پذیرفت و من نیز بظاهر اظهار شفا و بهبودی کردم و کمی غذا خوردم، پدرم خیلی خوشحال شد و از آن روز به بعد نسبت به اسیران مسلمین احترام شدید انجام می‌داد.

در حدود چهارده شب از این ماجرا گذشت باز در خواب دیدم که دختر پیغمبر اسلام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به همراهی حضرت مریم و حوریان بهشتی به عیادت من آمدند، حضرت مریم بمن توجه کرد و فرمود: این بانوی باتوان جهان و مادر شوهر تو است، من فوری دامن مبارک حضرت زهرا علیها السلام را گرفتم و بسیار گریستم و از اینکه امام حسن عسکری به دیدن

من نیامده خدمت حضرت زهرا شکایت کردم ، فرمود: او به عیادت تو نخواهد آمد، زیرا تو به خداوند متعال مشرکی و در مذهب نصارا زندگی می‌کنی ، اگر می‌خواهی خدا و عیسی و مریم از تو خشنود باشند و میل داری فرزندم به دیدنت بیاید شهادت به یگانگی خداوند و نبوت پدرم که خاتم الانبیاء است بده ، من هم حسب الامر حضرت فاطمه ، آنچه فرموده بود گفتم ، حضرت مرا در آغوش گرفت و این باعث بر بهبودی من شد ، آنگاه فرمود: اکنون به انتظار فرزندم حضرت حسن عسکری باش که اورا به نزدت خواهم فرستاد.

وقتی از خواب بیدار شدم شوق زیادی در تمام اعماق وجودم راه یافت و مشتاق ملاقات آن حضرت بودم تا اینکه شب بعد امام را در خواب دیدم در حالی که از گذشته شکوه می‌نمودم ، گفتم ای محبوب من ، منکه خود را در راه محبت تو تلف کردم ، فرمود: نیامدن من علتی جز مذهب تو نداشت ولی حالا که اسلام آوردی هر شب به دیدنت می‌آیم تا آنکه کم‌کم وصال واقعی پیش آید، از آن شب تا حال پیوسته در عالم خواب خدمت آن حضرت بودم.

«بشر بن سلیمان» پرسید چگونه در میان اسیران افتادی ؟

گفت در یکی از شبها در عالم خواب حضرت عسکری را دیدم فرمود فلان روز جدّت قیصر لشگری به جنگ مسلمانان می فرستد تو می توانی بطور ناشناس در لباس خدمتگزاران همراه عده‌ای از کنیزان که از فلان راه می روند به آنها ملحق شوی.

من به فرموده حضرت عمل کردم و پیشقراولان اسلام باخبر شدند و ما را اسیر گرفتند و کار من به اینجا کشید که دیدی ولی تابحال به کسی نگفتم که نوه پادشاه روم هستم.

تا اینکه پیرمردی که در تقسیم غنائم جنگی سهم او شده بودم نامم را پرسید من اظهار نکردم و گفتم نرجس گفتم: نام کنیزان؟

«بشر» گفت چه بسیار جای تعجب است که تو رومی هستی و زبانت عربی است؟ گفتم جدّم در تربیت من جهد بلیغی و سعی زیادی داشت و زنی را که چندین زبان می دانست برای من تهیه کرده بود و او صبح و شام نزد من می آمد و زبان عربی به من می آموخت، روی همین اصل است که می توانم عربی حرف بزنم.

«بشر» می گوید وقتی او را به سامره خدمت امام علی النقی علیه السلام بردم حضرت از وی پرسید که عزّت اسلام و ذلّت نصاری و شرف خاندان پیغمبر را چگونه دیدی؟ گفت: درموردی که شما

از من داناترید چه بگویم ، فرمود: می خواهم ده هزار دینار و یا مژده مسرت انگیزی به تو بدهم کدام يك را انتخاب می کنی ؟ عرض کرد مژده فرزندی به من بدهید، فرمود: تورا مژده به فرزندی می دهم که شرق و غرب عالم را مالک می شود و جهان را پُر از عدل و داد خواهد کرد ، پس از آنکه پُر از ظلم و جور شده باشد.

عرض کرد این فرزند از چه شوهری خواهد بود؟ فرمود: از آنکس که پیغمبر اسلام در فلان شب در فلان ماه و فلان سال رومی تو را برای او خواستگاری نمود، در آن شب عیسی بن مریم و وصی او تورا به کی تزویج کردند؟ گفت : به فرزند دلبند شما، فرمود: او را می شناسی ؟ عرض کرد: از شبی که به دست حضرت فاطمه علیها السلام اسلام آوردم ، دیگر شبی نبود که او به دیدن من نیامده باشد.

آنگاه حضرت امام علی النقی به «کافور» خادم فرمود: خواهرم حکیمه را بگو نزد من بیاید ، وقتی که آن بانوی محترم آمد فرمود: خواهرم این همان زنی است که گفته بودم، حکیمه خاتون آن بانورا مدتی در آغوش خود گرفت و از دیدارش شادمان گردید، آنگاه حضرت فرمود: ای عمّه او را به خانه خود

بیر و فرائض مذهبی و اعمال مستحبّه را به وی یاد بده که او همسر فرزندانم حسن و مادر قائم آل محمد علیه السلام است (۱).

تاریخ تولد حضرت مهدی علیه السلام

شیخ طوسی قدس سرّه در کتاب مختصر مصباح و مصباح المتهجّد و سیّد بن طاووس در کتاب اقبال و سایر مؤلفین کتب ادعیّه ولادت با سعادت حضرت امام عصر عجل الله تعالی فرجه را نیمه شعبان یاد کرده اند.

و در کتاب «فصول المهمّه» آمده که آن حضرت در سامره شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری تولد یافته است (۲).

ناگفته نماند که در تاریخ آن حضرت اختلاف مختصری هم هست، از جمله در کتاب کمال الدین سال ۲۵۶ هجری آمده به این تفصیل که در یک روایت شب جمعه و در روایت دیگر شب جمعه ماه رمضان، و در روایت دیگر روز هشتم ماه شعبان آمده است و در یک روایت هم ۲۵۷ آمده و اربلی در کشف الغمّه ۲۳

۱- مهدی موعود چاپ ۱۳ از صفحه ۱۸۸-۱۹۸ با تحریف و تفسیر عبارت.

۲- مهدی موعود چاپ سیزدهم صفحه ۲۲۷.

رمضان ۲۵۸ ضبط کرده است و در کافی و ارشاد مفید و يك روايت كمال الدين و دروس شهيد اول و فصول المهمه و وفيات الاعيان ابن خلکان و بسیاری از کتب معتبر دیگر در شب جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری نوشته اند و مشهور میان علماء نیز همان تاریخ است.

چگونگی ولادت حضرت مهدی علیه السلام

یکی از علماء بزرگ که مورد اطمینان است روایت نموده از حضرت حکیمه که هر وقت خدمت حضرت عسکری علیه السلام می رسیدم دعا می کردم و می گفتم خدایا فرزندی به وی مرحمت فرما، يك روز طبق عادت پیشین دست به دعا برداشته بودم حضرت فرمود: ای عمه آنچه از خدا می خواستی که به من عنایت فرماید امشب متولد می گردد.

سپس اضافه کرد که امشب مهمان ما باش، عرض کردم: این مولود بزرگ از کدامیک زنان خواهد بود؟ فرمود: از نرجس، گفتم: اتفاقاً من نرجس را در میان زنان از همه بیشتر دوست دارم، آنگاه برخاستم و نزد او رفتم، او از من مثل همیشه احترام

کرد من دستهای او را بوسیدم و او را از خدمت کردن باز داشتم
 آنگاه به او بشارت دادم و گفتم: امشب خداوند پسری به تو
 مرحمت می‌کند که سرور دو جهان خواهد بود، ولی هرچه در او
 نگریستم اثری از حمل ندیدم، روی همین اصل به امام عرض
 کردم من اثری از حمل در او نمی‌بینم، حضرت تبسمی کرد و من
 از وقت تولد پرسیدم فرمود: هنگام طلوع فجر.

در این حال من برخاستم و افطار کردم و به نزد نرجس خاتون
 رفتم و در کنار او خوابیدم، حضرت هم در صُفّه ای از همان خانه
 خوابید و موقع نماز شب که برخاستم نرجس خوابیده بود و هیچ
 اثر و علامت و نشانه ای از حمل نداشت وقتی که به نماز وتر
 رسیدم در باره وعده امام به شك افتادم که فجر نزدیک است و
 بچه به دنیای آمده. حضرت از همانجا صدا زد عمّه هنوز فجر
 طلوع نکرده است، نماز وتر را تمام کردم و نرجس را تکان دادم
 و به او نزدیک شدم و نام خدا را براو خواندم و پرسیدم آیا چیزی
 در خود احساس می‌کنی؟ گفت آری، سپس هردو خوابیدیم و
 بیدار نشدم مگر آنکه صدای امام را شنیدم که می‌فرمود: عمّه
 فرزندانم را نزد من بیاور.

وقتی که روپوش از روی او برداشتم دیدم روی زمین قرار

گرفته و خدا را سجده می‌کند و روی بازوی راستش نوشته شده:

«جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ
زَهُوقاً»

اورا در آغوش گرفتم دیدم پاک و پاکیزه است ، در پارچه‌ای پیچیده نزد پدر بزرگوارش بردم ، حضرت اورا روی دست چپ گرفت و دست راست بر پشت او گذارد و زبان در دهان او نهاد و دست بر پشت و گوش و بندهایش کشید و فرمود: با من حرف بزن ، او فوری به سخن درآمد و گفت:

« أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيُّ اللَّهِ »

آنگاه تمام امامان را نام برد تا به خودش رسید و برای دوستانش دعا کرد و نزدیکی فرج خود را از خداوند متعال خواست بعداً چشم خود را باز کرد.

امام فرمود: ای عمه اورا نزد مادرش ببر تا به وی سلام کند و بعداً نزد من بیاور وقتی که نزد مادرش بردم سلام کرد سپس اورا نزد پدرش برگردانیدم ، در این حال مثل اینکه میان من و حضرت

پرده‌ای آویخته شد و من آقارا ندیدم لذا سؤال کردم آقا: آقا زاده چه شد؟ فرمود: آن کس که از تو نزدیکتر است او را برد (سپس او را برگردانیدند).

وقتی که روز هفتم خدمت حضرت رسیدم فرمود: فرزندم را بیاور من او را به لباس زردرنگی پیچیده نزد پدر بردم مثل اوّل دست خود را بر سر و صورت او کشید و زبان در دهانش نهاد و فرمود: پسرم با من حرف بزن او هم این آیه شریفه را خواند:

«و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي

الْأَرْضِ - الخ»

آنگاه فرمود: ای پسرم از کتب آسمانی که بر پیغمبران پیشین نازل شده نیز بخوان، اوّل صحف حضرت آدم را به زبان سریانی خواند و بعد کتاب ادریس و نوح و هود و صالح و صحف ابراهیم و توراة موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله را خواند، بعداً قصص انبیاء و مرسلین را تا زمان خود بیان کرد.

چهل روز از این قضیه گذشت و من روزی خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم دیدم مولی صاحب الزمان در خانه راه می‌رود و من صورتی نیکوتر و زبانی فصیح تر از صورت و زبان

او ندیده بودم ، امام به من فرمود: ای عمّه این پسر در پیشگاه خداوند متعال خیلی عزیز است.

و ابراهیم که از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود روایت کرد که امام چهار گوسنند همراه نامه ای برای من فرستاد و نوشته بودند بسم الله الرحمن الرحيم این گوسفندان را برای فرزندم محمد المهدی عقیقه کن و با گوارائی خود و هرکس از شیعیان ما که یافتی بخورید ^(۱).

تشبیه حضرت مهدی علیه السلام به حضرت یحیی و عیسی علیه السلام

«وَ كَانَ مَوْلِدُهُ علیه السلام لَيْلَةَ النُّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ، وَأُمُّهُ أُمٌّ وَ لَدِ يُقَالُ لَهَا تَرْجِسٌ وَ كَانَ سِنُّهُ عِنْدَ وَفَاةِ أَبِيهِ خَمْسَ سِنِينَ آتَاهُ اللَّهُ فِيهَا الْحِكْمَةَ وَ فَضَلَ الْخِطَابِ وَ جَعَلَهُ آيَةً لِلْعَالَمِينَ وَ آتَاهُ الْحِكْمَةَ كَمَا آتَاهَا يَحْيَى صَبِيًّا وَ جَعَلَهُ إِمَامًا فِي حَالِ الطُّفُولِيَّةِ

الظَّاهِرَةَ كَمَا جُعِلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فِي الْمَهْدِ
نَبِيًّا» (۱)

ولادت آن حضرت در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری بود و مادرش امّ ولدی بود به نام نرجس، روزی که پدر بزرگوارش از دنیا رفت پنج ساله بود و در همان سنین کودکی خداوند حکمت و قضاوت را به او عنایت کرد و او را آیت و حجّت بر دو عالم قرار داد همچنانکه به یحیی در سنّ کودکی حکمت داد و عیسی بن مریم را در گهواره منصب نبوت داد او را نیز در خردسالی مقام امامت مرحمت فرمود.

مقدمات ظهور حضرت مهدی علیه السلام

«قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ
بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَقُولُ: الْقَائِمُ مِنَّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ
مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ، تُطَوَّى لَهُ الْأَرْضُ وَ تُظْهِرُ لَهُ
الْكُنُوزُ وَيَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الشَّرْقَ وَالْعَرَبَ وَ يُظْهِرُ
اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ

الْمُشْرِكُونَ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ خَرَابٌ إِلَّا وَ
 عَمَّرَ وَ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ
 فَيُصَلِّي خَلْفَهُ قَالَ قُلْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَتَى
 يَخْرُجُ قَائِمُكُمْ قَالَ : إِذَا شَبَّهَ الرَّجُلُ بِالنِّسَاءِ وَ
 النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَ اكْتَفَى الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ وَ
 النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَ رَكِبَ ذَاتُ الْفُرُوجِ بِالسُّرُوجِ
 (عَلَى السُّرُوجِ) وَ قُبِلَتْ شَهَادَةُ الزُّورِ وَ رَدَّتْ
 شَهَادَةُ الْعُدُولِ ، وَ اسْتَخَفَّ النَّاسُ بِالْأَدْمَاءِ
 وَ ارْتَكَبُوا الزُّنَا وَ أُجِلَّ الرَّبَا وَ اتَّقَى الْأَشْرَارُ
 مَخَافَةَ السِّنْتِهِمْ وَ خُرُوجِ السُّفْيَانِي مِنَ الشَّامِ وَ
 الْيَمَانِي مِنَ الْيَمَنِ وَ خَسَفَ بِالْبَيْدَاءِ وَ قُتِلَ
 غُلَامٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ
 اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَ
 جَاءَتْ صَيْحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ بِأَنَّ الْحَقَّ فِيهِ
 وَ فِي شِعْتِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ خُرُوجُ قَائِمِنَا ، فَإِذَا
 خَرَجَ أَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ
 ثَلَاثِمِائَةٌ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا فَأَوَّلُ مَا يَنْطِقُ بِهِ هَذِهِ
 الْآيَةُ «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

ثُمَّ يَقُولُ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ وَ حُجَّتُهُ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَيْكُمْ
 فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِ مَسْلَمٌ إِلَّا قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
 بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ فَإِذَا اجْتَمَعَ لَهُ الْعُقَدُ وَ هُوَ
 عَشْرَةُ آلَافٍ رَجُلٍ مَخْرَجٍ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ
 مَعْبُودٌ دُونَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ صَنَمٍ وَ وَثَنٍ وَ
 غَيْرِهِ إِلَّا وَقَعَتْ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَ وَ ذَلِكَ بِسَعْدِ
 نَمِيْبَةِ طَوْرِيَّةٍ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ بُطِيعُهُ بِالْغَيْبِ وَ
 يُؤْمِنُ بِهِ (۱)

محمد بن مسلم گفت: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم می فرمود:
 قائم معهود از ما اهل بیت است با ایجاد رعب در دل مردم یاری
 می شود و از جانب خدا نایبند شده است زمین از برای او می پیچد
 و گنجها برای او ظاهر می گردد و سلطنت آن حضرت به مشرق و
 مغرب می رسد و خدا به وسیله او دین خود را ظاهر می سازد
 گرچه اهل شرك بدشان آید، در آن زمان باقی نمی ماند در زمین
 خرابه ای مگر آنکه آباد می فرماید و حضرت عیسی از آسمان
 نازل می گردد و در پشت سر آن جناب نماز می گذارد.

محمد بن مسلم گوید عرض کردم یا بن رسول الله آن حضرت

در چه زمان ظهور می‌کند؟

فرمود: زمانی که مردها خود را شبیه زنها و زنها خود را شبیه مردان سازند و زنها به زنها و مردان به مردان اکتفا نمایند و زنها بر زینها سوار شوند و شهادت دروغ قبول شود و شهادت به راستی و عدل ردّ شود و ریختن خونها آسان شود (اعتنائی به خون ریزی ندارند) و از ارتکاب زنا پروا ندارند و خوردن ربا در بین مردم حلال می‌شود و مردم از خوف زبان اشرار در ترس باشند و زمانی که سفیانی از شام و یمانی از یمن خروج نمایند و زمین لشکر سفیانی را فرو برد و پسری از آل محمد علیهم السلام در بین رکن و مقام که نامش محمد پسر حسن است کشته شود و آن را نفس زکیّه گویند و زمانی که صیحه‌ای از آسمان بیاید که حقّ با قائم است و شیعه اوست، پس چنین زمانی حضرت قائم خروج می‌نماید.

وقتی که ظهور می‌نماید به خانه خدا تکیه می‌دهد، و جمع می‌شوند از اطراف بجانب آن حضرت ۳۱۳ نفر، پس اوّل مطلبی که می‌گوید این آیه است:

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

آنگاه می‌فرماید: منم حجّت خدا و خلیفه خداوند بر شما پس

سلام نمی‌نماید سلام کننده ای بر آن جناب مگر آنکه می‌گوید:
سلام بر تو ای بقیة الله در زمین خدا.

پس وقتی که گروه گروه لشکر ده هزار نفری جمع شوند هیچ
معبودی جز خدا عبادت نشود و آتش افتد و تمام بتها از صنم و
وثن و غیره را می‌سوزاند.

و این خروج بعد از زمان غیبتی طولانی خواهد بود، تا
اطاعت کننده و عاصی معلوم شود (یعنی غیبت حضرت حجة
محک امتحانی است) برای اشخاصی که ایمان به غیب می‌آورند.

انقلاب قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ : كَأَنِّي بِقَوْمٍ قَدْ
خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ ، يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ ،
ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطُونَهُ فَإِذَا رَأَوْ ذَلِكَ وَضَعُوا
سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوا فَلَا
يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى
صَاحِبِكُمْ ، فَتَلَاهُمْ شُهَدَاءَ أَمَا أَنِّي لَوْ أَدْرَكْتُ

ذَلِكَ لَا بَقِيَّتُ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ» (۱).

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: من می بینم دسته و جمعیتی را در مشرق زمین خروج می کنند و احقاق حق می نمایند ولی به آنها داده نمی شود، سپس طلب می کنند باز به آنها داده نمی شود، وقتی که چنین دیدند شمشیرها بر شانه ها می گذارند (مسلحانه قیام می کنند) آنگاه حق را به آنها می دهند ولی انقلابیون قبول نمی کنند تا آنکه کاملاً قیام می کنند و این انقلاب تحویل کسی داده نمی شود مگر به صاحب شما (امام زمان) کشته شدگان آنان شهیدند، بدانید اگر من آن انقلاب را درك می کردم می خواستم که برای صاحب امر باقی باشم.

فاصله قیام حضرت مهدی علیه السلام و شهادت

نفس زکیه

« عَنْ صَالِحِ مَوْلَى بَنِي الْعَدْرَاءِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام يَقُولُ: لَيْسَ بَيْنَ قِيَامِ

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۴۳ حدیث ۱۱۶ و غیبت نعمانی چاپ جدید

قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ وَبَيْنَ قَتْلِ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ إِلَّا
خَمْسَةَ عَشَرَ لَيْلَةً» (۱).

از صالح غلام بنی العذراء روایت شده که گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم: می فرمود: از زمان شهادت نفس زکیه (که او را در کنار کعبه بیت رکن و مقام می کشند) تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام پانزده شب فاصله است.

دو نشانه مهم قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام

«عَنْ بَدْرِ بْنِ الْخَلِيلِ الْأَزْدِيِّ قَالَ : قَالَ أَبُو
جَعْفَرٍ علیه السلام : آيَتَانِ تَكُونَانِ قَبْلَ الْقَائِمِ لَمْ يَكُونَا
مُنْذُ هَبِطَ آدَمَ علیه السلام إِلَى الْأَرْضِ تَنكِسُفُ
الشَّمْسِ فِي النُّصْفِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَالْقَمَرُ
فِي آخِرِهِ فَقَالَ الرَّجُلُ : يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ
تَنكِسُفُ الشَّمْسِ فِي آخِرِ الشَّهْرِ وَالْقَمَرُ فِي
النُّصْفِ ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنِّي لَا أَعْلَمُ بِمَا

**تَقُولُ : وَلَكِنَّهُمَا آيَاتَانِ لَمْ يَكُونَا مُنذُ هَبِطَ
آدَمَ» (۱).**

شخصی به نام بدر بن خلیل ازدی از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند که دو نشانه قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود که از زمان هبوط آدم به بعد واقع نشده و آن دو نشانه یکی این است که وسط ماه رمضان کسوف رخ می‌دهد (قرص آفتاب گرفته می‌شود) و در آخر همان ماه رمضان خسوف رخ می‌دهد (قرص ماه گرفته می‌شود)، آن شخص عرض کرد ای فرزند رسول خدا کسوف شمس در آخر ماه و قمر در وسط ماه گرفته می‌شود .
حضرت باقر علیه السلام فرمود: من داناترم به آنچه که تو می‌گوئی ولی آن دو، دو آیت و نشانه ای هستند که از زمان هبوط حضرت آدم تاکنون واقع نشده و نمی‌شود.

**قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام همه ادعای
عدالت می‌کنند**

«عَنْ هُشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

أَنَّهُ قَالَ: مَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى
صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا (قَدْ) وَلَّوْا عَلَى النَّاسِ
حَتَّى لَا تَقُولُ (قائل): أَنَا لَوْ وَلَّيْنَا لَعَدَلْنَا ثُمَّ
يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ» (۱).

هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:
حضرت مهدی علیه السلام ظهور نمی کند مگر آنکه تمام اصناف بر مردم
حکومت می کنند به جهت آنکه کسی نگوید اگر ما حکومت
می کردیم عدالت می نمودیم آنگاه حضرت قائم علیه السلام قیام بحق و
عدل می کند.

أَوَّلُ وَ آخِرُ اسْلَام

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ كَامِلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ
قَالَ إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ
كَمَا دَعَا إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ
غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى

لِلْغُرَبَاءِ (۱).

ابو بصیر از شخصی بنام کامل و او از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمود: وقتی که قائم ما قیام می کند، مردم را به یک برنامه جدید دعوت می کند، بهمان نحوه ای که حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه این عمل را انجام داد. و برآستی که اسلام در ابتداء ظهورش غریب بود و به زودی غربت اسلام عود می کند بهمان نحوه ای که بوده، پس خوشا بحال غرباء.

زمانی که فتنه ها ظاهر شود

«عَنْ جَابِرِ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مِمَّا مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِذَا ضَارَتِ الدُّنْيَا هَرْجَاءً وَ مَرْجَاءً وَ تَظَاهَرَتِ الْفِتْنُ وَ تَقَطَّعَتِ السُّبُلُ وَ أَعَارَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَلَا كَبِيرَ يَرْحَمُ ضَغْفِيرًا وَلَا

صَغِيرًا يُوقَرُ كَبِيرًا، فَيَبْعَثُ اللَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ
 مَهْدِيَنَا التَّاسِعُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ يَفْتَحُ
 حُصُونِ الضَّلَالَةِ، وَقُلُوبًا غُفْلًا يَقُومُ فِي الدِّينِ
 فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ بِهِ فِي أَوَّلِ الزَّمَانِ وَ
 يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا»^(۱).

جابر انصاری از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که
 مهدی این امت از ماست آنگاه فرمود: وقتی که دنیا به هرج و
 مرج رسید و فتنه ها آشکار شود و راهها بریده گردد و مردم
 همدیگر را غارت نمایند بزرگ بر کوچک رحم نکند و کوچک
 بزرگ را احترام ننماید در چنین موقعیتی خداوند حضرت مهدی
 را می فرستد که او فرزند نهم از امام حسین است، دیوارهای
 گمراهی و قلبهای بسته به دست او باز می شود، در امر دین قیام
 می نماید در آخر الزمان بهمان نحوه ای که در اول زمان اسلام قیام
 کردم، زمین را پُر از داد کند بهمان نحوه ای که پُر شود از ستم.

آینده خطرناک

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ
تَحِبُّ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَ تَحْسُنُ فِيهِ عَلايَتَهُمْ
طَمَعًا فِي الدُّنْيَا، لَا يُرِيدُونَ بِهِ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ
وَ جَلَّ، يَكُونُ أَمْرُهُمْ رِيَاءً لَا يُخَالِطُهُ خَوْفٌ،
يَعْمَهُمُ اللَّهُ مِنْهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُونَهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ
فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ»^(۱)

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: زود است بر امت من بیاید
زمانی که درونشان فاسد و ظاهرشان خوب باشد به عنوان دست
یابی بد دنیا و هیچ در خط خدا نیستند کارهایشان بر محور ریا
دور می زند و هیچ باکی ندارند خداوند آنها را به عقوبتی مبتلا
می نساید، آنگاه دعا می کنند مثل دعای شخصی که گرفتار غرق
شدن باشد ولی دعایشان مستجاب نگردد.

زمانی که هرج و مرج و غارت و بی‌رحمی دنیا را فرا گیرد

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله يك يك امامان را شمرد، فرمود: امام آنان غایب می‌شود بهر مقداری که خدا بخواهد، برای حضرت مهدی دو تا غیبت خواهد بود یکی از دو غیبت طولانی‌تر از آن یکی می‌باشد.

سپس حضرت بما توجه کرد و با صدای بلند فرمود الحذر الحذر از آن زمانی که پنجمین فرزند از هفتمین فرزندم از بین مردم مفقود شود.

حضرت علی علیه السلام گفت به حضرت رسول عرض کردم که در زمان غیبت حال حضرت مهدی علیه السلام چگونه خواهد بود؟ فرمود: آنقدر صبر می‌کند تا خدا اجازه خروج بدهد، از قریب‌های به نام «کرعة» از زمین یمن خروج می‌کند در حالتی که عمّامة من برسر او و لباس من بر تن او و شمشیر من (ذوالفقار) بر او آویخته است در این حال يك نفری فریاد می‌زند هَذَا الْمَهْدِي خَلِيفَةُ اللَّهِ

فَاتَّبِعُوهُ.

او زمین، را پُر از عدل و داد می‌کند همچنانکه پُر شده از ظلم و جور و این در زمانی خواهد بود که دنیا رو به هرج و مرج برود و مردم یکدیگر را غارت نمایند نه بزرگ بر کوچک و نه قدرتمند بر ضعیف رحم نماید، در چنین زمانی خداوند به او اجازه خروج می‌دهد^(۱).

صدای مهیب هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام

در کتاب کفایة الاثر تألیف علی بن محمد خزّاز رازی قمی که در رابطه با امامت نوشته شده آمده است که محمد بن حنفیه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت رسول اکرم روایت کرده که فرمود: یا علی تو از منی و من از تو ام تو برادر و وزیر منی چون من رحلت کنم در درون دسته ای کینه‌هایی نسبت به تو پدید می‌آید و به زودی بعد از من آشوبی سخت واقع می‌شود که آن آشوب دامن همه را خواهد گرفت و این در زمان فقدان پنجمین

۱ - بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۷۹ حدیث ۱۸۹.

امام از اولاد امام هفتم از نسل تو خواهد بود و اهل زمین و آسمان در فقدانش محزون گردند.

در آن زمان چه بسیار مرد و زن مؤمنی که متأسف و دردمند و حیران خواهند شد، سپس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سر مبارک خود را به زیر افکند و پس از لحظه ای سر برداشت و فرمود: پدر و مادرم فدای کسی که همانم و شبیه من و موسی بن عمران است او لباسی از نور می پوشد که با شعاع قدس می درخشد، بر کسانی که در غیبت او بی قرارند تأسف دارم که صدائی از دور می شنوند که آن صدا برای مؤمنین رحمت و برای منافقین عذاب است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله آن صدا چیست؟

فرمود: سه صدا در ماه رجب شنیده می شود:

۱- أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ.

۲- أَزِفَتِ الْأُزْفَةُ قیامت نزدیک گردید.

۳- بطور آشکار شخصی را نزدیک خورشید می بینید که

می گوید: ای اهل عالم آگاه باشید، خداوند، مهدی فرزند حسین

بن علی بن ابی طالب را برانگیخت و روز مرگ ستمگران فرا

رسید، در آن وقت حضرت مهدی ظهور می کند و خداوند دلهای

دوستانش را شاد می گرداند و عقده های دلشان را برطرف می سازد.

حضرت امیر علیه السلام : عرض کرد یا رسول الله بعد از من چند امام خواهد آمد؟ فرمود بعد از فرزندت حسین نه امام می آید و نه می قائم است (۱).

خروج تکریتی و سمرقندی و سفیانی قبل از خروج حضرت مهدی علیه السلام

« رَوَى جَدْلَمُ بْنُ بَشِيرٍ قَالَ : قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام : صِفْ لِي خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ وَعَرِّفْنِي دَلَائِلَهُ وَعَلَامَاتِهِ ، فَقَالَ : يَكُونُ قَبْلَ خُرُوجِهِ خُرُوجُ رَجُلٍ يُقَالُ لَهُ عَوْفِ السَّلْمِيِّ بِأَرْضِ الْجَزِيرَةِ وَ يَكُونُ مَأْوَاهُ تَكْرِيتُ وَ قَتْلُهُ بِمَسْجِدِ دِمَشْقٍ ثُمَّ يَكُونُ خُرُوجُ شُعَيْبِ بْنِ ضَالِحٍ مِنْ سَمَرْقَنْدٍ ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفْيَانِيُّ الْمَلْعُونُ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ ، وَهُوَ مِنْ وُلْدِ عُبَيْتِ بْنِ أَبِي

سُفْيَانَ، فَإِذَا ظَهَرَ السُّفْيَانِي إِيَّاهُ الْمَهْدِيُّ ثُمَّ
يَخْرُجُ بَعْدَ ذَلِكَ» (۱)

از جذلم بن بشیر روایت شده به حضرت زین العابدین علیه السلام گفتم خروج حضرت مهدی علیه السلام را برایم توصیف فرما و دلایل و علاماتش را بیان کن.

حضرت فرمود قبل از خروج او مردی که او را عوف السلمی می گویند از ارض جزیره که مأوای او تکریت است خروج می کند. آنگاه او را در مسجد دمشق می کشند، سپس شعیب بن صالح از سمرقند آنگاه سفیانی ملعون که از فرزندان عتبه بن ابی سفیان است از وادی یابس خروج می کند و پس از ظهور سفیانی ظهور حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود.

قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام دو تکت جمعیت

دنیای از بین می روند

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَا : سَمِعْنَا
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ : لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ

حَتَّى يَذْهَبَ ثُلَاثَا النَّاسِ فَقِيلَ لَهُ: فَإِذَا ذَهَبَ
ثُلَاثَا النَّاسِ فَمَا يَبْقَى؟ فَقَالَ عليه السلام: أَمَا تَرْضَوْنَ
أَنْ تَكُونُوا الثَّلَاثُ الْبَاقِيَّةُ»^(۱).

از ابی بصیر و محمد بن مسلم روایت شده که ما از امام صادق علیه السلام شنیدیم می فرمود: ظهور حضرت مهدی نشود مگر آنکه دو ثلث جمعیت دنیا از بین بروند، عرض شد وقتی که دو ثلث رفت پس چقدر باقی می ماند؟ فرمود: آیا راضی نمی شوید که یک ثلث باقی بماند.

حضرت مهدی علیه السلام چگونه قیام می کند؟

مفضل از حضرت صادق علیه السلام پرسید: ای آقای من، حضرت مهدی از کجا ظهور می کند و چگونه ظهور می کند؟ فرمود: ای مفضل او به تنهایی ظهور می کند و به تنهایی کنار خانه کعبه می آید و به تنهایی شب را در آنجا می گذراند، وقتی چشم ها در خواب فرو رفت و شب به روز آمد، جبرئیل و

میکائیل و صفوف فرشتگان بر او نازل می‌شوند جبرئیل می‌گوید: ای سید من قوت مقبول است و امرت جائز است آنگاه امام زمان دست خود را بر صورت خود می‌کشد و می‌گوید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ، وَ أَوْرَثَنَا
الْأَرْضَ نَتَبَوَّءُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ
الْعَامِلِينَ»^(۱)

حمد و سپاس خداوندی را سزاوار است که راست نمود وعده خود را و میراث داد بما زمین بهشت را که جای گیریم از بهشت بهر نحوه که بخواهیم، پس چه خوب است مزد کارکنندگان به نیکی.

آنگاه بین رکن و مقام توقف می‌فرماید چنین ندا می‌کند:

« يَا مَعْاشِرَ نُقَبَائِي وَ أَهْلَ خَاصَّتِي وَ مَنْ دَخَرَهُمْ
اللَّهُ لِنُصْرَتِي قَبْلَ ظُهُورِي عَلَيَّ وَ جِهِي الْأَرْضِ
إِثْنُونِي طَائِعِينَ »

ای گروه نقبا و خاصان و ای کسانی که خدا شمارا قبل از ظهورم برای یاری من ذخیره کرده است اطاعت امرم کنید و بیایید، این صیحه و ندا را خداوند در شرق و غرب به آنها می‌رساند و آنان نیز می‌شنوند و به اندازه یک چشم برهم زدن تمامشان نزد امام زمان بین رکن و مقام جمع می‌شوند (۱).

قدرت امام زمان علیه السلام

«ریّان بن صلت» گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم صاحب الامر شماست؟

فرمود: من صاحب الامر هستم ولی آن صاحب الامری که زمین را پُر از عدل می‌کند من نیستم، من چگونه می‌توانم آن باشم و حال آنکه بدنم ضعیف است

او حضرت قائم است وقتی که ظاهر می‌شود در سنّ بزرگ سالان و قیافه جوانان است. آن چنان قدرتی دارد که اگر دستش را به سوی درخت های بزرگ دراز کند از زمین برمی‌کند و اگر

بین کوهها فریاد زند سنگهای کوه از جا کنده می‌شوند، عصای حضرت موسی و خاتم حضرت سلیمان با اوست و او چهارمین فرزند من است. خداوند در سترش او را غایب می‌کند به هر اندازه‌ای که بخواهد آنگاه ظاهرش می‌کند و به وسیله آن حضرت زمین پُر از عدل و داد می‌شود به همان نحوه‌ای که از ظلم و جور پُر شد^(۱).

پیراهنی که حضرت مهدی علیه السلام در روز قیام می‌پوشد

«عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَلَا أُرِيكَ قَمِيصَ الْقَائِمِ الَّذِي
يَقُومُ عَلَيْهِ؟ فَقُلْتُ: بَلَى، قَالَ: فَدَعَا بِقَمِيصٍ
فَفَتَحَهُ، وَأَخْرَجَ مِنْهُ قَمِيصَ كَزَائِبِ فَنَشَرَهُ
فَإِذَا فِي كُمَّهِ الْإَيْسَرِ دَمٌ، فَقَالَ: هَذَا قَمِيصُ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، الَّذِي عَلَيْهِ يَوْمَ ضُرِبَتْ

رُبَاعِيَّتُهُ وَفِيهِ يَقُومُ الْقَائِمُ ، فَقَبَّلْتُ الدَّمَ وَ
وَضَعْتُهُ عَلَى وَجْهِهِ ، ثُمَّ طَوَّأْتُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَفَعَهُ» (۱).

از یعقوب بن شعیب روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: آیا پیراهن حضرت قائم را که با آن قیام می‌کند به شما نشان ندهم؟ گفتم بلی، آنگاه حضرت کتابدانی را خواست آوردند آن را باز کرد و پیراهنی از جنس کرباس بیرون آورد و باز کرد آستین طرف چپ آن خونین بود فرمود این پیراهنی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است آن روزی که به دندان حضرت سنگ خورد و در این پیراهن حضرت قائم قیام می‌کند، من آن خون را بوسیدم و بر صورتم نهادم آنگاه حضرت آن را پیچید و برداشت.

آن وقتی که حضرت مهدی علیه السلام تکیه به خانه

خدا می‌دهد

«وَسَيِّدُنَا الْقَائِمُ مُسْنِدُ ظَهْرِهِ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ
يَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ

إِلَىٰ آدَمَ وَ شَيْثٍ فَهَا أَنَا آدَمَ وَ شَيْثٌ، أَلَا وَمَنْ
 أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَىٰ نُوحٍ وَ وَلَدِهِ سَامٍ فَهَا أَنَا ذَا
 نُوحٍ وَ سَامٍ، أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَىٰ
 إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ فَهَا أَنَا ذَا إِبْرَاهِيمَ وَ
 إِسْمَاعِيلَ أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَىٰ مُوسَىٰ وَ
 يُوشَعَ فَهَا أَنَا ذَا مُوسَىٰ وَ يُوشَعَ أَلَا وَمَنْ أَرَادَ
 أَنْ يَنْظُرَ إِلَىٰ عِيسَىٰ وَ شَمْعُونَ فَهَا أَنَا ذَا عِيسَىٰ
 وَ شَمْعُونَ أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَىٰ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام فَهَا أَنَا ذَا مُحَمَّدٍ وَ أَمِيرِ
 الْمُؤْمِنِينَ أَلَا وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَىٰ الْحَسَنِ
 وَ الْحُسَيْنِ فَهَا أَنَا ذَا الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، أَلَا
 وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَىٰ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ
عَلَيْهِ السَّلَام فَهَا أَنَا ذَا الْأَيْمَةِ أَجِيبُوا إِلَىٰ مَسْئَلَتِي فَإِنِّي
 أَنْبِئُكُمْ بِمَا نَبَّئْتُمْ وَمَا لَمْ تُنَبِّئُوهُ بِهِ» (۱).

آقای ما حضرت قائم علیه السلام تکیه به خانه کعبه می‌کند و
 می‌گوید: ای گروه انصار! ها بدانید، هر کس بخواهد به سوی آدم و

شیث نظر کند، اینک منم آدم و شیث، آگاه باشید هرکس بخواند نوح و فرزندش سام را به بیند منم نوح و سام، هرکس بخواند ابراهیم و اسماعیل را به بیند، منم ابراهیم و اسماعیل، هرکس بخواند موسی و یوشع را به بیند، منم موسی و یوشع، و هرکس بخواند عیسی و شمعون را به بیند، منم عیسی و شمعون، و هرکس بخواند به سوی محمد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام نظر کند منم محمد و امیرالمؤمنین، هرکس بخواند به سوی حسن و حسین نظر کند، منم حسن و حسین، و هرکس بخواند به سوی امامان از اولاد امام حسین علیه السلام نظر افکند منم امامان علیهم السلام، پس بیائید و از من سؤال کنید تا آنکه خبر دهم شما را به آنچه خبر داده شده اید و به آنچه خبر داده نشده اید.

آن وقتی که امام زمان علیه السلام به منبر می رود

«رَوَى الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ
اللَّهِ علیه السلام : يَقُولُ : إِذَا أَدِنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْقَائِمِ
فِي الْخُرُوجِ ، صَعَدَ الْمِنْبَرَ وَ دَعَا النَّاسَ إِلَى

نَفْسِهِ وَنَاشَدَهُمْ بِاللَّهِ وَدَعَاَهُمْ إِلَى حَقِّهِ، وَأَنْ
يَسِيرَ فِيهِمْ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَعْمَلُ
فِيهِمْ بِعَمَلِهِ، فَيَبْعَثُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ جَبْرَائِيلَ
عَلَيْهِ السَّلَام حَتَّى يَأْتِيَهُ فَيَنْزِلُ عَلَى الْحَاطِمِ ثُمَّ يَقُولُ
لَهُ: إِلَى أَيِّ شَيْءٍ تَدْعُو؟ فَيُخْبِرُهُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَام
فَيَقُولُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَام أَنَا أَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُكَ،
أَبْسِطْ يَدَكَ، فَيَمْسَحُ عَلَى يَدِهِ، وَقَدْ وَافَاهُ
ثَلَاثُمِائَةٍ وَبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا فَيُبَايِعُونَهُ وَيُقِيمُ
بِمَكَّةَ حَتَّى يُتِمَّ أَصْحَابُهُ عَشْرَةَ آلَافٍ أَنْفُسٍ ثُمَّ
يَسِيرُ مِنْهَا إِلَى الْمَدِينَةِ»^(۱)

مفضل بن عمر روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم
می فرمود: وقتی که خدای عزوجل به حضرت قائم اجازه خروج
دهد آن حضرت بر فراز منبر می رود و مردم را به سوی خود
دعوت می کند و آنها را به خدا قسم می دهد و به حق خود مردم را
می خواند که به همان روش حضرت رسول الله سیر کند و عمل
کند به همان عمل رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنگاه خداوند مبعوث

می‌گرداند جبرئیل را تا آنکه بر حضرت قائم وارد شود آنگاه می‌گوید: شما مردم را به چه چیز می‌خوانید، حضرت قائم منظور خود را برای جبرئیل بیان می‌کند، جبرئیل می‌گوید: من اوّل نفری هستم که با شما بیعت می‌کنم، دست خود را بگشا، حضرت دست خود را باز می‌کند جبرئیل مسح می‌کند و اصحاب معدود آن حضرت با او بیعت می‌کنند، آنقدر در مکه اقامت می‌کند تا آنکه ده هزار نفر از اصحابش جمع شوند آنگاه حرکت به سوی مدینه می‌نماید.

آزمایش خدائی قبل از ظهور حضرت مهدی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ قُدَّامَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَوَى مِنَ اللَّهِ قُلْتُ : وَمَا هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ ؟ فَقَرَأَ «وَلِسَبَأُ نَكْمَ بَشِيءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَتَقْصِرُ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّمْرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ»^(۱)
 ثُمَّ قَالَ : الْخَوْفُ مِنْ مُلُوكٍ ... وَالْجُوعُ مِنْ

غَلَاءِ الْأَشْعَارِ ، وَنَقْصِ الْأَمْوَالِ مِنْ كَسَائِدِ
التَّجَارَاتِ وَقِلَّةِ الْفَضْلِ فِيهَا ، وَنَقْصِ الْأَنْفُسِ
بِالْمَوْتِ الذَّرِيعِ ، وَنَقْصِ الثَّمَرَاتِ بِقِلَّةِ رِبْعِ
الزَّرْعِ ، وَقِلَّةِ بَرَكَةِ الثَّمَارِ .

ثُمَّ قَالَ: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» عِنْدَ ذَلِكَ بِتَعْجِيلِ
خُرُوجِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ^(۱).

از امام صادق علیه السلام روایت شده: پیش از آمدن حضرت قائم علیه السلام از جانب خدا آزمایشی است، عرض کردم: قربانت کردم آن چیست؟ حضرت این آیه را خواند: «هرآینه بیازمائیم شمارا به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش دادن مالها و جانها و میوه ها، و مژده ده به صبرکنندگان، آنگاه فرمود: ترس از سلاطین... و گرسنگی بواسطه گرانی نرخها، و کاهش مال بوسیله کسادی وضع تجارت و بازار و کمی سود و کاهش جساتها به مرگهای عمومی و سریع و کاهش محصول: به کمی غله و زراعت و بی برکتی میوه ها.

سپس فرمود: مژده ده به صبرکنندگان، در آن هنگام به اینکه بزودی حضرت قائم علیه السلام خروج کنند.

جبرئیل گوید: من نخستین کسی هستم که با تو بیعت می‌نمایم، دست خویش را برای بیعت باز کن، پس دست به دست آن حضرت نهاد و متجاوز از سیصد و ده مرد نزد او بیایند و با او بیعت کنند و در مکه بمانند تا یارانش به ده هزار نفر برسد سپس از آنجا به مدینه رهسپار شود.

اول کسی که با حضرت مهدی علیه السلام بیعت می‌کند

«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُبَايِعُ الْقَائِمَ عليه السلام جَبْرَائِيلُ عليه السلام يَنْزِلُ فِي صُورَةِ طَيْرٍ أبيضٍ فَيُبَايِعُهُ ثُمَّ يَضَعُ رِجْلًا عَلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ، وَرِجْلًا عَلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ ثُمَّ يُنَادِي بِصَوْتٍ طَلِقٍ ذَلِكُمْ تَسْمَعُهُ الْخَلَائِقُ «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: به راستی اوّل کسی که با حضرت قائم (مهدی) علیه السلام بیعت می کند جبرئیل علیه السلام است که به صورت مرغ سفیدی نازل می شود و با حضرت بیعت می کند، آنگاه يك پای خود را بر بیت الله الحرام (کعبه) می گذارد و دیگر پای خود را بر بیت المقدس می نهد و با صدای آزاد فریاد می زند:

أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ: واین ندا را همه مردم دنیا می شنوند.

ندای وحدت در تمام کره زمین

«عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا» قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»^(۱).

از رفاعه بن موسی روایت شده که از حضرت صادق علیه السلام

شنیدم می فرمود: **وَلَهُ أَسْلَمَ الْخ** (معنایش این است).
وقتی قائم ما قیام کند زمینی باقی نمی ماند مگر آنکه در آنجا
ندا داده می شود:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ.

اول کسی که دست حضرت مهدی علیه السلام را می بوسد

«يُسْنَدُ الْقَائِمُ ظَهْرَهُ إِلَى الْحَرَمِ وَيَمُدُّ يَدَهُ
فَتَرَى بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ يَقُولُ هَذِهِ
يَدُ اللَّهِ وَ عِنْدَ اللَّهِ وَ بِأَمْرِ اللَّهِ ثُمَّ يَتْلُو هَذِهِ
الآيَةَ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ ،
يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ
عَلَى نَفْسِهِ ، فَيَكُونُ أَوَّلُ مَنْ يُقْبَلُ يَدَهُ
جِبْرَائِيلُ ثُمَّ يُبَايِعُهُ وَ يُبَايِعُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ نُجَبَاءُ
الْجِنِّ ثُمَّ النَّقَبَاءُ» (۱).

حضرت قائم علیه السلام پشت به حرم (خانه کعبه) می دهد و دست

خود را دراز می‌کند مثل دست موسی بیتضاء للنَّاظِرِينَ مِنْ غَيْرِ سُوءِ آنگاه می‌فرماید: این دست خداست و از جانب خداست و به امر خدا کشیده شده سپس تلاوت می‌فرماید این آیه را:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ
يَدُلُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ
عَلَى نَفْسِهِ، تَا آخِر آيَةٍ.

پس اوّل کسی که دست آن حضرت را می‌بوسد جبرئیل است بیعت می‌نمایند با آنجناب ملائکه و نجباء جنّ بعد از آن تقییان آن حضرت.

حکومت عادلانه در عصر ظهور امام زمان علیه السلام

«عَنْ جَابِرٍ قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ
الْبَاقِرِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ عَافَاكَ اللَّهُ اقْبِضْ مِنِّي هَذِهِ
الْخَمْسَمِائَةَ دِرْهَمَ فَإِنَّهَا زَكَاةُ مَالِي، فَقَالَ لَهُ

أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام خُذْهَا أَنْتَ فَضَعْهَا فِي جِزَائِكَ
 مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَالْمَسَاكِينِ مِنْ إِخْوَانِكَ
 الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ قَالَ : إِذَا قَامَ قَائِمُ أَهْلِ الْبَيْتِ
 قَسَمَ بِالسَّوِيَّةِ وَ عَدَلَ فِي الرِّعِيَّةِ فَمَنْ أَطَاعَهُ
 نَقَدَ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ
 إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ مَهْدِيٌّ لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ
 خَفِيِّ ^(۱).

از جابر روایت شده که مردی بر حضرت امام باقر علیه السلام وارد شد و عرض کرد خدا به شما عافیت عنایت کند، این پانصد درهم را از من دریافت فرمائید که زکوة مال من است حضرت باقر علیه السلام به او فرمود خودت آن را ضبط کن و در بین همسایگان از مسلمین و مساکین و برادران مسلمانان تقسیم کن.

آنگاه فرمود: وقتی که حضرت قائم از اهل بیت قیام کند، در بین مردم بطور مساوی تقسیم می کند و عدالت را در بین رعیت بسط می دهد.

هر کس او را اطاعت کند اطاعت از خدا کرده و هر کس با او مخالفت نماید و عصیان کند، عصیان خدا کرده.

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۵۰ حدیث ۱۰۳.

سپس فرمود به راستی که حضرت مهدی ، مهدی نامیده شده
برای آنکه او هدایت می کند به امر خفی.

امام زمان علیه السلام با برنامه جدیدی می آید

«رَوَى أَبُو خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا
قَامَ الْقَائِمُ جَاءَ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَعَى رَسُولُ
اللَّهِ فِي بَدْءِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ»^(۱).

ابو خدیجه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که وقتی
حضرت قائم علیه السلام قیام می کند با برنامه و دستورات جدید می آید
بهمان نحوه ای که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در صدر اسلام با
برنامه جدید آمد.

خوشا به حال کسی که حضرت مهدی علیه السلام را

درک نماید

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ

أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ يَأْتِمُّ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ
وَيَتَوَلَّى أَوْلِيَاءَهُ وَيُعَادِي أَعْدَاءَهُ ذَلِكَ مِنْ
رُفَقَائِي وَذُو مَوَدَّتِي وَإِكْرَامِ أُمَّتِي عَلَيَّ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ» (۱).

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال آن کسی که
قائم اهل بیتم را درک نماید، و نیز خوشا به حال کسی که امامتش
را در زمان غیبت او پیش از زمان قیامش قبول نماید و دوست
بدارد دوستان او را و دشمن بدارد دشمنان او را این چنین
شخصی از رفقا و صدیقان من است و صاحب مودت، و محبت
من خواهد بود و گرامی داشتن امت من بر من است در روز
قیامت.

یاران حضرت مهدی علیه السلام جوانند

«عَنْ أَبِي تَحِيٍّ حَكِيمِ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ سَمِعْتُ
عَلِيًّا عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ أَصْحَابَ الْقَائِمِ شَبَابٌ لَا

كَهُولٌ فِيهِمْ إِلَّا تَأْكُلُ فِي الْعَيْنِ، أَوْ كَالْمِلْحِ
فِي الزَّادِ، وَ أَقَلَّ الزَّادِ الْمِلْحُ»^(۱)

حکیم بن سعد گفت از حضرت علی علیه السلام شنیدم می فرمود: به راستی که یاران حضرت قائم علیه السلام جوان هستند و میان سال در میانشان نیست مگر به اندازه سرمه در چشم و نمک در توشه و کمترین چیز در توشه نمک است.

حضرت مهدی علیه السلام همه مردم را میشناسد

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روی منبر کوفه در ضمن یک سخنرانی فرمود:

«لَوْ خَلَتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ
لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَلَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسُ
وَلَا يَعْرِفُونَهُ، كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ
وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ»^(۲)

اگر یک لحظه زمین از حجت خدا خالی بماند، ساکنان خود را

۱- غیبت نعمانی صفحه ۳۱۵.

۲- مهدی موعود صفحه ۳۳۸.

فرو می برد حجّت خدا در روی زمین هست ، او همه را می شناسد ولی کسی او را نمی شناسد همچنانکه یوسف مردم را می شناخت ولی کسی او را نمی شناخت ، آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

«يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ
إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ»^(۱)

وای بر مردم که هر پیامبر و راهنمایی برای راهنمایی آنها فرستاده می شود او را مسخره می کنند.

ثمرات هفتگانه قیام قائم علیه السلام

«رَوَى عَلِيُّ بْنُ عَقَبَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ إِذَا قَامَ
الْقَائِمُ حَكَمَ بِالْعَدْلِ وَارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجَوْرُ
وَأَمَّنَتْ بِهِ السُّبُلُ، وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا
وَرُدَّ كُلُّ حَقٍّ إِلَى أَهْلِهِ، وَلَمْ يَبْقَ أَهْلٌ دِينٍ

حَتَّى يَظْهَرُوا الْإِسْلَامَ وَ يَعْتَرِفُوا بِالْإِيمَانِ ، أَمَا
 سَمِعْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ : وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ
 يُرْجَعُونَ»^(۱).

علی بن عقبه از پدرش روایت کرده که وقتی حضرت قائم
 قیام می کند به عدل و داد حکم می کند و در روزگارش ستم
 برداشته می شود و راهها در پوشش امنیتی قرار می گیرند و زمین
 برکات خود را خارج می گرداند و هر حقی به اهل حق
 برمی گردد، و هیچ اهل دینی باقی نمی ماند تا آنکه اسلام را ظاهر
 می گردانند و اعتراف به ایمان می نمایند، مگر بیان خدا را
 نشنیده ای، آنچه که در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه در
 مقابل خدا تسلیم می شوند عاقبت به سوی او برمی گردند.

سیره (روش) حضرت مهدی علیه السلام

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَطَا عَنْ شَيْخٍ مِنَ الْمُفْتَهَاءِ
 يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ : سَأَلْتُهُ عَنْ سِيرَةِ

الْمَهْدِي كَيْفَ سِيرَتُهُ؟ قَالَ يَصْنَعُ مَا صَنَعَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَهْدِمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ ، كَمَا هَدَمَ
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ يَسْتَأْنِفُ
الْإِسْلَامَ جَدِيداً» (۱).

عبد الله بن عطا از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده که از
حضرت سؤال کردم روش حضرت مهدی علیه السلام چیست فرمود:
انجام می دهد آنچه را که حضرت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انجام داده بود.
منهدم می سازد آنچه که قبلیش بود به همان نحوهای که
حضرت رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امور جاهلیت را از بین برد ، حضرت
مهدی علیه السلام نیز اسلام را تجدید می کند.

از دور دیدن در زمان حضرت مهدی علیه السلام

«ابن مسکان قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
يَقُولُ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي زَمَانِ الْقَائِمِ وَهُوَ
بِالْمَشْرِقِ لَيَرَى أَخَاهُ الَّذِي فِي الْمَغْرِبِ وَكَذَا

۱ - بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۵۲ حدیث ۱۰۸.

الَّذِي فِي الْمَغْرِبِ يَرَىٰ أَخَاهُ الَّذِي فِي
الْمَشْرِقِ»

ابن مسکان گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که
می فرمود:

به راستی که شخص مؤمن در زمان حضرت قائم از مشرق
برادر خود را در مغرب می بیند و برعکس.

از دور دیدن و از دور شنیدن

«قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ
لِشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا
يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَائِمِ علیه السلام بَرِيدٌ يُكَلِّمُهُمْ
فَيَسْمَعُونَ وَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُوَ فِي
مَكَانِهِ»^(۱)

حضرت صادق علیه السلام فرمود: وقتی که حضرت مهدی علیه السلام قیام

و ظهور می کند خداوند به چشمها و گوشهای مردم بسط می دهد که بی واسطه از هر جای کره زمین بخواهند صحبت کنند می توانند می بینند و می شنوند، در حالی که آن حضرت در جای خود خواهد بود.

امام زمان علیه السلام و سفر به آسمان و زمین

«عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ: ابْتَدَانِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ: أَمَا إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ خَيْرٌ السَّحَابَتَيْنِ فَاخْتَارَ الذُّلُولَ وَذَخَرَ لِصَاحِبِكُمْ الصَّعْبَ، فَقُلْتُ: وَمَا الصَّعْبُ؟ فَقَالَ: مَا كَانَ مِنْ سَحَابٍ فِيهِ رَعْدٌ وَضَاعِقَةٌ وَبَرَقٌ فَصَاحِبِكُمْ يَرْكَبُهُ، أَمَا إِنَّهُ سَيَرْكَبُ السَّحَابَ وَ يَرْقَى الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ، خَمْسُ عَوَامِرَ وَ اثْنَتَانِ خَرَابَانِ»^(۱).

از شخصی بنام «عبد الرحیم قصیر» روایت شده که حضرت

امام باقر علیه السلام با من این گونه شروع به سخن کرد و فرمود: به راستی که ذوالقرنین مابین دو ابر مخیر شد، پس او ابر ذلول (آرام) را انتخاب کرد و ابر صعب برای امام مهدی علیه السلام ذخیره شده عرض کردم صعب چیست؟

فرمود آن ابری که در او رعد و برق و صاعقه باشد، حضرت مهدی بر آن سوار می شود و به آسمانها بالا می رود و به زمین های هفتگانه سفر می کند که پنج زمین آباد و دو زمین غیر آباد و خراب است.

حضرت مهدی علیه السلام به فاصله هفت سال مالک

روی زمین می گردد

« قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : لَا تَنْقُضِي السَّاعَةَ حَتَّى يَمْلِكَ الْأَرْضَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا يَمْلِكُ سَبْعَ سِنِينَ »^(۱).

حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ساعت (دنیا) به آخر نمی رسد

مگر آنکه یکی از اهل بیت من مالک زمین می شود و زمین را پُر از عدل می کند به همان نحوه ای که پُر از جور شده، او در مدت هفت سال مالک روی زمین خواهد شد.

توسعه علم و دانش در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام

« قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام : أَلْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ ، فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ . فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ ، أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا فَبَيَّنَّهَا فِي النَّاسِ وَضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبَيَّنَّهَا سَبْعَةٌ وَعِشْرِينَ حَرْفًا »^(۱).

حضرت صادق فرمود: علم بیست و هفت حرف است جمیع فرستادگان مأموریت به رساندن دو حرف داشتند، ولی وقتی حضرت ولی عصر علیه السلام ظهور کند بیست و پنج حرف را در بین

۱- سفینه البحار جلد ۲ باب علم صفحه ۲۲۷.

مردم بسط خواهد داد.

چرا حضرت مهدی علیه السلام را امام منتظر

نامیده اند

«قَالَ صَقْرُ بْنُ دَلْفٍ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ
الرِّضَا علیه السلام يَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي ابْنِي عَلِيٌّ،
أَمْرُهُ أَمْرِي وَقَوْلُهُ قَوْلِي وَطَاعَتُهُ طَاعَتِي
وَالْإِمَامُ بَعْدَهُ ابْنُهُ الْحَسَنُ أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ وَ
طَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ ثُمَّ سَكَتَ فَقُلْتُ لَهُ يَا بَنَ
رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ فَبَكَى
علیه السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ إِنَّ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ
ابْنُهُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرُ فَقُلْتُ لَهُ وَلِمَ سُمِّيَ
الْمُنْتَظَرُ؟ قَالَ لَهُ لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً يَكْثُرُ آيَاتُهَا وَ
يَطُولُ أَمْدُهَا فَيُنْتَظَرُ خُرُوجُهُ الْمُخْلِصُونَ وَ
يُنْكِرُهُ الْمُؤْتَابُونَ وَ يَسْتَهْزِءُ بِذِكْرِهِ الْجَاهِدُونَ
وَ يَكْذِبُ بِهِ الْوَقَاتُونَ وَ يَهْلِكُ فِيهِ

الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ يَنْجُوا فِيهِ الْمُسْلِمُونَ»^(۱).

مردی به نام «صقر بن دلف» از حضرت امام جواد علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: امام بعد از من فرزندانم «علی» است امر او و قول او امر و قول من است، و فرمانبرداری او فرمانبرداری از من است، و امام بعد از او فرزندش حسن است، امر او امر پدر او و قول او قول پدر او است و فرمانبرداری او فرمانبرداری از پدر اوست، سپس ساکت گردید، عرض کردم یا بن رسول الله امام بعد از حسن کیست؟ حضرت شدیداً گریه کرد بعد فرمود: به درستی که بعد از حضرت حسن فرزند او آن قائم به حق و آن منتظر معهود است، عرض کردم برای چه آن حضرت را منتظر نامیده اند؟ فرمود: برای این علت که او را غیبتی است بسیار طولانی و طول می کشد مدت آن، و مردم انتظار خروج و ظهور او را می کشند و اشل ریب و شك و تردید انکار می نمایند و دروغ می گویند و افتراء می بندند به آن حضرت کسانی که برای ظهور آن حضرت وقت خروج معین می کنند و هلاک می شوند کسانی که برای خروج آن حضرت وقت معین می کنند و عجله می نمایند، و

نجات می یابند، آن کسانی که خود را تسلیم می دانند.

پاداش انتظار فرج

« قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام: وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمُتَنَظِّرَ لِهَذَا
الْأَمْرِ لَهُ مِثْلَ أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ»^(۱).

بدانید پاداش کسی که منتظر ظهور امام زمان و برقراری دولت حق و عدالت است مانند کسی است که در تمام عمر به عبادت قیام کند و پیوسته روزهای عمر را روزه بگیرد.

« قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: اِنْتَظِرُوا الْفَرَجَ وَلَا
تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى
اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ اِنْتَظَارُ الْفَرَجِ، إِيَّيْ أَنْ قَالَ،
وَالْمُتَنَظِّرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ»^(۲).

پیوسته انتظار گشایش داشته باشید و از فرج و رحمت حق

۱- سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۵۹۶.

۲- منتخب الاثر صفحه ۴۹۸.

مأیوس نشوید زیرا که محبوب ترین عمل در پیشگاه خدا انتظار فرج است تا اینکه فرمود: کسانی که انتظار فرج ما را داشته باشند مانند کسی است که در راه خدا در خون خود غوطه ور شود.

« قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام : يَا أَبَا بَصِيرٍ طُوبَى لَشِيعَةِ قَائِمِنَا الْمُنتَظِرُونَ لِظُهُورِهِ فِي غَيْبَتِهِ وَ الْمُطِيعِينَ لَهُ فِي ظُهُورِهِ أَوْلِيَاءَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ »^(۱)

ای ابا بصیر خوشا به حال شیعه قائم ما علیه السلام که در غیبت او انتظار ظهورش را کشیده و در وقت ظهور او اطاعتش را بر گردن نهاده‌اند، اینان اولیاء خداوند و ترس و حزنی برایشان نیست.

امتحان شدید برای منتظرین حضرت مهدی علیه السلام

« قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام : وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنُكُمْ حَتَّى تَمَحَّصُوا وَ تَمَيَّزُوا »

وَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَنْدَرُ فَأَلَا تُدْرُ»^(۱).

حضرت رضا علیه السلام فرمود: به خدا سوگند آنچه را که منتظر آن هستید (حضرت مهدی) تحقق پیدا نمی‌کند تا اینکه بتمام معنی امتحان و آزمایش و غربال شوید، (پس از امتحان) جُز تعداد کمی باقی و استوار نمی‌ماند.

حدیثی در مورد تعیین وقت ظهور حضرت حجّة علیه السلام

«عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:
قُلْتُ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ؟
فَقَالَ علیه السلام: كَذِبَ الْوَقَّاتُونَ كَذِبَ الْوَقَّاتُونَ
كَذِبَ الْوَقَّاتُونَ»^(۲).

از فضیل بن یسار روایت شده که به حضرت امام باقر علیه السلام

۱- غیبت نعمانی صفحه ۲۰۸ حدیث ۱۵.

۲- انوار نعمانیه جلد ۲ صفحه ۷۵.

عرض کردم در مورد وقت ظهور حضرت مهدی علیه السلام ، حضرت ۳ بار فرمود دروغگویند کسانی که برای ظهور حضرت مهدی علیه السلام وقتی را معین کنند.

بعد حضرت در این مورد داستانی را از حضرت موسی کلیم علی نبینا و آله و علیه السلام نقل کرد که او هنگام عروج به کوه طور به مردم سی روز وعده داد و بعد خداوند متعال ده روز اضافه کرد که در قرآن مجید هم آمده است:

«وَإِعْدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَاهَا
بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ
مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ
وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ».

کنایه از اینکه ظهور حضرت بستگی به اراده و مشیت الهی دارد و بس.

حدیثی دیگر در همان مورد

«رَوَى صَاحِبُ مُتَخَبِّ البَصَائِرِ بِسَنَدٍ مُعْتَبَرٍ

إِلَى الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو قَالَ سَأَلْتُ سَيِّدِي
الصَّادِقَ عليه السلام هَلْ لِلْمَهْدِيِّ عليه السلام مِنْ وَقْتٍ مُوَقَّتٍ
يَعْلَمُهُ النَّاسُ؟ فَقَالَ: خَافَ لِلَّهِ أَنْ يُوَقَّتَ
ظُهُورَهُ بِوَقْتٍ يَعْلَمُهُ شَيْعَتُنَا.

قُلْتُ يَا سَيِّدِي وَ لِمَ ذَلِكَ؟ قَالَ لِأَنَّهُ هُوَ
السَّاعَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَسْأَلُونَكَ
عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا
يُخَلِّبُهَا لَوْ تَبَيَّنَ إِلَّا هُوَ وَ هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِلُهَا وَ
قَالَ وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَلَمْ يَتْلُ عِنْدَ أَحَدٍ
وَ قَالَ قَدْ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ» (۱).

صاحب کتاب منتخب البصائر به سند معتبر از مفضل بن عمر
روایت کرد که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا برای ظهور
حضرت مهدی علیه السلام وقت معینی هست که مردم بدانند؟ فرمود:
«ما شاء ظهور حضرت وقت معینی ندارد که شیعیان ما آن را
بدانند. عرض کردم: چرا؟ فرمود: برای آنکه این همان ساعتی
است: خداوند متعال در چند جای قرآن از آن خبر داده که آن را
خط خدا می‌داند و بس»

نعمت ظاهره و نعمت باطنه

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ
 سَيِّدِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ
 وَجَلَّ «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»
 فَقَالَ: النُّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَالبَّاطِنَةُ
 الْإِمَامُ الغَائِبُ فَقُلْتُ لَهُ: وَ يَكُونُ فِي الْإِئِمَّةِ
 مَنْ يَغِيبُ؟ قَالَ: نَعَمْ، يَغِيبُ عَنِ أَبْصَارِ النَّاسِ
 شَخْصُهُ وَلَا يَغِيبُ عَنِ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ
 وَهُوَ الثَّانِي عَشْرَ مِنَّا، يُسَهِّلُ اللَّهُ لَهُ كُلَّ عَسِيرٍ
 وَيَذَلُّ لَهُ كُلَّ صَعْبٍ وَ يُظْهِرُ لَهُ كُنُوزَ الْأَرْضِ
 وَ يُتَّقِرُّبُ لَهُ كُلَّ بَعِيدٍ وَ يُبِيرُّ بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ
 يُهْلِكُ عَلَى يَدِهِ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ ذَلِكَ إِسْنُ
 سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ الَّذِي يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَ لَادَتُهُ
 وَلَا يَحِلُّ لَهُمْ تَسْمِيَتُهُ حَتَّى يُظْهِرَهُ (اللَّهُ) عَزَّ وَ
 جَلَّ فَيَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مِلْتُ

جَوْرًا وَ ظُلْمًا»^(۱).

از محمد بن زیاد ازدی روایت شده، گفت: سؤال کردم از سید من حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از قول خداوند متعال که فرمود:

«وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً»

حضرت فرمود: منظور از نعمت ظاهره امام ظاهر است منظور از نعمت باطنه امام غائب است، گفتم مگر در میان امامان کسی هست که غائب شود! فرمود: بلی شخص او از دیده های مردم غایب می شود ولی از قلب های مؤمنین یادش غائب نمی شود و او دوازدهم از ما است، خدا هر مشکلی را برایش آسان می کند و خوار می گرداند برای او هر مشکلی را و آشکار می گرداند برایش گنجهای زمین را و هر دوری را برایش نزدیک می گرداند و به دست او هلاک می گرداند هر شیطان رانده شده ای را، او فرزند سیده اماء است و لادتش بر مردم مخفی است و نام او را بر زبان

بردن جایز و روانیست تا آنکه خدا او را ظاهر گرداند پس پُر می‌سازد زمین را از راستی و عدالت به همان نحوهای که پُر شده از جور و ستم.

مسکن دائمی حضرت مهدی علیه السلام

ابو بصیر گفت که امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابا محمد من می‌بینم که حضرت قائم علیه السلام با اهل و عیالش در مسجد سهله منزل می‌کند.

عرض کردم فدایت شوم، آیا مسجد سهله منزل آن حضرت خواهد بود؟ فرمود: بلی، منزل ادریس و ابراهیم خلیل الرحمن هم بوده است و هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر آنکه در آنجا نماز خوانده است و مسکن خضر پیغمبر نیز همانجا است، مقیم در آنجا مثل مقیم در خیمه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

عرض کردم فدایت شوم حضرت قائم برای همیشه در آنجا خواهد بود؟ فرمود: بلی، عرض کردم بعد از ایشان چه خواهد شد؟ فرمود: تا انقضاء خالق چنین خواهند بود.

عرض کردم اهل ذمه چه خواهند کرد؟ حضرت فرمود: با آنها

مسالمت می کند به همان نحو ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام می داد، آنها جزیه می دهند، عرض کردم در مورد دشمنان چه می فرمائید؟ فرمود: دشمنان ما دیگر بهره ای از مخالفت نخواهند داشت خداوند خونشان را در آن زمان برای ما حلال کرده امروز بر ما و شما حرام کرده است، وقتی که قائم ما پیام می کند از برای خدا و رسول خدا و برای همه ما انتقام خواهد گرفت (۱).

چراغ منزل حضرت مهدی علیه السلام

«عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ بَيْتًا يُقَالُ لَهُ: بَيْتُ الْحَمْدِ، فِيهِ سِرَاجٌ يَظْهَرُ مُنْذُ يَوْمٍ وُلِدَ إِلَى يَوْمٍ يَقُومُ بِالسَّيْفِ لَا يُطْفِئُهُ» (۲).

مفضل گفت: من از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: به

۱- بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۸۱ حدیث ۱۹۱.

۲- غیبت نعمانی چاپ مکتبه الصدوق صفحه ۲۳۹ حدیث ۳۱.

راستی که برای صاحب این امر (حضرت مهدی علیه السلام) خانه ایست که آن را خانه حمد می‌گویند، در آنجا چراغی روشن است از روز ولادت تا روز قیامت با شمشیر، آن چراغ خاموش نمی‌شود.

کسی که حضرت مهدی علیه السلام را ببیند چگونه سلام بگوید

« عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام : قَالَ : مَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ قَائِمَنَا فَلْيَقُلْ حِينَ يَرَاهُ : السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَعْدِنَ الْعِلْمِ وَ مَوْضِعَ الرِّسَالَةِ »^(۱).

جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: هرکسی از شما حضرت مهدی (قائم) را درک کند وقتی که او را ببیند اینگونه سلام گوید که در بالا ذکر شد.

عقل و اخلاق در عصر حضرت مهدی علیه السلام

« عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُؤْسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقُولَهُمْ وَأَكْمَلَ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ »^(۱).

حضرت باقر علیه السلام فرمود: وقتی که قائم ما قیام کرد دست خود را بر سرهای بندگان می‌کشد با این کار عقولشان جمع و اخلاقشان کامل می‌گردد.

بعضی از نامه هائی که به حضرت مهدی علیه السلام نوشته شد

۱- علی بن محمد روایت کرده که یکی از صحابه نامه‌ای برای حضرت مهدی علیه السلام نوشت و در آن نامه متذکر شد که برایم پسری

۱- بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۳۶ حدیث ۷۱.

متولد شد اجازه می‌خواهم که او را روز هفتم ختنه کنم، آن حضرت در جواب مرقوم فرمودند: نکن، من هم اطاعت کردم ولی آن فرزند در روز هفتم و یا هشتم تولد از دنیا رفت آنگاه جریان مرگ فرزندم را برای حضرت نوشتم، جواب آمد، به زودی دیگری و دیگری بجای او برای تو متولد خواهد شد پس اولی را احمد نام گذار و دومی را جعفر، و همچنان شد که فرموده بود. (۱)



۲- از حسین بن عیسیٰ عریضی روایت شده که چون حضرت عسکری علیه السلام از دنیا رفت، مردی از اهل مصر اموالی به مکه آورد که مربوط به امام زمان بود و در باره امام زمان اختلاف شد، برخی گفتند حضرت حسن عسکری بدون جانشین از دنیا رفت، بعضی گفتند جانشین او برادرش جعفر است، یک عده گفتند جانشین او فرزند او است، پس مردی را که کنیه‌اش ابو طالب بود به سامره فرستادند که از نزدیک موضوع جانشینی امام عسکری

را بررسی کند و نامه‌ای هم همراه داشت، آن مرد به سامره آمد و به نزد جعفر (برادر امام عسکری) و از او برهان امامت خواست (و نشانه‌ای در ادعای امامتش طلبید) جعفر گفت: اکنون آماده نشان دادن برهان امامت نیستم او بناچار به در خانه حضرت صاحب الامر رفت و نامه را به وسیله سفراء فرستاد، پاسخ آمد خدا تو را در مصیبت رفیقت (مرد مصری) پاداش نیک دهد، زیرا او از دنیا رفت و مالی که همراه خود آورده به شخص امینی سپرد و به او وصیت کرد در آن مال هرگونه خواهد عمل کند و پاسخ نامه او را هم داد و جریان مرگ و وصیت آن مرد چنان بود که به او فرموده بود^(۱)



۳- از محمد بن شاذان نیشابوری روایت شده که گفت: چهارصد و هشتاد درهم پول سهم امام علیه السلام نزد من جمع شد و من نخواستم از پانصد درهم کمتر باشد بیست درهم از مال خودم بر آن افزودم و به نزد اسدی وکیل حضرت فرستادم و نوشتم که

۱- ارشاد مفید باب ۳۹. حدیث ۱۵.

چیزی از آن مال من است، جواب آمد که پانصد درهم که بیست درهمش مال خودت بود رسید^(۱).

۴ - از عیسی بن نصر روایت شده که علی بن زیاد صیمری نامه‌ای به حضرت نوشت و کتبی خواست، حضرت در پاسخش نوشت: تو در سال هشتاد بدان محتاج خواهی شد و او در سال هشتاد مرد و چند روز پیش از مرگش کفن را برای او فرستاده بود (البته مقصود از سال هشتاد سال ۲۸۰ است)^(۲).

نامه اسحاق بن یعقوب به امام عصر علیه السلام و جواب آن

اسحاق بن یعقوب که یکی از اجله و اخیار علماء شیعه و از

۱ - ارشاد مفید باب ۳۹ حدیث ۱۷.

۲ - ارشاد مفید باب ۳۹ حدیث ۱۹.

حملة اخبار بود نامه‌ای توسط محمد بن عثمان بن سعید عمروی به خدمت حضرت صاحب الزمان فرستاد و در آن چند مسئله پرسید از جمله جواب این بود:

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى
رُؤَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ
اللَّهِ عَلَيْهِمْ»^(۱).

یعنی آنچه بر شما تازه واقع می‌شود مراجعه به راویان حدیث نمائید، زیرا آنان از جانب من بر شما حجّت و من هم حجّت خدا بر شما هستم.

روایتی از حضرت باقر علیه السلام در همان مورد

در روایت دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام چنین امر شد.

«أَنْظُرُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا
وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا

فَارْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ
 حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا
 بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَخَفَّ وَعَلَيْنَا رَدٌّ وَالرَّادُّ عَلَيْنَا
 زَادٌ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ فِي حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ»^(۱).

به بینید کسانی که از شما گفتار ما را روایت می کنند و توجه به حلال ما و حرام ما دارند و احکام ما را می شناسند پس شما راضی به این امر باشید، زیرا من قرار دادم او را بر شما حاکم، وقتی که حکم کند به حکم ما و از او قبول نشود استخفاف به حکم خداست و ما را رد کرده و هرکس ما را رد کند خدا را رد کرده، و هرکس خدا را رد کند در حدّ شرک به خدا است. و در روایت دیگر آمده است

«مَجَارِي الْأُمُورِ بِيَدِ الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ
 عَلَى حَالِهِ وَحَرَامِهِ»^(۲).

جریان امور در دست عالمان به خدا و امینان بر حلال و حرام او خواهد بود.

۱- منتهی الآمال جلد ۲ صفحه آخر.

۲- منتهی الآمال جلد ۲ صفحه آخر.

ترجمه نامه حضرت ولی عصر علیه السلام که به اسحاق ابن یعقوب مرقوم فرمودند

اسحاق بن یعقوب گفت از محمد بن عثمان العمری وکیل
حضرت مهدی علیه السلام خواستم که نامه ام را به امام برساند، در آن
نامه سئوالات و مشکلاتی نوشته بودم.
حضرت با خط شریف خود چنین مرقوم فرمود: اما آنچه در
مورد منکرین من از اهل بیت ما و پسر عم ما پرسیدی، بدان که
بین خدا و بین احدی از مردم قرابت و خویشاوندی وجود ندارد
و هرکس مرا انکار کند از من نیست و راهی که او می رود راه
فرزند نوح است و اما راه عموی من «جعفر» و فرزند او راه
برادران حضرت یوسف است، تا اینکه فرمود: طریقته
بهره برداری از من در زمان غیبتم مثل بهره برداری از آفتاب
است از پس ابر و من برای اهل زمین اماتم مثل ستارگان برای
اهل آسمان ^(۱).

آخرین توقیعی که به آخرین نائب حضرت

مهدی علیه السلام رسید

از شیخ طوسی در کتاب «غیبت» و از شیخ صدوق در کتاب «کمال الدین» روایت شده که وقتی ارتحال شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمرقندی فرا رسید توقیعی (نوشته‌ای) بیرون آورد به مردم نشان داد که نسخه‌اش به این مضمون است.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : يَا عَلِيُّ بْنِ
 مُحَمَّدِ السَّمُرِيِّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ
 فَإِنَّكَ فِيكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ
 فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ
 مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ النَّامَةُ
 فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ وَ
 ذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَ قَسْرَةِ الْقُلُوبِ وَامْتِلَاءِ
 الْأَرْضِ جَوْرًا وَ سَيِّئَاتِي مِنْ شَيْعَتِي مَنْ يَدَّيْنِي

المُشَاهِدَةَ، أَلَا فَمَنْ ادَّعَى المُشَاهِدَةَ قَبْلَ
خُرُوجِ السُّفْيَانِي وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ
الْعَظِيمِ»^(۱).

ای علی بن محمد سمری خداوند برادران دینی تو را در مصیبت تو اجر عظیم عنایت فرماید به راستی که در اثنای این شش روز وفات خواهی کرد، شما جمع کن امر خود را در کار خود و آماده باش و به احدی به عنوان نیابت وصیت ننما که قائم مقام و جانشین تو شود، به درستی که غیبت کبری واقع گردید و مرا ظهوری نخواهد بود مگر باذن خدای تعالی و این ظهور بعد از آن است که زمان غیبت طول بکشد و دلها را قساوت فرا گیرد تا زمین پُر شود از جور و ستم و زود است که می آید کسانی از شیعیان من که دعوی مشاهده مرا می نمایند، آگاه باشید که هرکس پیش از خروج سفیانی و رسیدن صیحه آسمانی ادعای مشاهده مرا نماید و بگوید من امام زمان را می بینم او کذاب است و افتراء می زند.

راوی این خبر گوید: من نسخه شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمری را نوشتم و از نزد او بیرون رفتم، وقتی که روز ششم فرا رسید به نزدش رفتم دیدم که در حالت احتضار است، آنگاه به او گفته شد که وصی شما کیست؟ گفتم: خدا را امری است باید او را به اتمام برساند، این را گفتم و از دنیا رفتم، رضوان الله تعالی علیه (۱).

امام زمان با شما سخن می گوید

«قَالَ علیه السلام: اَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْبَلَاءَ عَنْ أَهْلِي وَشِيعَتِي» (۲).

حضرت صاحب الامر فرمود: من خاتم اوصیاء هستم و به وسیله من خدا بلا را از اهل من و شیعیانم دور می گرداند.

۱- منتهی الآمال جلد ۲ صفحه ۳۴۵.

۲- بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۰ حدیث ۲۵.

من امان اهل زمینم

«قَالَ عليه السلام : وَ إِنِّي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ»^(۱).

و من برای اهل زمین امان از عذابم.

هیچ چیزی از شما بر ما پوشیده نیست

«قَالَ عليه السلام : فَإِنَّا يُحِيطُ عَلْمُنَا بِأَنْبَاءِكُمْ وَلَا
يَعْرُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ»^(۲).

حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود: به راستی که علم ما بر
اوضاع شما احاطه دارد و هیچ چیز از احوال شما بر ما پوشیده
نیست.

۱ - بحار الانوار جلد ۵۳ صفحه ۱۸۱ و ۱۷۵ حدیث ۱۰.

۲ - بحار الانوار جلد ۵۳ صفحه ۱۷۵ حدیث ۷.

حق با ما است

«قَالَ عليه السلام : وَالْيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَفِينَا ، لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَّابٌ مُفْتَرٌ وَلَا يَدَّعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِيٌّ» (۱)

حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود: باید بدانند که حق با ما و در دست ماست بجز ما هر که این داعیه را بر زبان آورد دروغگو و افترازننده و گمراه و گمگشته است.

کسب معارف فقط از طریق ما

«قَالَ عليه السلام : طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ لِإِثْكَارِنَا» (۲)

۱- بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۶۱ حدیث ۱۹.

۲- دین و فطرت جلد ۱.

بدست آوردن معارف جز از طریق ما خاندان پیغمبر سوق به
سوی انکار ما خواهد بود.

در زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام مردم بر دی

دسته می‌شوند

حضرت امام حسین علیه السلام فرمود:

« مَنَا اِثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًا اَوْلَاهُمْ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ
عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ اٰخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ
وَلَدِي الْاَوَّلِ وَ هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ يُحْيِي اللّٰهُ بِهٖ
الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ يُظْهِرُ بِهٖ دِيْنَ الْحَقِّ
عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ ، لَهُ غَيْبَةٌ
يُرْتَدُّ فِيْهَا اَقْوَامٌ وَ يُثْبِتُ عَلَى الدِّيْنِ فِيْهَا
اٰخَرُوْنَ ، فَيُرْذَوْنَ وَ يُقَالُ لَهُمْ مَتَى هٰذَا الْوَعْدِ
اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ اَمَّا اِنَّ الصَّابِرِ فِيْ غَيْبَتِهٖ عَلٰى
الْاَذَى وَ التَّكْذِيْبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ
بَيْنَ يَدَيِّ رَسُوْلِ اللّٰهِ » (۱)

از ما اهل بیت دوازده نفر مهدی می باشند که اول ایشان
 امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام است و آخر
 ایشان نهمی از اولاد من است ، آن امام قائم بحقی است که
 زنده می فرماید: خداوند به سبب او زمین را بعد از موات شدن
 آن و ظاهر می فرماید به واسطه او دین حق را بر همه ادیان
 هر چند که کراهت داشته باشند مشرکین ، و از برای آن جناب
 غیبتی است که برمی گردند از دین در غیبت او و گروهی هم ثابت
 می مانند بر دین خود.

پس آنهایی که ثابت ماندند به اذیت می افتند و مخالفین به این
 دسته می گویند این وعده در چه زمان خواهد بود ، آگاه باشید که
 صبر کنندگان بر غیبت حضرت مهدی همانند کسانی هستند که
 جهاد کنند و در پیشگاه حضرت رسول اکرم با معاندین بجنگند.

فراوانی نعمت در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : يَكُونُ فِي أُمَّتِي
 الْمَهْدِي ، تَتَنَعَّمُ أُمَّتِي فِي زَمَانِهِ نَعِيمًا لَمْ

يَتَنَعَّمُ مِثْلَهُ قَطُّ ، تُرْسِلُ السَّمَاءُ مِدْرَاراً وَلَمْ
تَدَّخِرِ الْأَرْضُ شَيْئاً مِنْ نَبَاتٍ»^(۱)

فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله : مهدی در امت سن خواهد بود، در آن روزگار آسمان باران فراوان دهد و زمین هیچ روئیدنی را در دل نگاه ندارد.

در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام فقط یک سوم
مردم دنیا باقی هستند

«مَنْ عَلِيٌّ عليه السلام : لَا يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ عليه السلام حَتَّى
يُقْتَلَ ثَلَاثٌ وَ يَمُوتُ ثَلَاثٌ وَ يَبْقَى ثَلَاثٌ»^(۲)

علی علیه السلام فرمود: حضرت مهدی علیه السلام ظهور نمی کند تا اینکه یک سوم جمعیت جهان کشته و یک سوم دیگر بمیرند و فقط یک سوم باقی باشند.

۱- الزام الناصب صفحه ۱۶۳.

۲- البرهان فی علامات المهدی صفحه ۱۱۱ شماره ۴.

سئوال عمر از حضرت علی علیه السلام در بارهحضرت مهدی علیه السلام

«سَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ :
 أَخْبِرْنِي عَنِ الْمَهْدِيِّ مَا إِسْمُهُ ؟ فَقَالَ : أَمَّا
 إِسْمُهُ فَإِنَّ حَبِيبِي علیه السلام عَهَدَ إِلَيَّ إِلَّا أَحَدَّثَ بِهِ
 حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ ، قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ صِفَتِهِ ؟
 قَالَ هُوَ شَابٌّ مَرْبُوعٌ حَسَنُ الْوَجْهِ حَسَنُ
 الشَّعْرِ ، يَسِيلُ شَعْرُهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ وَيَعْلُو نُورُ
 وَجْهِهِ سِوَاءَ شَعْرِ لِحْيَتِهِ وَرَأْسِهِ ، بِأَبِي إِسْنِ
 خَيْرَةِ الْإِمَاءِ»^(۱)

عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید و گفت مرا خبر ده
 از اینکه نام مهدی چیست؟ فرمود: اما نام او را حبیب من رسول
 خدا به من سفارش کرده که برای کسی بازگو نکنم تا آنگاه که

۱- ارشاد مفید باب چهارم، فصل ۴ حدیث ۱.

خدا او را برانگیزد گفت پس از وصف او مرا آگاه فرما، حضرت امیر علیه السلام فرمود: او جوانی است متوسط اندام، خوش رو و خوش مو که موهایش بر دو شانه او ریخته و نور رویش سیاهی موی ریش و سرش را فرا گرفته، پدرم به فدای فرزند بهترین کنیزان.

کسی که حضرت مهدی علیه السلام را انکار کند

« قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : مَنْ أَقَرَّ بِالْأَيْمَةِ مِنْ آبَائِي وَوُلْدِي وَجَحَدَ الْمَهْدِيَّ مِنْ وُلْدِي كَانَ كَمَنْ أَقَرَّ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَجَحَدَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِي : وَمَنْ الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِكَ ؟ قَالَ : الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَلَا يَحِلُّ لَهُمْ تَسْمِيَتُهُ » (۱).

فرمود حضرت صادق علیه السلام : هرکس امامان از پدران و فرزندان مرا قبول داشته باشد ولی حضرت مهدی از فرزندانم را

انکار کند مثل کسی است که اقرار به نبوت همه انبیاء داشته باشد ولی حضرت محمد را انکار نماید، عرض کردم ای سید من مهدی از فرزندان شما کیست؟ فرمود او هفتمین فرزندان من که شخص او از مردم غایب می‌شود و در زمان غیبت روا نیست نام او را (محمد) بر زبان جاری کردن.

نام حضرت مهدی علیه السلام در ساق عرش الهی

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی که مرا به آسمان بردند خداوند متعال ندا داد «یا محمد» عرض کردم «لبیک و سعديک» آنگاه فرمود: ای محمد تو بنده منی و من خدای تو ام پس مرا عبادت کن و بر من توکل نما، به راستی که تو نور منی در میان بندگانم و رسول منی در بین خلق من و حجّت منی بر بندگانم و برای پیروانت بهشتم را آفریدم و برای مخالفینت آتش آفریدم و کرامت و بزرگواری بر اوصیایت واجب گردانیدم و برای شیعیان و پیروان اوصیا پاداش قرار دادم.

گفتم ای خدای من، اوصیاء من کیانند، ندا آمد نام اوصیاء تو

در ساق عرش نوشته است آنگاه به ساق عرش نگاه کردم من خودم را در پیشگاه خدایم دیدم آنگاه دوازده نور دیدم و در هر نوری خط سبزی دیدم که بر آن اسم اوصیاء را مشاهده کردم که اول آنها علی بن ابی طالب و آخر آنها حضرت مهدی امّتم را ^(۱).

عنایت هفتگانه خدا به اهل بیت علیهم السلام

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِفَاطِمَةَ : يَا بُنَيَّةُ إِنَّا
أَعْطَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ سَبْعًا لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا قَبْلَنَا :
نَبِينًا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ أَبُوكَ وَوَصِيئًا خَيْرُ
الْأَوْصِيَاءِ وَهُوَ بَعْلُكَ وَشَهِيدُنَا خَيْرُ الشُّهَدَاءِ وَ
هُوَ عَمَّ أَبِيكَ حَمْرَةَ وَمِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ
خَضِيْبَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ وَهُوَ ابْنُ عَمِّكَ
جَعْفَرُ وَمِنَّا سِبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهُمَا ابْنَاكَ
الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَمِنَّا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا
هُوَ مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عَيْسَى

بُنُ مَرْيَمَ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنكِبِ
الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَ مِنْ هَذَا ثَلَاثًا» (۱).

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه فرمود: ای دخترم
به ما اهل بیت هفت چیز داده شده که به احدی قبل از ما داده
نشده است.

- ۱- پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و او پدر تو است.
- ۲- وصی ما بهترین اوصیاء است و او هم شوهر تو است.
- ۳- شهید ما بهترین شهید است و او هم حمزه عموی پدر تو است.
- ۴- و از ما کسی است که دو بال آلوده به خون دارد و با آن دو
بال در بهشت پرواز می کند و او پسر عمویت جعفر ابن ابی طالب
علیه السلام است.
- ۵ و ۶- و از ما است دو سبط این امت و آن دو حسن و حسین
فرزندان تو اند.

۷- به خداوندی که نیست خدائی جز او، از ما است مهدی
این امت همان کسی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز
می خواند، آنگاه دست بر شانه حضرت حسین علیه السلام زد و سه بار

فرمود از این است:

امام صادق علیه السلام فرمود ای کاش خدمتگزار
او بودم

عَنْ خَلَادِ بْنِ قَصَّارٍ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
عليه السلام هَلْ وُلِدَ الْقَائِمُ؟ قَالَ: لَا وَلَوْ أَدْرَكْتُهُ
لَخَدَمْتُهُ أَيَّامَ حَيَاتِي»^(۱)

از خلاد بن قصار روایت شده که از امام صادق علیه السلام پرسیدند
آیا حضرت قائم متولد شده؟ فرمود: نه، اگر من او را درک
می‌کردم در تمام ایام زندگی خدمتگزار او می‌شدم.

این دعا را در عصر غیبت بخوانیم

زراره گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم فدایت شوم اگر
زمان غیبت را درک کنم چه کار کنم؟ حضرت فرمود: ای زراره
اگر چنین زمانی را درک نمودی، این دعا را مداوم بخوان:

۱- بحار الانوار جلد ۵۱ ص ۱۴۸ حدیث ۲۲.

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي
 نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ
 فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ
 اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي
 حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^(۱).

خداوندا خود را به من بشناسان اگر تو خود را به من
 نشناسانی نبیِّ تورا نخواهم شناخت و خدایا رسالت را به من
 بشناسان که اگر تو رسالت را به من نشناسانی حجَّتت را نخواهم
 شناخت خدایا اگر حجَّتت را به من معرفی نکنی از دین خودم
 گمراه خواهم شد.

روزهای جمعه حضرت مهدی علیه السلام را

اینگونه زیارت کنیم

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ

۱- کمال الدین صفحه ۳۳۲ باب ۳۳ حدیث ۲۴.

اللَّهُ فِي خَلْقِهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ
 الْمُهْتَدُونَ وَ يُفْرَجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُهَذَّبُ
 الْخَائِفُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
 سَفِينَةَ النَّجَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ
 عَجَّلَ اللَّهُ لَكَ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَ ظُهُورِ الْأَمْرِ السَّلَامُ عَلَيْكَ
 يَا مَوْلَايَ أَنَا مَوْلَاكَ غَارِفُ بِأَوْلِيكَ وَأُخْرِيكَ وَ اتَّقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ
 تَعَالَى بِكَ وَ بِآلِ بَيْتِكَ وَ أَنْتَظِرُ ظُهُورَكَ وَ ظُهُورَ الْحَقِّ عَلَى
 يَدَيْكَ وَ أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ
 يَجْعَلَنِي مِنَ الْمُتَنْظِرِينَ لَكَ وَ التَّابِعِينَ وَ النَّاصِرِينَ لَكَ عَلَى
 أَعْدَائِكَ وَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْكَ فِي حُمَلَةِ أَوْلِيَائِكَ يَا
 مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ
 هَذَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ يَوْمُكَ الْمَتَوَقَّعُ فِيهِ ظُهُورُكَ وَ الْفَرَجُ فِيهِ
 لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَى يَدَيْكَ وَ قَتْلَ الْكَافِرِينَ بِسَيْفِكَ وَ أَنَا يَا مَوْلَايَ
 فِيهِ ضَيْفُكَ وَ جَارُكَ وَ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الْكِرَامِ وَ
 مَأْمُورٌ بِالضِّيَافَةِ وَ الْإِجَارَةِ فَاصْفِنِي وَ اجِرْنِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ

وَ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ».

سید بن طاووس فرموده که من بعد از زیارت با اشاره به آن حضرت این شعر را می‌خوانم.

نَزِيلُكَ حَيْثُ مَا اتَّجَهْتُ رِكَابِي

وَ ضَيْفُكَ حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْبِلَادِ

من بر تو نازل می‌شوم هرکجا که راحله ام روی آورد و مرا وارد نماید و میهمان تو هستم در هرکجا که باشم از شهرها.

استغاثه به حضرت مهدی علیه السلام

سید علیخان در کتاب «کَلِمَةُ الطَّيِّبَةِ» چنین نوشته که هرکس حاجتی داشته باشد دو رکعت نماز بخواند و زیر آسمان رو به قبله بایستد و بگوید:

«سَلَامُ اللّٰهِ الْكَامِلُ الشَّامِلُ الْعَامُّ وَصَلَوَاتُهُ الدَّائِمَةُ وَ
بَرَكَاتُهُ الْقَائِمَةُ الثَّامَّةُ عَلَى حُجَّةِ اللّٰهِ وَوَلِيِّهِ فِي اَرْضِهِ وَبِلَادِهِ وَ
خَلِيفَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ وَسُلَالَةِ النُّبُوَّةِ وَبَقِيَّةِ الْعِثْرَةِ وَ
الصَّفْوَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ مُظْهِرِ الْاِيْمَانِ وَ مُلَقِّنِ اَحْكَامِ الْقُرْآنِ
وَ مُطَهِّرِ الْاَرْضِ وَ نَاشِرِ الْعَدْلِ فِي الطُّولِ وَ الْاَرْضِ وَ الْحُجَّةِ
الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الْاِمَامِ الْمُنتَظَرِ الْمَرْضِيِّ وَابْنِ الْاِئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ
الْوَصِيِّ بْنِ الْاَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ الْهَادِي الْمَعْصُومِ ابْنِ الْاِئِمَّةِ
الْهُدَاةِ الْمَعْصُومِينَ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُعِزَّ الْمُؤْمِنِينَ
الْمُسْتَضْعَفِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُذِلَّ الْكَافِرِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ ،
الظَّالِمِينَ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا ابْنَ الْاِئِمَّةِ الْحُجَجِ الْمَعْصُومِينَ وَ الْاِمَامِ الْخَلْقِ اَجْمَعِينَ ،
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ سَلَامٌ مُخْلِصٌ لَكَ فِي الْوِلَايَةِ ، اَشْهَدُ اَنَّكَ
الْاِمَامُ الْمَهْدِيُّ قَوْلًا وَ فِعْلًا وَ اَنْتَ الَّذِي تَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطًا وَ

عَدْلًا بَعْدَ مَا مِلَيْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا فَعَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَكَ وَ سَهَّلَ
 مَخْرَجَكَ وَ قَرَّبَ زَمَانَكَ وَ كَثَّرَ أَنْصَارَكَ وَ أَعْوَانَكَ وَ أَنْجَزَ لَكَ مَا
 وَعَدَكَ فَهُوَ أَصْدَقُ الْقَائِلِينَ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
 اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ يَا
 مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا بِنَّ رَسُولِ اللَّهِ حَاجَتِي (حاجت
 خود را بیان کند) فَاشْفَعْ لِي فِي نَجَاحِهَا فَقَدْ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ
 بِحَاجَتِي لِعِلْمِي أَنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةً مَقْبُولَةً وَ مَقَامًا
 مَحْمُودًا فَبِحَقِّ مَنْ اخْتَصَّكَ بِأَمْرِهِ وَ ارْتَضَاكَ لِسِرِّهِ وَ بِالشَّانِ
 الَّذِي لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ سَلِّ اللَّهُ تَعَالَى فِي نُجْحِ طَلِبَتِي
 وَ إِجَابَةِ دَعْوَتِي وَ كَشْفِ كُرْبَتِي أَنْكَاهُ مِنْ غَدَا حَاجَتِ بِخَوَاهُ .

مرحوم محدث قمی فرمود: در دو رکعت نمازی که اول این
 استغاثه می خوانی بهتر است در رکعت اول بعد از حمد سوره انا
 فتحنا و در رکعت دوم سوره نصر خوانده شود (۱).

هر روز بعد از نماز صبح امام زمان را

این گونه زیارت کنیم

مرحوم محدث قمی رضوان الله تعالى علیه زیارتی را در رابطه با امام زمان علیه السلام نقل کرده که هر روز بعد از نماز صبح خوانده می شود:

«اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ
جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ
بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا حَيْثُمْ وَ مَيْتِهِمْ وَ عَن وَالِدَيَّ وَ
وُلْدِي وَ عَنِّي مِنَ الصَّلَوَاتِ وَ التَّحِيَّاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَ مِذَاجِ
كَلِمَاتِهِ وَ مُنْتَهَى رِضَاةٍ وَ عَدَدَ مَا أَحْصَاهُ كِتَابُهُ وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ
اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ
بَيْعَةً فِي رَقَبَتِي اللَّهُمَّ كَمَا شَرَّفْتَنِي بِهَذَا التَّشْرِيفِ وَ فَضَّلْتَنِي

بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ وَ خَصَّصْتَنِي بِهَذِهِ النُّعْمَةِ فَصَلِّ عَلَيَّ مَوْلَايَ وَ
 سَيِّدِي صَاحِبِ الزَّمَانِ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَشْيَاعِهِ وَ الدُّائِمِينَ
 عَنْهُ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَائِعاً غَيْرَ مُكْرَهٍ فِي
 الصَّفِّ الَّذِي نَعَتَ أَهْلَهُ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانُ
 مَرْصُوصٍ عَلَيَّ طَاعَتِكَ وَ طَاعَةِ رَسُولِكَ وَ آلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
 اللَّهُمَّ هَذِهِ بَيْعَةٌ لَهُ فِي عُنُقِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

توسل به نماز حضرت صاحب الزمان علیه السلام

نماز حضرت صاحب الزمان علیه السلام دو رکعت است ، در هر
 رکعت هنگام خواندن حمد آیه « اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ »
 یکصد بار خوانده می شود.

پس از نماز این دعا وارد است :

« اللَّهُمَّ عَظَمَ الْبَلَاءُ وَ بَرِحَ الْخِفَاءُ وَ انْكَشَفَ الْغِطَاءُ وَ

ضَاقَتِ الْأَرْضُ بِمَا وَسِعَتِ السَّمَاءُ وَإِلَيْكَ يَا رَبِّ الْمُشْتَكِي وَ
 عَلَيْكَ الْمُعْوَلُ فِي الشِّدَّةِ وَالرَّخَاءِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
 مُحَمَّدٍ الَّذِينَ أَمَرْتَنَا بِطَاعَتِهِمْ وَعَجَّلِ اللَّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقَائِمِهِمْ وَ
 أَظْهِرْ أَعْزَاؤَهُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا
 كَافِيَايَ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ انصُرَانِي فَإِنَّكُمَا
 نَاصِرَايَ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ احْفَظَانِي فَإِنَّكُمَا
 حَافِظَايَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ
 الزَّمَانِ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ
 أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي أَلَامَانَ أَلَامَانَ أَلَامَانَ»^(۱)

از سروده های علامه فقید «فیض کاشانی»

گفتم که : روی خوبت از من چرا نهان است

گفتا: تو خود حجابی ورنه رخم عیان است

گفتم که : از که پرسم جانا نشان کویت

گفتا: نشان چه پرسی آن کوی بی نشان است

گفتم: مرا غم تو، خوشتر ز شادمانی
گفتا که: در ره ما غم نیز شادمان است
گفتم که: سوخت جانم از آتش نهانم
گفت: آنکه سوخت او را کی ناله یا فغان است
گفتم: فراق تا کی؟ گفتا که تا تو هستی
گفتم: نفس همین است گفتا سخن همان است
گفتم که: حاجتی هست گفتا بخواه از ما
گفتم: غمم بیفزا گفتا که رایگان است
گفتم: ز فیض بپذیر این نیم جان که دارد
گفتا: نگاه دارش، غمخانه تو جان است

چشم جهان ندیده

جان بی لقای مهدی، ذوقی چنان ندارد
وانکس که این ندارد حقاً که آن ندارد
ذوقی چنان ندارد حقاً که آن ندارد
بی خدمتش عبادت ذوقی چنان ندارد

بسا هیچکس نشانی از حضرتش ندیدم
 یا کس خبر نبخشد یا او نشان ندارد
 در سرّ غیبیت او بس عقلها سرو مانند
 دردا که این معما، شرح و بیان ندارد
 عمری که بی حضورش بگذشت اهل دل را
 ماند به جوی بی آب یا تن که جان ندارد
 مثل تو پادشاهی معصوم لوحش الله
 چشم جهان ندیده دور زمان ندارد
 گرچه بسی ز وصلش ای «فیض» بی نصیبند
 کس مبتلای حرمان چون من گمان ندارد

با خون دل نوشتم نزد امام نامه

با خون دل نوشتم نزد امام نامه
 إِنِّي رَأَيْتُ دَهْرًا مِنْ هِجْرِكَ الْقِيَامَةَ
 دارم من از فراغت در دیده صد علامت
 لَيْسَ الدُّمُوعُ عَيْنِي هَذَا لَنَا الْعَلَامَةُ

گفتی علامت آمد از کثرت حدیثش

وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِإِسْلَامَةٍ

پرسیدم از خبیری حال امام گفتا

فِي بُعْدِهِ عَذَابٌ فِي قُرْبِهِ السَّلَامَةُ

با دشمنان مگوئید سرش من آزمودم

مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ

گرچه امام فرض است بهر هدایت خلق

وَاللَّهِ مَا قَبِلْنَا مِنْ غَيْرِكَ الْإِمَامَةَ

ای «فیض» در وصالش می‌کوش تا توانی

حَتَّى تَذُوقَ مِنْهُ كَأْساً مِنَ الْكِرَامَةِ

بخدا که صاحب ما آید

به محبت و عشق و وفا سوگند

به جلال و جاه خدا سوگند

به علایق جان به حیات جهان

به فنا در راه بقا سوگند

به طراوت گل به صفای چمن
 به طبیعت و باد صبا سوگند
 به سپهر و مهر فروزانش
 به فروغ ماه سما سوگند
 به توکل ما به اراده حق
 به قدر سوگند به قضا سوگند
 به تساوی و عدل و به آزادی
 به طریقت اهل صفا سوگند
 به حقیقت گو به ره حق پو
 به دل خالی ز ریا سوگند
 به مبارزها به مجاهدها
 به شهید راه خدا سوگند
 به فدائی مذهب صلح و صفا
 به شهید کرب و بلا سوگند
 به دل شکسته زندانسی
 که نرفته به راه خطا سوگند
 به ستم کشیده بیچاره
 به اسیر دست هسوی سوگند

به صراط یقین به حقیقت دین
 به طریق نور هدی سوگند
 به کتاب محکم حق قرآن
 که نپوید راه فنا سوگند

به خدا که رهبر ما آید
 مردانه به حکم خدا آید
 مهدی، زنده، غایب، قائم
 به خدا که صاحب ما آید^(۱)

تجلیات امام عصر علیه السلام

شیخ صدوق بدستور امام زمان علیه السلام کتاب می نویسد

شیخ صدوق در مقدمه کتاب «کمال الدین» چنین نقل کرده:
آنچه که باعث تألیف کتاب کمال الدین شد این است که سالی
توفیق زیارت بارگاه مقدس مولایم حضرت امام رضا علیه السلام را پیدا
کردم هنگام بازگشت و مراجعت از مشهد در نیشابور اقامت
کردم، در آنجا بسیاری از شیعیان بنزد من آمدند، در لابلای
صحبت و مجالست با آنها دریافتم که آنها درباره غیبت سرگردان

و حیرانند و در مورد حضرت حجّة علیه السلام اشتباهات زیادی دارند.

خیلی تلاش کردم که آنها را بحق وادارم و بسراه راست بازگردانم و در این راه از روایت و احادیث خاندان رسالت استفاده می نمودم.

تا آنکه شبی نشسته بودم و درباره خانواده خود که در شهر ری بودند فکر میکردم کم خواب بر من غلبه کرد و در خواب عمیقی فرورفتم و دیدم که گویا «در مکه معظمه هستم» و گرد خانه پر حرمت خداوند طواف می کنم و در دور هفتم هستم که پس از پایان طواف بکنار حجرالاسود آمده ام و آن را می سایم و می بوسم و می گویم:

«أَمَانَتِي أَدِّيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ نِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ»

امانتی است که می پردازم و پیمانی است که ادا می کنم تا تو برفا داری من گواهی دهی در این حال مولای خودم حضرت حجّة صاحب الزمان صلوات الله علیه را دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده است. من با شوق توأم با پریشانی باو نزدیک شدم. آن

حضرت از چهره من راز درونم را دانست، بر او سلام دادم، آن حضرت جواب دادند و فرمودند:

«چرا درباره غیبت کتابی تألیف نمی‌کنی تا اندوه دلت را زایل کند؟» عرض کردم: «یابن رسول الله درباره غیبت مطالبی نوشته‌ام، فرمود آنها بدین روشی که من دستور می‌دهم نیستند، اکنون مستقلاً کتابی در غیبت تألیف کن و غیبت‌هایی را که پیامبران داشته‌اند در آن بنویس» سپس حضرت تشریف بردند و من هراسان از خواب برخاستم و تا طلوع فجر و دمیدن سپیده دم بدعا و گریه و درد دل کردن و شکایت نمودن بدرگاه خدا گذرانیدم و چون صبح شد، شروع به نوشتن کتاب «کمال الدین» نمودم تا امر ولی خدا و حجّت او را اطاعت کرده باشم، در حالیکه از خدا کمک می‌خواستم و بر او توکل می‌نمودم و از تقصیرات خود آمرزش خواستم.

«وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ
أُنِيبُ» (۱)

داستانی پرشور از بزرگمردی کهنسال

پدر من، مردی بود بظاهر ساده و عامی که دلی پاک، روحی پر صفا و قلبی آکنده از محبت خاندان پیامبر داشت، سخت شیفته و علاقمند به امام زمان بود و برآستی در انتظار او بسر می برد، شمشیری بزرگ و سنگین از پولاد آبدیده، مهیا ساخته در خانه نهاده بود.

بامداد جمعه پسر خاله پدرم که با او در شور و اشتیاق نسبت به حضرت مهدی همدرد بود با شمشیری مشابه بخانه ما می آمد. دو پسر خاله، با عشق و شوق بسیار به تیز کردن، پاک ساختن و برق انداختن سلاحها می پرداختند و در همان حال، دعاهای پرسوزی چون ندبه را زمزمه می کردند و اشک می ریختند. آنگاه برخاسته زمانی دراز گرم شمشیر سازی می شدند و با زدن هر ضربه، فریاد: عجل علی ظهورک یا صاحب الزمان از دل برمی کشیدند، سپس خسته از تلاش و افسرده از اینکه آن روز هم ظهور واقع نشده سلاحها را در نیام

کرده، مهیای نماز ظهر می‌گشتند،

بیاد دارم که یک روز پدرم مرا که حدود بیست سال داشتم فراخواند و گفت: این شمشیر را بگیر، دور سرت جولان بده و یک ضربه محکم فرود آور، این کار را کردم، گفت تکرار کن، این بار تا آن را چرخاندم، دستم یاری نکرد، و نتوانستم پدرم به خشم آمد و با لحن تندی گفت: آیا اینطور می‌خواهی امام زمانت را یاری کنی؟

آنگاه مرا وادار ساخت تا به ورزش خانه بروم، سالها گذشت و پدرم پیر و فرسوده گشت و رنجور و ناتوان در بستر افتاد.

غروب یک روز مرا صدا زد و گفت: بابا، مرا هر طور هست بنشان به کمک چند بالش او را نشاندم، دستور داد: شمشیر را بیاور، در شگفت شدم که در این شدت کسالت، سلاح برای چه می‌خواهد؟ آن را آوردم اشاره کرد تا آن را از غلاف بیرون بکشم.

پس دستی به قبضه و دستی به تیغه شمشیر گرفتم. تمام نیرویش را در بازوانش جمع کرد تا آن را از زانوانش بلند کند، دستهایش لرزید، عرق بر رخسارش نشست، ولی بیش از چند

بند انگشت نتوانست آن را بلند کند، دست از تلاش برداشت اشک در دیدگانش موج زد و برگونه‌هایش ریخت. نگاهی اندوهبار و دل‌گداز بسوی قبله افکند و اینگونه زیر لب با محبوبش نالید.

ای پسر امام حسن عسکری یک عمر چشمم براهت بود و قلبم در انتظارت از ته دل آرزو می‌کردم بیائی و با این شمشیر در رکابت جانفشانی کنم ولی ... افسوس ... اکنون دریافته‌ام که این سعادت نصیب من نیست، زیرا نمی‌توانم آن را از زمین بردارم، چه رسد به اینکه با ضربتش یاریت کنم پس از این زندگی می‌گذرم و سرم را روی همین شمشیر می‌گذارم و جان می‌دهم تا بدانی که تا آخرین نفس به یادت بوده و در انتظارت زیسته‌ام. پس واداشت تا همچون سربازی وفادار و وظیفه‌شناس، سلاحش را زیر سرش نهادند، به توحید خدا، نبوت پیامبر و ولایت امامان شهادت داد و جان به جان آفرین سپرد، رحمت خدای بر او باد^(۱).

رومجرد شو مجرد را ببین

یکی از دوستان حکایت کرد که مردی از دانشمندان آرزوی زیارت حضرت بقیة الله داشت و از عدم توفیق رنج می برد، مدتها بریاضت پرداخت و پیوسته در سعی و کوشش بود.

در حوزه علمیه نجف بین طلاب و فضلاء آستان حضرت علوی معروف است که هر کس چهل شب چهارشنبه مرتباً و بدون تعطیل توفیق پیدا کند که به مسجد سهله رود و نماز مغرب و عشاء خود را در آنجا بگذارد سعادت تشرّف نزد امام زمان خواهد یافت و این فیض نصیب وی خواهد گردید.

او در این مورد کوشش کرد و اثری از مقصود ندید، سپس بعلوم غریبه و اسرار و حروف و اعداد پرداخت و در فکر ریاضت برآمد چله ها نشست و ریاضت ها کشید ولی باز هم اثری ندید ولی چون شبها بیدار مانده و در سحرها ناله ها داشت صفا و نورانیته پیدا کرده و برخی از اوقات برقی برایش نمایان می گشت و بارقه عنایت بدرقه راه وی می شد و حالت خلسه و

جذبه دست می داد. حقایقی را می دید و دقایقی می شنید.
 در یکی از حالات باو گفتند دیدن تو و شرفیابی خدمت امام
 زمان میسر نخواهد شد مگر آنکه بفلان شهر سفر کنی، هرچند این
 مسافرت مشکل بود ولی در راه رسیدن به مقصود آسان می نمود،
 پس از چندین روز بدان شهر رسید و در آنجا نیز به ریاضات
 مشغول گردید و چله گرفت، روز سی و هفتم یا سی و هشتم
 ریاضتش بود که باو گفتند الان حضرت بقیة الله امام زمان در
 بازار آهنگران درب دکان پیرمردی قفل ساز نشسته است.
 هم اکنون برخیز و شرفیابی حاصل کن، او بطوریکه در عالم
 خلسه دیده بود راه را طی کرد و بر در دکان پیرمرد رسید و دید
 حضرت امام عصر علیه السلام در همانجا نشسته است و با پیرمرد گرم
 گرفته و سخنان محبت آمیزی می گویند چون سلام کرد، حضرت
 جواب فرمود و سپس اشاره بسکوت کرد و بوی فهماند که مطلبی
 است باید بینی.

او گفت در این حال پیرزنی را دیدم که ناتوان و قد خمیده
 داشت عصا زنان با دست لرزان قفلی را نشان داد و گفت آیا
 ممکن است برای رضای خدا این قفل را بمبلغ سه شاهی از من
 خریداری کنید که من به سه شاهی پول احتیاج دارم.

پیرمرد قفل ساز قفل را نگاه کرد و دید قفل بی عیب و سالم است. گفت ای خواهر، این قفل دو عبّاسی ارزش دارد. زیرا پول کلید آن بیش از ده دینار نیست شما اگر ده دینار به من بدهید من کلید این قفل را می سازم و ده شاهی قیمت آن خواهد بود.

پیرزن گفت نه مرا به آن نیازی نیست بلکه من بپول آن نیازمندم شما این قفل را سه شاهی از من بخرید من شما را دعا می کنم. پیرمرد با کمال سادگی گفت خواهرم تو مسلمان هستی و من هم دعوی مسلمانانی دارم. چرا مال مسلمان را ارزان بخرم و حق کسی را تضییع کنم، این قفل اکنون هم هشت شاهی ارزش دارد، من اگر بخواهم منفعت ببرم به هفت شاهی خریداری می کنم زیرا در دو عبّاسی معامله بیش از یک شاهی منفعت بردن بی انصافی است اگر بخواهی بفروشی من هفت شاهی می خرم و باز تکرار می کنم که قیمت واقعی آن دو عبّاسی است، من چون کاسب هستم و باید نفع ببرم یک شاهی ارزان خریده ام.

شاید پیرزن باور نمی کرد که این مرد درست می گوید ناراحت شده بود که من خودم می گویم هیچکس باین مبلغ

راضی نشد من التماس کردم که سه شاهی خریداری کنند زیرا مقصود من با ده دینار انجام نمی‌گیرد و سه شاهی پول مورد احتیاج من است.

پیرمرد هفت شاهی پول به آن زن داد و قفل را خرید، چون پیرزن بازگشت امام علیه السلام مرا فرمود آقای عزیز دیدی؟! اینطور باشید و اینجوری بشوید تا ما بسراغ شما بیائیم، چله نشستن لازم نیست، به جفر متوسل شدن سودی ندارد، ریاضات و سفرهای دور و دراز رفتن احتیاجی ندارد، عمل نشان دهید و مسلمان باشید تا من بتوانم با شما همکاری کنم، از همه این شهر، من این پیرمرد خدا را انتخاب کرده‌ام زیرا این پیرمرد دین دارد و خدا را می‌شناسد این هم امتحانی که داد، از اول بازار این پیرزن را چون محتاج دیدند همه در مقام آن بودند که ارزان بخرند و هیچکس حتی سه شاهی نیز خریداری نکرد و این پیرمرد به هفت شاهی خرید، هفته‌ای بر او نمی‌گذرد مگر آنکه من بسراغ او می‌آیم و از او احوال می‌پرسم ^(۱).

توجه شیخ محمد تقی بافقی به (مسجد جمکران) «قم»

در یک فرسخی قم نزدیک قریه جمکران مسجدی است که بنام حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه مشهور است و او را «شیخ حسن مثله» جمکرانی بامر حضرت حجة علیه و علی آبائه آلاف التحية و الثناء بنا نموده و کیفیت او را مرحوم حاج میرزا حسین محدث نوری نورالله مضجعه در کتاب «نجم الثاقب» و کلمه طيبة خود ذکر نموده و گفته که آن حضرت به «حسن مثله» فرمودند: مردم را تشویق و ترغیب کن بزیارت و آمدن این موضع و نماز و دعا کردن و استغفار نمودن و بجا آوردن چهار رکعت نماز در آن، دو رکعت اول به نیت تحیت مسجد و دو رکعت نماز صاحب الامر که در هر رکعت، در سوره حمد آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را صد مرتبه خوانده و نماز را تمام کنند و بعد از تسبیح حضرت زهرا علیها السلام در سجده رفته و صد بار صلوات فرستاده و حاجت بخواهند.

و حضرت فرمود هر کس این دو رکعت نماز را در آنجا بجا آورد مثل آن است که در خانه کعبه خوانده است.

این مسجد آثار و کرامات عجیب دارد. از جمله توفیق درک محضر حضرت صاحب الامر علیه السلام است که برای بعضی از روشندان اتفاق افتاد و این مسجد تا قبل از ورود آخوند و فقیه بافقی متروک و مخروب بوده و چندان اشخاص بآن توجهی نداشتند تا آنکه آن بزرگوار با آن روح دینی و همت مردانه و اتصال و قربش؟؟ بحضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء بنابه رفتن آن مسجد و دعوت کردن مردم و تشویق کردن آنها بآن مکان شریف گذارده و گویا گوش او گوش حسن مثله جمکرانی بود.

و او از آن حضرت استماع کرده و فرمان دعوت مردم را بدانجا اخذ نموده است که در هر هفته یک مرتبه یا بیشتر، مخصوصاً شبهای پنجشنبه و جمعه که مزاحمت با تحصیل طلاب نداشته باشد بآنجا مشرف شده، با جمعی از طلاب متدین و محصلین پرهیزکار شب را بیتوته می نموده و اول اقدام به تعمیر آنجا و ساختن آب انبار و قسمتی از مسجد نمود که هنوز باقی است حتی خود با نفس نفیس خشت و گل پرداخته و با یک دلی پر از شوقی کار می کرده و بقدری مواظب در احیاء آن مسجد بود

که تاکنون هرچه از مردم رفته و می‌روند مرهون اقدام و همت اویند.

بلی باید چنین باشد زیرا کسی که همتش آنقدر بلند باشد که زمستان و تابستان و شب‌های سرد زمستان و روزهای گرم ایّام تابستان او را سست ننموده و از احیاء آن مسجد بهیچ وجه دریغ نکند و در شب‌های سرد با نبودن وسائل استراحت در آن مکان شریف شب را بیدار بروز آورد تا قیامت سهم و شریک در این فضیلت و مثبت است.

و البته او از خود این همت را نداشت.

«إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ».

اگر شما خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری می‌کند و قدمهای شما را ثابت نگه می‌دارد.

چنین مطلبی او را راسخ و صاحب همت بلند نموده و توجهات خاصّه مولایش حضرت بقیّة الله عجل الله تعالی فرجه او را در هر حال بخود می‌خواند، زیرا:

تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی

کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد

باری (آخوند بافقی) یگانه کسی بود که در قرون اخیر سر تا پا
محو جمال مولای خود صاحب الامر و پیوسته در انتظار آن
مرآت جلال و جمال الهی بوده و در تشرف بمحضر فیض اثرش
صعب‌ها را سهل و سختی‌ها را راحت و شدائد را درهم کوبیده
بود.

هرکسی طاووس خواهد جور هندوستان کشد

اما وعدة (مَنْ دَنَىٰ إِلَيَّ شَيْبْرًا دَنَوْتُ إِلَيْهِ ذَرْعًا) او را مطمئن
ساخته و روز بروز شوقش بقاء زیادتر می‌گردید.

«وَ طُوبَىٰ لَهُ ثُمَّ طُوبَىٰ لَهُ هَنِئًا لَا زَبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ»

ای کاش برای ما هم قسمی از آن عوالم بود.

و پیوسته زبانحال مرحوم شیخ محمد تقی بافقی این بود:

ای شاهد شاهدان کجائی

وی آب رخ مسهان کجائی

ای چشم و چراغ عالم دل

وی جان جهان جان کجائی

بی روح تو طاقتی ندارم

وی صاحب انس و جان کجائی

آخوند بافقی نور الله مضجعه مسجد جمکران را برای قسم

بمنزله مسجد سهله کوفه می دانست برای کوفه و نجف زیرا هر دو

بنام یک شخصند.

اشخاصی که معاصر با آن مرد شریف بودند می گویند: وقتی به

مسجد جمکران وارد می شدیم ناله جان گداز و نوای عالم سوز

آن بزرگوار را از در و دیوار مسجد اصغاء می نمودیم که با یکدل

پراز آتش و قلب مملو از حرارت شوق می گوید:

«أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُوا مِنَ الْعِثْرَةِ الْهَادِيَةِ، أَيْنَ الْمُعَدُّ

لِقَطْعِ دَابِرِ الظَّلْمَةِ، أَيْنَ الْمُدَّخِرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ، أَيْنَ

الْمُتَخَيِّرِ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَالشَّرِيعَةِ، أَيْنَ الْمُؤَمِّلِ لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ

حُدُودِهِ، أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَأَهْلِهِ، أَيْنَ مُعِزِّ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُذِلِّ

الْأَعْدَاءِ، أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى، أَيْنَ وَجْهِ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ

يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ، أَيْنَ بَابِ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى، أَيْنَ السَّبَبِ

الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَيْنَ ضَاحِبُ يَوْمِ الْفَتْحِ وَ نَاشِرُ
 زَايَةِ الْهُدَى، أَيْنَ الطَّالِبُ بِدُخُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ، أَيْنَ
 الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَا، أَيْنَ، الْمَنْصُورُ عَلَى مَنْ اعْتَدَى
 عَلَيْهِ وَ افْتَرَى، أَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَا، أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ
 الْمُصْطَفَى وَ ابْنُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى وَ ابْنُ خَدِيجَةَ الْغُرَاءِ وَ ابْنُ
 فَاطِمَةَ الْكُبْرَى»

و گویا شنیده می شود که می گرید مانند زن جوان مرده و
 می گوید:

«سَيِّدِي (لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى بَلْ أَىَّ أَرْضٍ
 تُقَلِّكِ أَوْ الثَّرَى، أَبْرَضَوْنِي أَوْ غَيْرَهَا، أَمْ ذِي طَوِي، عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ
 أَرَى الْخَلْقَ وَ لَا تُرَى وَ لَا أَسْمَعُ لَكَ حَسِيسًا وَ لَا نَجْوَى»

همواره چنین بود حال او در مسجد، بلی چرا چنین نباشد
 حال کسی که خود را در محضر مولای خود دیده و مولا را بخود
 متوجه می نگریست. بلکه التفات و توجه را از او بخود چندان
 مرتبه بیشتر ملاحظه می نمود.

چه خوش گفت بابا طاهر عریان :
 چه خوش بی مهربانی از دو سر بی
 که یک سر مهربانی درد سر بی
 اگر مجنون دل شوریده ای داشت
 دل لیلی از او شوریده تر بی

رسیدگی حضرت حجت به مرحوم بافقی در مسجد جمکران

«سید مرتضی حسینی» معروف به ساعت ساز قمی که از ابرار و نیکان و مردی متدین و باتقوا و ساکن پائین شهر قم بود می گفت که شب پنجشنبه ای در فصل زمستان که هوا بسیار سرد و برف زیادی هم روی زمین نشسته بود، در خانه ام نشسته بودم، ناگاه بخاطرم آمد که شب پنجشنبه و موسم رفتن «شیخ محمد تقی» به مسجد جمکران است.

با خود گفتم که حتماً با این هوا و برف امشب را تعطیل کرده است، دلم طاقت نیاورد در پی ایشان رفتم در منزلش نبود، در

مدرسه هم نبود، سراسیمه از هر طرف جویا و از هر کس پویای ایشان بودم تا به «میدان میر» که در مسیر جمکران بود رسیدم تا تحقیق کاملی از ایشان نمایم.

شخص خبّاز و نانوای «میدان میر» گفت آقا چرا مضطربی و در عقب کی می‌گردی گفتم در فکر «حاج شیخ محمد تقی» هستم که مبادا در این هوای سرد و برفی که بیابان پر از خطر جانوران، خشک شدن از کوران و سرما است آقای شیخ به مسجد رود آمدم که او را ببینم و از رفتن معانت کنم، ولی هنوز باو برنخوردم و کسی هم خبر او را نمی‌دهد، آن نانوا گفت معطل نشوید زیرا که من دیدم ایشان با چند نفر از اصحاب و طلابش بسمت جمکران رفتند من بمحض شنیدن این کلام اضطرابم بیشتر شده بعجله براه افتادم. گفت کجا با شتاب می‌روی گفتم شاید بآنها برسم و برگردانم، یا چند نفری را با وسایل با آنها بفرستم. گفت بیخود مرو، زیرا قطعاً به آنها نخواهی رسید و شاید الان اگر بخطری برنخورده باشند نزدیک مسجد باشند.

گفت من بسیار پریشان شدم بجهت اینکه با آن شدت سرما و برفی که متصلاً از آسمان می‌بارید ترس داشتم از اینکه پیش‌آمدی برای آنها خواهد نمود ولی چاره‌ای نداشتم مراجعت

بخانه کرده و پیوسته پریشان بودم بطوریکه اهل خانه‌ام از پریشانی من مضطرب و اندوهناک شدند و مرا خواب نمی‌ربود بدعای ایشان مشغول بودم تا قریب سحر که مرا نعاس و چشم‌گرمی حاصل شد، دیدم که اعلیحضرت صاحب‌الامر عجل الله تعالی له الفرج وارد منزل شده و بمن فرمود: «سید مرتضی» چرا مضطربی گفتم ای مولای من جهت حاج شیخ محمد تقی که امشب بمسجد رفته و نمی‌دانم بر سر او چه آمده.

فرمود: سید مرتضی گمان می‌کنی که من از حاج شیخ دورم. الان رفتم مسجد و وسائل استراحت او و اصحابش را فراهم کرده و آمدم، گفت از خوشحالی برخاسته و باهل منزل که از من پریشان‌تر بودند مژده این بشارت را دادم و صبح زود برخاسته و در اثر صدق این خواب بتفحص برآمدم تا رسیدم بیکی از اصحاب حاج شیخ، گفتم می‌خواهم قضیه دیشب را برایم نقل کنی،

گفت بلی دیشب حاج شیخ ما را برداشته و به جمکران و مسجد رفتیم در آن هوای سرد و برف ولی وقتی که از شهر خارج شدیم حرارت و شوق دیگری پیدا کردیم و سریع می‌رفتیم تا به اندک زمانی به مسجد رسیدد و متحیر بودیم که شب را از سرما

چگونه بروز آوریم در این حال دیدیم جوان سیدی که بنظر دوازده ساله می نمود وارد شده و گفت به حاج شیخ بگو که می خواهید کرسی و لحاف و آتش برایتان حاضر کنم، ایشان گفتند اختیار با شما است.

آن سید از مسجد بیرون رفت ولی چند دقیقه طول نکشید که برگشت و با خود کرسی و لحاف و منقلی از ذغال و آتش بود آورد و در یکی از حجرات گذارده و مرتب نمود و خواست برود از ایشان سؤال کرد که باز هم احتیاجی هست؟ گفت خیر، گفت یکنفر از ما اظهار کرد ما که صبح زود می رویم این اثاث را به کی بسپاریم؟

گفت هرکس آورده خود خواهد برد و از نظر ما پنهان شد و ما در تعجب بودیم که این آقا سید کی بود و اثاث را از کجا آورد، با اینکه از اینجا تا قریه جمکران رفتن و برگشتن بقدر یک کیلومتر راه است و اقلأ رفت و آمد و تهیه لوازم نمودن قریب نیم ساعت احتیاج بوقت دارد با اینکه الآن چند ساعت از شب گذشته و هوا هم سرد و برف هم در باریدن است در این فکر بودیم تا صبح آمدیم و اثاث را همان جا گذاردیم و هنوز هم در همان فکرم.

سید مرتضی گفت باو گفتم من می دانم که آن سید جوان کی

بود، جریان اضطراب و خواب خود و فرمایش مولای مرا برای او گفتم و گفتم که از خانه‌ام بیرون نیامدم مگر اینکه صدق خواب خود را ببینم و الحمدلله که دیدم و فهمیدم که مولایم از این مرد شریف غافل نیست (۱)

باری هر کس بخواهد از شرح حال مرحوم حاج شیخ محمد تقی بافقی مستحضر شود بهتر است به کتاب «التقوی و ما ادریک ما التقوی» مراجعه نماید.

ای فرزندانم دیگر درد ندارم

گاهی دیده‌ایم که پدر و فرزند از نظر معتقدات مذهبی با هم اختلاف دارند، و اکثر اینگونه اختلافات با مباحثه و مشاجره حل شدنی نیست. مگر آنکه یک عامل خارجی بتواند در این میانه بطلان و یا حقیقت یکی از دو مذهب را روشن کند.

«عطوه» مرد مسلمانی است زیدی مذهب ولی فرزندان وی از شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و دوازده امامی، روی همین

۱ - التقوی و ما ادریک ما التقوی صفحه ۴۰ تا ۴۸.

اصل بین پدر و فرزندان گاهی مباحثه و گفتگوی مذهبی در می‌گرفت و هیچکدام از هم قبول نمی‌کردند.

روزی پدر گرفتار مرضی شد که با نسخه و دوا خوب نشد کم‌کم از دوا و طبیب مأیوس گردید، هر مریضی که روزگار مرضش باینجا بکشد قطعاً انتظار دارد از عالم غیب باو مدد و کمک شود و یک دست و قدرت فوق‌العاده‌ای دست او را بگیرد و از ورطهٔ هلاکت و مرگ حتمی نجات بخشد و این حال را بجز مریض نمی‌تواند درک کند، دوا بی‌اثر، دکتر ناامید، درد شدید، روح یأس و ناامیدی، فکر پریشان، نگاه‌های آلوده به حسرت عیادت‌کنندگان، همه و همه به کسالت مریض کمک می‌کند، آخ چکنم، خدایا بکجا بروم، این همه دوا که هیچ، عمل جراحی هم بی‌نتیجه ماند، می‌شود؟، می‌شود؟، می‌شود؟، کمکی امدادی مددم کند، نجاتم دهد.

«عطوه» به چنین حالی رسید، با خود گفت بهتر آن است که من به پیشگاه حضرت صاحب‌الامر که فرزندانم معتقدند عرض حاجت کنم، این مطلب را به فرزندان خود گفت و دست حاجت را بسوی حضرت دراز کرد از همانجا که در رختخوابش آرمیده بود با چشمی اشکبار توجه پیدا کرد، طبیب خود را

یافت، نماینده رسول اکرم را پیدا کرد به ولی خدا که «بیمنه رزق الوری و بوجوده ثبتت الارض و السماء» عرض حاجت کرد، سپس به فرزندان خود چنین گفت من مذهب شما را قبول نخواهم کرد مگر حضرت، صاحب العصری که اعتقاد دارید مرا از این درد رهائی بخشد.

دیری نگذشت، طولی نکشید، شبی فرزندان در اطاقی گرد هم بودند، از نقاقت و ناراحتی پدر صحبت می کردند، شاید آنها هم توجه به حضرت امام زمان پیدا کرده و عرض حاجت می کردند که از طرفی پدر مریض و عللیل خوب شود و از طرفی دیگر حقانیت خودشان برای پدر روشن شود.

در چنین حالی ناگهان فریادی از پدر شنیدند که بیائید بیائید، امام زمان را ببینید، دوان دوان با سرعت عجیب باطاق پدر رفتند. پدرجان چی؟ چی شده، چرا داد کشیدید، گفت چشم منور شد، قوتم برگشت، دردی ندارم، دیگر مریض نیستم، پسرها شما ندیدید؟ بروید دم در ببینید، همین الآن حضرت ولی عصر از نزد من بیرون رفت.

وقتی که از ماجرا پرسیدند، گفت بیحال بودم، ناامید بودم، درد هم مرا رنج می داد ناگهان صدائی شنیدم یکی مرا بنام

«عطوه» می خواند، چشم باز کردم آقای منوری دیدم که به بالین من نشسته است، نشناختم بناچار عرض کردم آقا شما کیستید، لطفاً خود را معرفی فرمائید فرمود من صاحب العصرم که فرزندان شما بمن اعتقاد دارند برای شفای تو آمده‌ام. در این حال دست مبارک خود را بر موضع و محلّ دردم مالید دیگر دردی احساس نکردم، تو گوئی اصلاً مریض نبودم، همینکه خواستم از جایم برخیزم، آقا از نزدم برخاست و دیگر کسی را ندیدم، حال ای فرزندانم دیگر درد ندارم. فرزندان وی می گویند پدر ما بعد از این ماجرا مدّتی طولانی زنده بود و در کمال سلامت زندگی کرد^(۱).

این کیست که از دردم باخبر است؟!؟

گرچه دوا بدردها تسکین می دهد و گاهی هم معالجه می کند، عمل جراحی نیز بنوبه خود مریض های زیادی را از مرگ رهانید و نجات بخشید، دستور شرعی ما همین است که مریض بساید

۱ - روایت از سید باقی فرزند «عطوه» سند از علی بن عیسی صاحب کشف

خود را مداوا کند، درد خود را با طبیب در میان بگذارد، کسی که درد خود را از طبیب پنهان کند بخود خیانت کرده است.

«مَنْ كَتَمَ الْأَطِبَّاءَ مَرَضَهُ خَانَ بَدَنَهُ» (۱)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود آنکس که بیماری خود را از پزشکان معالج پنهان کند به بدن خود خیانت کرده است.

«قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ائْتَدَاوِي؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَتَدَاوُوا، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُنَزِّلْ دَاءً إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَ لَهُ دَوَاءً» (۲).

رسول خدا فرمود هنگام بروز مرض خود را مداوا و معالجه کنید، زیرا که عارضه‌ای نیامده مگر آنکه شفائی هم نازل شده است.

ولی در عین حال گاهی مریض از تمام این وسائل روز نفعی نمی‌بیند، شدت مرض روزافزون می‌شود، این در و آن در می‌زند، بخارج از کشور سفر می‌کند نتیجه نمی‌گیرد در این مواقع حسّاس

۱- غررالحکم فصل ۷۷ حدیث ۸۸۳

۲- مستدرک سفینه البحار جلد ۳ صفحه ۳۷۲.

است که انسان یک توجّهی پیدا می‌کند بخود می‌گوید ناامید نباش یأس و نومیدی درد بدی است، خدا قادر است و میتواند مافوق تصوّر هر انسانی کارهای فوق‌العاده انجام دهد، انبیاء و ائمّه اطهار اولیاء خدایند، اولیاء خدا می‌توانند در محدوده خواست خداوند خیلی از مشکلات را حلّ کنند، اینجا است که انسان نباید امام زمان خود را که ولیّ حیّ است از نظر دور بدارد بلکه باید توجّه کند و توسّل جوید، انشاءالله تعالی منتج نتیجه خواهد بود.

بیمار شفا یافته به دست امام زمان علیه السلام

«اسماعیل» از ارادتمندان مرحوم سیّد بن طاووس است، روزی در حله خدمت سیّد بن طاووس شرفیاب شد، از درد بی‌درمان خود که زخمی در پای چپ داشت گله کرد، در ضمن اضافه کرد که من مداوا کردم ولی از تمام دواهایی که خوردم و یا مرهم‌هایی که بر زخم مالیدم نتیجه ندیدم، آقا چکنم؟ خیلی ناراحتم.

«سیّد بن طاووس» نیز از اطباء حله دعوتی بعمل آورد، ولی آنها نیز همانند اطباء قبلی جواب یأس دادند و گفتند این درد

علاج ناپذیر است و وضع غده و جراحیته نحوه‌ای است که امکان عمل جراحی ندارد، بر فرض آنکه بشود عمل کرد خطر مرگ برای «اسماعیل» حتمی است.

چون سید روز بعد عازم بغداد بنود لذا به مریض نامبرده پیشنهاد کرد که با هم به بغداد رفته شاید در آنجا طبیب حاذقی جهت مداوای این مرض پیدا شود فردا با هم به بغداد رفتند در آنجا نیز اطباء مسلمان و نصرانی بالاتفاق همان نظریهٔ اطباء قبل را تأیید کردند.

اینجا است که یک حالت وحشتی در مریض ایجاد می‌شود و ناراحتی روانی نیز در او بوجود آمده و درد بر درد قبلی افزوده می‌گردد، اسماعیل که چنین دید به یادش آمد که می‌باید دست توصل به ذیل عنایت امام زمانش دراز کند و از طبیب دردمندان استمداد جوید، زیرا او ولیّ خدا است می‌تواند با استفاده از قدرت ولایت این چنین امراض لاعلاج را شفا بخشد و صاحبان مرض را از چنگال خطر نجات و رهائی دهد لذا اسماعیل با چنین عزمی راسخ و با یکدنیا امیدواری بسوی «سامرا» سفر کرد و خود را بحرم مطهر عسکریین علیهم السلام (حضرت حسن عسکری و حضرت هادی علی النقی) رساند و شب را در سردابه (محلّ

غیبت صغری امام زمان علیه السلام ماند و از درد خود مینالید و بحضرت استغاثه می جست.

در کنار دجله

او می گوید صبح به نزدیکی دجله رفته لباسم را شسته و خودم نیز غسل زیارت انجام دادم و با یک ظرف آب که در دستم بود مجدداً بسوی حرم می رفتم تا برای آخرین بار زیارت کرده و فردا به بغداد برگردم، در این حال چهار سوار دیدم که می آمدند، من اول فکر کردم که تمام آنها از شرفاء و بزرگان سامرا هستند که دو نفر جوان و یکی پیرمرد بود چهارمی که در میان قرار داشت به من نزدیک شد و فرمود: آن دردی که بر رانت بود خوب شده؟ گفتم نه، فرمود: قدری نزدیک من بیا تا عارضه ات را ببینم.

من هنوز که سرگردان بودم و نمی دانستم چه کنم، آن آقای سوار خم شد و مرا بطرف خود کشاند و دست بر آن جراحی نهاده و فشاری داد و من احساس درد کردم، آنگاه راست شد و بر

روی زین نشست، در این حال آن پیرمرد به من گفت: افلحت یا اسماعیل، رستگار شدی ای اسماعیل در جواب گفتم، افلحتم، شما رستگار شدید.

یا للعجب اینها کیستند، آن آقا کی بود که اینگونه صریح از نامم باخبر بود و از دردم نیز می دانست و حال آنکه من هیچ آشنائی با اینها نداشتم، خدایا خوابم یا بیدار، چقدر خوب است اینها را بشناسم مخصوصاً مایلم بدانم آن آقا که دست بر عارضه ام نهاد کی بود، ناگهان آن پیرمرد گفت ای اسماعیل این آقا امام زمان تو است، امام، !!

تا نام امام شنیدم و دانستم که توفیق زیارت امام زمانم را پیدا کرده ام بی اختیار دویدم ران و رکابش را بوسیدم، حضرت دیگر توجهی نفرمود و همچنان به راه رفتن ادامه داد و منم در رکاب حضرتش روان بودم و ناله می کردم، حضرت فرمود: برگرد، عرض کردم هرگز از شما جدا نمی شوم باز امر کرد برگرد، زیرا مصلحت در برگشتن شما است، من همان حرف را تکرار کردم.

آن مرد پیر فرمود ای اسماعیل حیانداری که با امام زمانت مخالفت می کنی، آقا دوباره فرمود برگرد تو به فرمان و امر امام توجه نداری این حرف آنچنان در من اثر گذاشت که فوری بجایم

ایستادم.

آن حضرت وقتی که چند قدمی از من دور شد دوباره توجه بمن کرد و فرمود ای اسماعیل وقتی که به بغداد رفتی (مستنصر) خلیفه تو را می‌طلبد و بشما هدیه می‌دهد ولی تو قبول نکن، و بفرزندم (رضی) بگو که چیزی درباره‌ات به (علی بن عوض) بنویسد که من باو سفارش می‌کنم هرچه تو بخواهی بدهد، حضرت بعد از این مقال از دیده‌ام پنهان شد و دیگر آنها را ندیدم، اما از این پیش آمد شادمانم ولی از مفارقت و جدائیشان ناراحتم، قدری نشستم و سپس به حرم رفتم اهل حرم مرا متغیر و ناراحت و پریشان دیدند، علت پرسیدند و من ماجرا را بیان کردم، زائرین حرم عسکریین ران مرا باز کردند و هیچ اثری از آن جراحت ندیدند منم بتردید افتادم، که شاید عارضه در پای دیگرم بوده ران دیگرم را باز کردم اثری ندیدم، مردم هجوم آوردند و لباسم را پاره پاره کردند که اگر بعضی‌ها مرا نجات نمی‌دادند زیر دست و پا از بین رفته بودم.

این داد و فریاد به شخصی که سمت نظارت بین النهرین را داشت رسید، او آمد و ماجرا را دید و رفت که قضیه را بنویسد، من شب در آنجا ماندم و فردا مردم مرا مشایعت کردند و دو نفر

بهمراه من فرستادند. و روز بعد به بغداد رسیدم، دیدم که مردم زیادی جمعند و از مسافرین سامرا اسم و لقب می پرسند وقتی که بمن رسیدند خودم را معرفی کردم تا نام «اسماعیل» شنیدند بر سرم ریختند، لباس دوّمی مرا نیز پاره پاره کردند و نزدیک بود از شدّت مزاحمت جان بدهم.

در این حال سیّد بن طاووس با جمعی از راه رسیدند و مردم را از دور من پراکنده و دور کردند، ناگفته نماند که ناظر بین النهرین قبلاً بوسیله نامه باین شهر خبر داده بود، وقتی که سیّد رضی بمن رسید گفت این مردی که می گویند شفا یافته و از عنایات حضرت ولیّ عصر شفا گرفته توئی که این چنین غوغا پیا شده، گفتم بلی، فوری از اسب پیاده شد، دامنم را بالا زد وقتی که اثری از زخم ندید غش کرد و تقریباً ساعتی بیهوش بر زمین افتاد، وقتی که بیهوش آمد گفتم و زیر مرا طلبیده که از سامرا نامه نوشتند که کسی شفا گرفته و مربوط به شما است. با هم به آنجا برویم مرا با خود به آنجا برد وزیر هم قمی بود، وقتی که به آنجا رسیدیم سیّد گفت این آقا برادرم و دوست ترین اصحاب من

است و همان کسی است که شفا گرفته.

وزیر از من شرح قضیه را خواست من تمامی ماجرا را کماکان شرح دادم وزیر از اطباء و جراحان دعوت کرد وقتی که حضور یافتند از آنها پرسید شما از عارضه این مرد باخبرید، گفتند بلی پرسید دواى آن چیست همگی گفتند: علاج منحصر به بریدن و عمل است و اگر بریده شود زنده ماندنش مشکل است، پرسید بر فرض سلامت، اثر جراحی تا چند روز خوب می‌شود. گفتند تا دو ماه و بعد در جای عمل گودی سفیدی خواهد ماند که دیگر موی نمی‌روید، وزیر باز پرسید شما چند روز است که زخم را دیده‌اید گفتند امروز ده روز است، وزیر ران مرا برهنه کرد و به آنها نشان داد، چون اثری از زخم نبود و این پا با پای دیگر فرقی نداشت، یکی از اطباء که نصرانی بود صیحه‌ای زد و گفت: واللّٰه هذا من عمل المسيح بخدا این معجزه از حضرت عیسی مسیح است، وزیر گفت من می‌دانم این عمل از کیست و داستان را شرح داد.

خبر به خلیفه

از این داستان خلیفه با خبر شد احضار مرا از وزیر خواست، وزیر مرا به همراه خدمت خلیفه برد و مستنصر از من شرح قضیه را خواست منم تمامی قضیه را شرح دادم، او خادمی را طلبید و گفت فلان کیسه که در او هزار دینار است بیاور، وقتی که آوردند مستنصر بمن گفت این مبلغ را از ما بگیر و خرج کن من از قبول آن هدیه ابا کردم، گفت از کی می ترسی، گفتم از همان آقائی که مرا شفا داد، او علاوه بر شفا از این عطای شما نیز خبرم داد و فرمود که از ابوجعفر چیزی قبول نکنم، مستنصر مکدر شده و خیلی گریه کرد.

حُسن اتفاق

صاحب کشف الغمّه می گوید روزی این داستان را برای جمعی نقل می کردم وقتی که تمام شد دانستم که یکی از جلساء شمس الدین محمد پسر اسماعیل است و من او را نمی شناختم،

از این اتفاق تعجب کردم و از او پرسیدم شما عارضهٔ پدرت را دیده بودی گفت در آن وقت کوچک بودم، ولی در حال صحت دیده بودم و در جای زخم موروثی و اثری از زخم نبود بعد از آن قضیه پدرم هر سال به سامرا می‌رفت و مدتی در آنجا بسر می‌برد که شاید یکبار دیگر همان سعادت نصیبش شود ولی آنچه میدانم این است که چهل بار دیگر به زیارت عسکریین در سامرا رفت و عاقبة الامر با حسرت و اندوه و چشمی گریان از دنیا رفت (۱).

نامه‌ای که نتیجهٔ مثبت داشت

یکی از قوانین خلقت مسئلهٔ زناشویی و جفتگیری است، و علت غائی این عمل در عین اطفاء غریزهٔ جنسی ازدیاد نسل است لذا این عمل با شور و هیجان عجیبی در بین مردم انجام

۱ - راوی شمس الدین محمد فرزند اسماعیل سند از علی بن عیسی

می‌گیرد، و شادمانی و خوشحالی و تشکیل مجالس جشن و سرور خیلی با رغبت انجام می‌گیرد و بر همین اساس مردم تشکیل خانواده می‌دهند، با وجود آمدن فرزند آرامش دیگری در آنها بوجود می‌آید زیرا پدر و مادر به مراد و مقصود خود رسیده‌اند، او را در آغوش می‌کشند و می‌بوسند و برای آینده‌اش فکرها می‌کنند و و و .

ولی گاهی شده که بعضی‌ها از این نعمت محروم مانده‌اند و برای رفع این نقیصه بزرگ متوسل به کادر پزشکی شده و بانحاء مختلفه در این راه می‌کوشند و اگر تمکّنی در کار باشد به خارج از مملکت رفته تا شاید علاجی پیش آید و از طریق عبادی بتوانند باین نعمت برسند، بعضی‌ها به نتیجه می‌رسند ولی بیشتر اینگونه افراد کوشش و سعی‌شان بی‌نتیجه مانده و عقیم از دنیا می‌روند.

یکی از افرادی که باین درد مبتلا و گرفتار بود (علی بن بابویه) قمی است که در عصر غیبت صغری زندگی می‌کرد، او از بازرگانان بزرگ و در عین حال از علماء و دانشمندان عصر بحساب می‌آمده و تألیفات او را تا ۲۳ جلد نوشته‌اند و از نظر

حضرت ولی عصر آنقدر بزرگ و باشخصیت بوده که به خطاب (یا شیخی و معتمدی و فقیهی) از ناحیه مقدسه سرافراز بود. ولی مدتی پس از ازدواج از نعمت فرزند محروم بود و هیچ راهی برای حلّ مشکل خویش نمی‌دید مگر آنکه دست توسّل به سوی حضرت ولیّ عصر ارواحناله الفداء دراز کند. بزرگان از علماء از قبیل شیخ طوسی (ره) نوشته‌اند که او نامه‌ای در این زمینه بحضرت نوشت و در آن نامه از آقا التماس داشت تا فرزندی بوی عنایت شود، آن نامه را بوسیله علی بن جعفر الاسود به سوّمین نایب حضرت (حسین بن روح) رساند تا بخدمت حضرت تقدیم نماید.

جواب نامه

امام زمان علیه السلام در جواب چنین مژده دادند:

«قَدْ دَعَوْنَا اللَّهَ لَكَ بِذَلِكَ وَ سَتُرْزَقُ وَ لَدَيْنَ فَفَقِهَيْنِ خَيْرَيْنِ»

یعنی آنچه که از ما خواسته‌ای ما هم از خدا خواسته‌ایم بهمین زودی دو فرزند خوب و فقیه نصیب شما خواهد شد، بعد از این جواب و پس از سپری شدن مدّت کوتاهی خداوند دو فرزند یکی پس از دیگری بنام (محمد و حسین) به وی عنایت فرمود

که هر دو از رجال بزرگ اسلامی بشمار آمده‌اند.

امّا (محمد) که صاحب تألیفات زیادی است از جمله (من لایحضره الفقیه) که از کتب اربعه شیعه بحساب آمده و مجموع تألیفات وی تا سیصد نسخه در کتاب‌ها ثبت است، او بارها فخر و مباحات می‌کرد که به دعای حضرت (ولی عصر) بدنیا آمده، استادان او را تحسین می‌کردند و می‌گفتند سزاوار است کسی که به دعای امام زمان بهم رسد چنین باشد، او بیش از ۱۹ سال از زمان غیبت صغری را درک کرده و در سال ۳۸۱ هجری در شهر (ری) وفات کرد و قبرش مورد تجلی و احترام مردم است.

و امّا از (حسین) نسل بسیاری از محدثین بوجود آمده است^(۱).

ای امام زمان ما هم تشنه‌ایم

گرسنگی برخلاف تشنگی تا اندازه‌ای قابل تحمل است ولی تشنگی طاقت فرسا است و خیلی زود می‌تواند انسان را از پا درآورد.

۱ - منتهی الامال جلد ۲ صفحه ۲۹۹ با توجه به مقدمه فضایل الشیعه و خصال.

مرد صالح و پرهیزکاری که به گفتارش وثوق داشتند چنین نقل می‌کند که من سالی به‌مراهی قافله بحجّ مشرف می‌شدم، چند چیز باعث شد که در آستانه مرگ قرار گرفتم.

۱ - شدت گرمای هوا

۲ - انقطاع و عقب‌افتادگی از قافله

۳ - تشنگی شدید

۴ - گم کردن راه

مشکلات نامبرده باعث شد که من از حال رفته و در آستانه مرگ قرار گرفتم، در چنین حالی که از پا در آمده بودم صدای شیبه‌اسبی شنیدم چشم خود را باز کردم.

البته آنچه که دیدم نمی‌توانم وصف کنم ولی همینقدر می‌توانم بگویم که جوانی را در نهایت خوشروئی یافتم که بر اسبی نشسته و جامی از آب در دست دارد.

بمن فرمود از این آب بخور، وقتی که خوردم از برف و یخ خنک‌تر و از عسل شیرین‌تر بود، روی همین اصل از تشنگی نجات یافتم و گفتم ای آقا شما کیستید که مرا از مرگ حتمی نجات دادید، لطفاً خود را بمن بشناسانید.

فرمود: من حجّت خدا بر بندگانم، و منم آن کسی که زمین را

پراز عدل و داد خواهم کرد.

سپس فرمود چشمهایت را به بند، بستم، فرمود بگشای، باز کردم و خود را در میانه قافله دیدم اما امام از نظر پنهان و غائب شده بود «صلوات الله و سلامه علیه»^(۱)

علی بن مهزیار اهوازی

حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی گفت بر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی وارد شدم و از بازماندگان حضرت امام حسن عسکری پرسیدم و از او خواستم که اگر چیزی در این مورد می داند برای من نقل کند.

گفت ای برادر از من مطلب بزرگی را پرسیده‌ای، بدانکه من بیست مرتبه به حج بیت الله الحرام مشرف شدم و در تمام این سفرها عاشق دیدار امام زمامم بودم ولی در طول تمام این سفرها به مطلوب نرسیدم تا آنکه شبی در بستر خودم خوابیده بودم شنیدم کسی مرا صدا می زند و می گوید: ای علی بن مهزیار خدا

۱- نجم الثاقب باب هفتم حکایت سوم.

به تو فرمان می دهد که امسال هم به حج بروی من نمیدانم آنشب را چگونه بصبح آوردم و پیوسته در فکر آن بودم و مراقب بودم تا موسم حج فرا برسد.

وقتی که موسم حج فرارسید، آنچه که لازمه سفر بود ساز کردم و بعنوان حج بسوی مدینه حرکت کردم، وقتی که به مدینه طیبه رسیدم از بازماندگان حضرت امام حسن عسکری جویا شدم ولی هیچ اثری از آنها نیافتم، در آنجا هم بیاد معشوق و مطلوب خود بودم و خدا خدا می کردم که خوابم موافق با واقع شود و آنچه را که بمن وعده کرده اند ببینم و به آرزوی دیرینه و بیست ساله خود برسم.

پس از زیارت قبر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بعنوان مکه از مدینه خارج شدم به «جحفه» رسیدم وارد مسجد شده و نماز خواندم و پس از نماز صورت بخاک نهادم و برای تشرّف بخدمت اولاد امام یازدهم در دعا و تضرّع بدرگاه خداوند متعال کوشیدم و سپس بسوی «عسفان» و از آنجا به مکه رفتم و چند روزی در آنجا توقف کردم و بطواف خانه خدا و اعتکاف در مسجد الحرام پرداختم.

شبی در اثنای طواف جوان زیبای خوش بوئی را دیدم که

با آرامی راه می‌رود و در اطراف خانه طواف می‌کند، دلم متوجه او شد، از جای خود برخاستم و بسوی او شتافتم. وقتی که به‌وی رسیدم آهسته تکانی باو دادم تا متوجه من شود وقتی که توجه پیدا کرد از من پرسید اهل کجائی؟ گفتم اهل عراق هستم فرمود از کدام عراق؟ گفتم: اهواز، پرسید خصیب (خصیب) را می‌شناسی؟ گفتم خدا او را رحمت کند، او دعوت حق را لبیک گفته و از دنیا رفته است، گفت خدا او را رحمت کند زیرا شبها را بیدار بود و بسیار بدرگاه خداوند می‌نالید و پیوسته اشک می‌ریخت آنگاه پرسید: علی بن ابراهیم مهزیار را می‌شناسی؟! گفتم: علی بن ابراهیم من هستم، گفت ای ابوالحسن خدا تو را نگهدارد، علامتی که میان تو و امام حسن عسکری بود چه کردی؟ گفتم: اینک نزد من است، گفت آن را بیرون بیاور، من دست در جیب کردم و آن را بیرون آوردم وقتی که آن را دید نتوانست خودداری کند و دیدگانش پر از اشک شد و زارزار گریست، بطوریکه لباسهایش از سیلاب اشک تر شد آنگاه فرمود: ای پسر مهزیار: خداوند بتو اذن و اجازه می‌دهد، باز تکرار کرد خدا بتو اذن می‌دهد بجائی که رحل اقامت افکنده‌ای برو و صبر کن تا شب فرا رسد و تاریکی آن عالم را فراگیرد،

آنگاه شما بجانب «شعب بنی عامر» بیا که در آنجا مرا خواهی دید.

من بمنزل رفتم، چون احساس کردم که تاریکی همه جا را فراگرفته اثاث خودم را جمع کردم و سپس بر شتر خودم سوار شدم و لوازم را نیز با خود برداشتم و بر شتر نهادم و حرکت نمودم تا آنکه به شعب بنی عامر رسیدم، همان جوان را دیدم که ایستاده است و مرا می خواند و می گوید ای ابوالحسن بیا، چون باو نزدیک شدم سلام دادم و جواب سلام شنیدم گفت ای برادر با ما راه بیا، با هم براه افتادیم و گفتگو می کردیم تا آنکه کوه های «منی و عرفات» را پشت سر گذاشته و بطرف کوه های طائف رسیدیم.

وقتی که صبح کاذب دمید بمن دستور داد که پیاده شوم و نماز شب بخوانم وقتی که نماز شب انجام شد دستور داد نماز «وتر» بخوانم، منم نماز وتر را خواندم و این فائده ای بود که از آن جوان بدست آوردم. بعد امر کرد که سجده کنم و تعقیب بخوانم، آنگاه نمازش تمام شد و سوار شد و بمن هم دستور داد که سوار شده و بهمراه وی حرکت کنم آنقدر رفتیم تا آنکه قلّه کوه طائف پیدا شد.

پرسید شما چیزی را می بینی؟ گفتم آری تلّ ریگی می بینم که

خیمه‌ای بر بالای آن است و نور از داخل آن می‌درخشید وقتی که آن را دیدم خوشحال شدم، گفتم امید و آرزوی تو در آنجا است.

آنگاه گفتم با من بیا، او می‌رفت و منم از همان راه می‌رفتم تا اینکه از بلندی کوه پائین آمدیم، سپس گفتم: پیاده شو که در اینجا سرکشان ذلیل و جبّاران خاضع می‌گردند، بعد بمن فرمود مهار شتر را رها کن گفتم بدست کی بدهم.

گفتم اینجا حرم قائم آل محمد است، کسی جز افراد با ایمان بدینجا راه نمی‌یابد و هیچکس جز مؤمن از اینجا نمی‌رود، منم مهار شترم را رها کردم و با او رفتم تا نزدیک چادر رسیدیم او اول خود بدرون چادر رفت و بمن دستور داد که در بیرون چادر بمانم، خیلی زود برگشت و گفت: داخل شو که در اینجا جز سلامتی چیزی نیست، من وارد چادر شدم و آن حضرت را دیدم که نشسته و دو بُرد یمانی پوشیده است.

اندام حضرت ولیّ عصر در لطافت مانند گل بابونه و رنگ مبارکش در سرخی همچون گل ارغوانی است که فطراتی از عرق مثل شبنم بر آن نشسته باشد ولی چندان سرخ نبود، قدّ مبارکش مانند درخت «بان» یا چوبهٔ ریحان بود، جوانی ذیجود پاکیزه و

پاکسروش بود، نه بسیار بلند و نه خیلی کوتاه بلکه متوسط القامه بود سر مبارکش گرد، پیشانی‌ش گشاده، ابروانش بلند و کمائی، بینیش کشیده و میان برآمده، صورتش کم گوشت و بر گونه راستش خالی مانند پاره مشکی بود که بر روی عنبر کوبیده قرار داشته باشد.

وقتی که حضرت را دیدار کردم سلام دادم و جوابی از سلام خودم بهتر شنیدم، سپس مرا مخاطب ساخت و احوالپرسی از مردم عراق کرد عرض کردم آقا مردم عراق (شیعیان) در کمال ذلت بسر می‌برند و میان سایر مردم خوارند.

فرمود ای پسر مهزیار روزی فرا رسد که شما بر آنان مسلط گشته و مالک آنها باشید، بهمان نحوه‌ای که امروز آنها بر شما مسلط شده‌اند آنها در آن روز ذلیل و خوار خواهند بود.

عرض کردم: آقا جای شما از ما دور و آمدنتان بطول انجامیده! فرمود ای پسر مهزیار پدرم ابو محمد (حضرت عسکری علیه السلام) از من پیمان گرفت که مجاور قومی نباشم که خداوند بر آنها غضب کرده است.

عرض کردم: آقا چه وقت قیام می‌فرمائی؟ فرمود: موقعی که راه حج را بروی شما ببندند و خورشید و ماه در یکجا جمع

شوند و نجوم و ستارگان در اطراف آن بحرکت و گردش درآیند و چند علامت دیگر اضافه فرمود علی بن مهزیار افزود که چند روز در خدمت حضرت ماندم و بعد از آنکه بمنتهای آرزوی خودم رسیدم اجازه گرفتم و بطرف منزل بازگشتم^(۱).

امام زمان علیه السلام و جواب نامه ابن قولویه

«ابن قولویه» از مفاخر دانشمندان شیعه است و بنا به نقل شیخ طوسی در «فهرست» او به عدد ابواب فقه کتاب نوشته و استاد شیخ مفید نیز بوده است.

مرحوم راوندی در «خرایج» می نویسد ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه روایت کرده که من در سال (۳۰۷) عازم حجّ بودم و وارد بغداد شدم و آن سال سالی بود که قرامطه بعد از بردن حجر الاسود به بحرین و پس از گذشت ۲۲ سال می خواستند آن را به مکه برگردانده و بجای خود نصب نمایند.

تمام سعی و کوشش من این بود که امسال را بحجّ برویم و آن

۱ - مهدی موعود (ترجمه سیزدهم بحار الانوار) صفحه ۲۳۰.

کسی که حجرالاسود را نصب می‌کند بینم، زیرا در لابلای بعضی از کتابها دیده بودم حجرالاسود را می‌ربایند و امام عصره دوباره آن را بجای خود نصب می‌نماید بهمان نحوه‌ای که در زمان حجّاج بن یوسف ثقفی امام زین العابدین علیه السلام آن را در جای خود نصب کرد و بهمان حال ماند.

ولی متأسفانه در بغداد سخت بیمار شدم تا بجائی که جان خود را در معرض خطر دیده و نتوانستم بحج بروم، روی همین اصل شخصی را بنام «ابن هشام» به نیابت انتخاب کردم و نامه سربسته‌ای بوی دادم که به مکه برود ناگفته نماند که به نایب خودم گفته بودم: تمام اهتمام من در این سفر این است که هنگام نصب حجرالاسود امام زمان را زیارت کنم، حالا که مریضم و نمی‌توانم بروم شما این نامه را به مکه برده و بدست کسی برسان که حجر را نصب می‌کند و از جمله چیزهائی که در آن نامه نوشته بودم مربوط به بیماریم بود تا بدانم خوب می‌شوم و یا در این بیماری خواهم مُرد و اگر رهائی از مرض مقدر باشد مدّت عمر من چقدر است باری ابن هشام رفت و برگشت، او نقل می‌کند وقتی که وارد مکه شدم و مردم قصد کردند حجرالاسود را بجای خود نصب کنند من به بعضی از خدّام حرم پول گزافی دادم و از

آنها خواستم که راه را برای من باز کنند تا بتوانم آنقدر به رکن نزدیک شوم و کسی که سنگ را نصب می‌کند ببینم، خدّام نیز چنین کردند و راه را برای من باز نمودند تا من نزدیک رکن رسیدم، همینطور که چشم دوخته بودم دیدم افراد زیادی آمدند و حجر را برداشتند که به جای خود نصب کنند امکان پذیر نبود و سنگ بجای خود نمی‌ماند تا اینکه جوانی را دیدم گندم‌گون و زیبا صورت آمد و آن را برداشت و در جای خود گذاشت، آنچنانکه گوئی اصلاً کنده نشده بود.

در این حال صدای خوشحالی حاجیان حرم از هر سو برخاست، آنگاه جوان مزبور بسمت یکی از درهای حرم رفته و خارج شد من هم بلافاصله برخاستم و از هر طرف مردم را متفرّق نموده و بدنبال آن حضرت عجولانه شتافتم و هر کس که بمن راه می‌داد تصوّر می‌کرد که من دیوانه‌ام ولی در میان آن گیروودار چشم از او نمی‌کندم.

بسرعت پشت سر همان جوان دویدم و او آهسته راه می‌رفت در عین حال باو نمی‌رسیدم.

ناگهان دیدم ایستاد و بمن نگاه کرد و گفت آنچه با خود داری بمن بده من هم نامه را باو دادم، بدون اینکه به نامه توجهی کند و آن

را بخواند فرمود بگو از این بیماری در وحشت مباش که بعد از سی سال دیگر خواهی مرد! در این وقت گریه‌ام گرفت و آنقدر گریه کردم که قدرت هیچگونه حرکتی را نداشتم در چنین حالی آن حضرت مرا گذاشت و رفت.

پس از گذشت سی سال ابن قولویه دوباره مریض شد و به امور خیریه پرداخت و لوازم قبر خود را تهیه می‌کرد و وصیتنامه ترتیب می‌داد و در اینگونه امور شدیداً می‌کوشید باو می‌گفتند چرا اینقدر نگرانی انشاءالله خوب می‌شوی او می‌گفت نه، این همان سالی است که بمن وعده مرگ داده‌اند و بالاخره در همان بیماری و در همان سال موعود درگذشت^(۱).

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

عالم ربّانی مرحوم ملاّ زین العابدین سلماسی خبر داد که روزی سیّد بحر العلوم رضوان الله تعالی علیه وارد حرم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شد و این ابیات را بر زبان جاری داشت:

۱ - مهدی موعود یا ترجمه بحار الانوار ج ۱۳ صفحه ۷۹۶ نقل از خرایج راوندی.

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن
 به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن
 از سید سبب خواندن بیت مذکور را پرسیدم، فرمود وقتی که
 وارد حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شدم، حضرت حجّت
 سلام الله علیه را دیدم که بالای سر حضرت ایستاده و با صدای
 بلند قرآن می خواند، من وقتی صدای دلربای آن حضرت را
 شنیدم آن بیت را خواندم، وقتی که بدرون حرم رفتم آن حضرت
 قرائت را ترک نمود و از حرم خارج شد^(۱).

سید بحر العلوم چگونه خدمت امام زمان علیه السلام رسید؟!

سید بحر العلوم که از بزرگان علماء شیعه محسوب است، در
 ایام مجاورتش در مکه معظمه هر روز صبح بعد از طواف خانه
 کعبه به منزل می رفت پس از قدری استراحت و صرف صبحانه به
 اطاق دیگر می رفت و افرادی بحضور سید می رسیدند و

۱- بحار الانوار جلد ۵۳ صفحه ۲۰۲ حکایت ۵۴.

سئوالات متعددی می‌کردند و سید بحر العلوم که از عقاید مذاهب مختلفه بخوبی می‌دانست به همه سئوالات جواب می‌داد.

یکی از همراهان سید می‌گوید بذل و بخشش آقا خیلی زیاد بود و در این مورد هیچ ناراحت نبود.

روزی بوی عرض کردم مخارج ما زیاد و چیزی هم در دست نیست، در جواب چیزی نفرمود تا اینکه یک روزی طبق عادت هر روزه از طواف برگشت برای وی قلیان بردم ناگاه در را کوبیدند سید بشدت مضطرب شد و بمن فرمود قلیان را بگیر و از این اطاق بیرون ببر و خود با شتاب از جا برخاست و رفت در را باز کرد، دیدم شخص جلیلی با وضع و قیافه اعراب داخل شد و در اطاق نشست، سید را دیدم که در نهایت ادب دم در نشسته و پیوسته به قیافه آن آقای تازه وارد نگاه می‌کند و با یکدنیا تعظیم و تکریم بر او می‌نگرد ساعتی بهمین حال نشستند و با هم صحبت کردند و سپس با هم بدم در رفتند در را باز کردند و سید بحر العلوم دست آن آقا را بوسید و برناقه‌ای که دم در منزل زانو بزمین زده بود سوار کرد و تشریف برد سید با رنگ متغیر باطاق بازگشت و یک حواله‌ای را بمن داد و فرمود این حواله را بگیر و ببر در کوه صفا آنجا مرد صرّافی است با و بده منم حسب الامر آن

را گرفتم و بهمان جا که فرموده بود بردم و به صرّاف دادم. صرّاف آن حواله را گرفت و نگاهی کرد و حواله را بوسید و گفت برو و چند باربر بیاور، منم رفتم و چهار باربر آوردم، آن صرّاف باندازه‌ای که باربرها می‌توانند ببرند ریال فرانسه آورد که هر ریال فرانسه پنج قران عجمی بوده و به آنها بار کرد و بمنزل آوردند و تحویل سید بحرالعلوم دادند.

من روزی نزد آن صرّاف رفتم که از او حال پیرسم و در ضمن سؤال کنم آن حواله مال کی بود، نه دگانی دیدم و نه صرّافی، بناچار از افرادی که در آنجا بودند سؤال کردم که این دگان و صرّاف چه شد، و آنها گفتند ما در اینجا صرّافی ندیده‌ایم، آنگاه فهمیدم که این از اسرار خداوندی بوده است و من نمی‌دانستم ^(۱).

تأثیر توسّل به حضرت مهدی علیه السلام

عالم صالح مرحوم حاجی ملا باقر بهبهانی که مجاور نجف اشرف بود قضیه‌ای را مربوط به شفای فرزندش در کتاب دمعۃ

السَّاکِبَهْ ضَمَنَ شَرَحَ حَالِ حَضْرَتِ حَبَّةٍ علیه السلام تَوْشْتَه وَ شَفَاهَا نِيزَ بَرَايَ
دُوسْتَانَش تَقْلَ مِی‌کَرْد، وَ آن اَیْنِ اسْت :

علی محمد که در میان فرزندان ذکورم منحصر بفرد بود مبتلا
به بیماری شدیدی گردید که هیچ دوائی در او اثر نداشت و
بیماری وی هر روز سخت‌تر می‌شد من از علماء و سادات
محترم مجاور نجف التماس دعا کردم و از آنها خواستم درباره
فرزند مریضم دعا کنند.

ده شب از بیماری او گذشت، در شب یازدهم شدت یافت و
منهم هیچ چاره‌ای نداشتم، تمام روزنه‌های امید به روی من بسته
بود و فقط یک روزنه برویم باز بود و آن امید بخدا بود ولی به چه
وسیله بخدا رو کنم و از او حاجت یخواهم.

بیاد حضرت مهدی علیه السلام افتادم، با خودم گفتم چه بهتر که با
این حال تضرع بحضرت مهدی علیه السلام متوسل شده و آن حضرت را
واسطه قرار دهم بنا بر تصمیمی که اتخاذ کرده بودم با اضطراب و
قلق از نزد مریض برخاستم و بر پشت بام خانه‌ام قرار گرفتم و با
یکدنیا تضرع و زاری بحضرت ولی عصر متوسل شدم و با کمال
خشوع می‌گفتم:

یا صاحب الزمان اغثنی ، یا صاحب الزمان ادرکنی

در حال گفتن این کلمات خودم را بخاک می مالیدم و تضرع می کردم و از آن حضرت می خواستم که شفای فرزندم را از خداوند متعال بخواهد، ای امام زمان عنایت کن، ای حضرت مهدی لطف کن، ای امید امیدواران مرحمت کن، ای آقا اگر عنایت فرمائی ممکن است فرزندم بمیرد و مرا طاقت جدائی نیست.

پس از توسل بحضرت ولی عصر علیه السلام از بالای بام بزیر آمدم و بدون منزل رفتم و در مقابل «علیمحمد» نشستم دیدم حالش بجا آمده و عرق شفا او را فرا گرفته است.

با دیدن این منظره خوشحال کننده خدا را شکر کردم. طولی نکشید که فرزندم از بیماری کشنده رهائی یافت^(۱).

مقدس اردبیلی مشکلات خود را از امام

زمان می پرسید

محدث مشهور سید نعمة الله جزایری داستانی را از مقدس

۱ - نجم الثاقب باب هفتم، حکایت ۹۷.

اردبیلی (ره) در رابطه با ملاقات حضرت ولی عصر علیه السلام چنین نقل کرده.

یکی از شاگردان مقدّس اردبیلی بنام میر علامّ تفرشی که فردی زاهد و باتقوی بود گفت که من حجره‌ای مشرف به حرم و صحن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داشتم، شبی پس از فراغت از مطالعه از حجره‌ام بیرون آمده و به صحن حضرت علیه السلام گنبد و بارگاهش نگاه می‌کردم و هوا هم بشدّت تاریک بود مردی را دیدم که بسمت حرم حضرت می‌رود.

با خود گفتم: نکند که این مرد بخواهد از تاریکی استفاده نموده و قندیلها را بدزدد فوری از حجره خودم با عجله پائین آمدم و بنزدیک او رفتم، من او را می‌دیدم ولی او مرا نمی‌دید، او کم‌کم بدر حرم نزدیک شد و ایستاد و دیدم با انگشت اشاره کرد و قفل بر زمین افتاد و در حرم باز شد و بدین منوال تمام درها باز شد او سلام داد و بطرف دیگر رفت و شنیدم که از جانب قبر جواب سلام او داده شد، او با حضرت سخن می‌گفت و مسئله علمیّه‌ای را می‌پرسید.

سپس از حرم خارج شد و از شهر نجف بیرون رفت و بسوی مسجد کوفه براه افتاد و منهم از عقب وی می‌رفتم، وقتی که به

محراب و محلّ شهادت حضرت امیر علیه السلام رسید سخن می گفت و همان مسئله‌ای که در حرم پرسیده بود اینجا نیز پرسید ولی مخاطب را نمی دیدم، آنگاه برگشت و منم برگشتم اما سعی می کردم او مرا نبیند، تا آنکه بدروازه شهر نجف اشرف رسیدیم ولی کم کم هوا رو بروشنائی می رفت بناچار خودم را بایشان نشان دادم و گفتم جناب استاد از اوّل زمانی که بصحن آمدید تا حال با شما بودم لطفاً مرا از این همه اسرار باخبر سازید، او از من عهدها گرفت که تا زنده است راز او را پوشیده نگهدارم و بکسی نگویم.

بعد فرمود ای فرزند وقتی بعضی از مسائل بر من مشتبه می شود و نمی توانم او را حلّ کنم شبانه بکنار قبر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می روم و از حضرت می پرسم و جواب می شنوم ولی امشب آمدم و مسئله ام را پرسیدم فرمود امشب فرزندم حضرت مهدی در مسجد کوفه است، بنزد او برو و از وجود مقدّسش استفاده کن، منم بفرموده عمل کردم و خدمت حضرت مهدی علیه السلام رسیدم و مشکلم حلّ شد ^(۱).

عنایت حضرت مهدی علیه السلام به ملا محمد تقی مجلسی «ره»

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی (ره) در کتاب «شرح من لایحضره الفقیه» وقتی که از متوکل بن عمیر نام می برد داستانی را در رابطه با ملاقات حضرت مهدی علیه السلام چنین نقل می کند که من در اوائل جوانیم پیوسته در فکر جلب رضای حضرت حق بوده و زیاد می کوشیدم که در این راه توفیقاتی بدست آورم.

پس از مدتی در عالم خواب و بیداری حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیدم که نزدیک مدرس مسجد جامع اصفهان ایستاده است. پس از عرض سلام و اداء تحیّات خواستم پای مبارکش را ببوسم نگذاشت ولی دست آن حضرت را بوسیدم، از موقعیّت استفاده نموده مشکلاتی از نظر مسائل مذهبی داشتم سؤال نمودم، یکی مربوط به وسوسه در نماز و مسئله دیگر در مورد نماز شب بود و چند سؤال دیگر.

آنگاه عرض کردم پیوسته بخدمت شما رسیدن برای من میسر نیست استدعای من آن است که کتابی بمن مرحمت فرمائید که همیشه از آن استفاده نمایم فرمود من کتابی را به مولا محمد تاج داده‌ام. از او بگیر.

عجیب است وقتی که حضرت نام او را می‌برد من می‌شناختم کیست، لذا از مسجدی که مقابل آن حضرت بود بیرون رفتم و وارد شدم در محله‌ای بنام دار البطحاء که از محله‌های مشهور اصفهان است وقتی که بانجا رسیدم آن مرد را دیدم و او هم چشمش بمن افتاد گفت حضرت صاحب‌الامر شما را بنزد من فرستاده است؟ گفتم آری، او فوری دست در بغل خود کرد و کتاب کهنه‌ای بیرون آورد وقتی که آن را باز کردم کتاب دعائی یافتم آن را بوسیدم و بر چشم خودم گذاشتم و برگشتم از نزد او و متوجه بحضرت صاحب شدم. در این حال از خواب بیدار شدم دیگر اثری از حضور حضرت و کتاب ندیدم، خیلی مضطرب و ناراحت گردیده و تضرع و ناله می‌کردم که چرا کتاب را در خواب دیدم و اکنون در دست من نیست.

هنگام طلوع فجر نماز خواندم و در حال تعقیب در دلم چنین القاء شد که مولا محمد شاید شیخ بهائی باشد، در میان علماء

رفتم وقتی در جوار مسجد جامع به مدرس او رفتم دیدم شیخ بهائی مشغول به مقابله صحیفه سجّادیه است کمی نشستم و خواب خودم را به شیخ گفتم او درباره من دعا کرد، آنگاه از نزد او خارج شدم و با خود گفتم چه بهتر بروم بهمان جایی که در خواب آنجا را دیدم (دارالبطیخ)، وقتی که به آنجا رسیدم برخوردم به مرد صالحی که اسمش آقا حسن و ملقب به تاج بود، وقتی که با وی روبرو شدم سلام دادم او پس از سلام گفت خیلی از کتابهای موقوفه نزد من موجود است بعضی ها می گیرند و بمنظور واقف عمل نمی کنند ولی انشاء... شما عمل خواهید کرد و کتابها را ببین و از هر کتاب که می خواهی بردار با او به کتابخانه رفتم اول کتابی که بمن داد همان کتابی دیدم که در خواب دیده بودم بی اختیار شروع کردم به گریه و زاری و ناله گفتم همین کتاب برای من خیلی ارزنده است و دیگر احتیاجی به کتاب دیگر ندارم (و آن کتاب صحیفه سجّادیه است) که هر که می خواست صحیفه سجّادیه بی غلط داشته باشد بناچار با کتاب من مقابله می کرد^(۱).

ملاقات شبانه

یکی از شاگردان شیخ مرتضی انصاری نقل کرده که من نیمه شبی در کربلای معلی بعنوان کاری از خانه بیرون آمدم و بر اثر بارانی که باریده بود کوچه‌ها گل آلوده و راه رفتن خیلی دشوار بود بناچار چراغی را بدست گرفته و براه افتادم، ولی از دور شخصی را دیدم که در تاریکی می‌رفت پس از نزدیک شدن دیدم استاد شیخ مرتضی انصاری است.

خدایا در این وقت شب استادم با چشم ضعیف بکجا می‌رود، فهمیدم در این کار رازی است که باید من خودم را آشکار نکنم، شیخ کم‌کم آمد و بکنار در خانه‌ای ایستاد و بخواندن زیارت جامعه مشغول شد، پس از خواندن زیارت جامعه داخل آن منزل گردید و در بسته شد و من دیگر چیزی را ندیدم ولی صدای شیخ را می‌شنیدم که با کسی حرف می‌زند.

آنشب گذشت ولی وقتی که هنگام صبح به حرم حضرت ابا عبدالله مشرف شدم شیخ مرتضی انصاری را در آنجا دیدم ولی چیزی نگفتم فقط باسلام و عرض ادب و احترام از خدمتش گذشتم.

پس از گذشتن زیادی از زمان خدمت استاد رسیدم و داستان آن شب را از آن حضرت جو یا شدم، او اوّل حاضر به افشاء راز نبود ولی با اصرار زیاد فرمود من می گویم ولی بشرط آنکه تا زنده ام برای کسی نقل نکنی، من هم تعهد اخلاقی دادم که به شرطش وفادار باشم.

بعد فرمود: من گاهی برای رسیدن بخدمت امام عصر حضرت مهدی علیه السلام اشتیاق پیدا می کنم بکنار همان خانه ای که دیدی و دیگر نخواهی دید می روم و می ایستم و زیارت جامعه می خوانم، اگر اجازه صادر شد بدرون خانه رفته و خدمت آن حضرت شرفیاب می شوم و مطالب لازم را که خودم می دانم از آن حضرت سؤال کرده و جواب دریافت می دارم و برمی گردم ^(۱).

آل رحیم و مشکلات طاقت فرسا

یکی از علماء بزرگ نجف، بنام شیخ طه که در زمان خود، امام مسجد هندیه بود نقل می کند که در نجف اشرف مرد با تقوائی بود بنام «شیخ حسین آل رحیم».

۱- زندگینامه شیخ مرتضی انصاری صفحه ۱۰۶.

نامبرده چند مشکل بزرگ داشت ،

۱ - درد سینه و ناراحتی ریه که هنگام سرفه از سینه اش خون می ریخت.

۲ - فقر و تنگدستی که گاهی باطراف نجف نزد اعراب بیابان نشین می رفت و از آنها کمک می گرفت و از این راه زندگی می گذشت.

۳ - یکی از دختران نجف را خواستگاری کرد ولی بجهت فقر و پریشانی حاضر به ازدواج با او نشدند.

تمام دردها برایش قابل تحمل بود ولی دل بستگی به آن دختری را رنج می داد پیوسته در رنج و تعب و غصه و اندوه بسر می برد.

وقتی که چاره ای ندید در فکر آن شد مانند سایر مردم که بعنوان حلّ مشکل چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه می روند برود تا بلکه خدمت حضرت ولیّ عصر رسیده و حلّ مشکل شود. او به این سنت سنّیه عمل کرد و گفت که چهل شب چهارشنبه بآنجا رفتم، آخرین شبی که توفیق یافتم شب تاریکی از شبهای زمستان بود و باد تندی می وزید و کم کم باران نیز بهمراه داشت. چون سینه ام بشدت درد می کرد و بیش از حدّ سرفه می کردم

ترسیدم که داخل مسجد را به اخلاط سینه آلوده کنم لذا در دکه‌ای که داخل در مسجد است نشستم و بجهت سرما مسافر دیگری به آنجا نیامده بود، پیوسته فکر می‌کردم چهل شب چهارشنبه آمدم تا حال خدمت حضرت نرسیدم، اگر امشب هم به لقاء او نائل نگردم و چاره‌جویی نشود چکنم، در این حال برای گرم شدن قدری آتش روشن کردم و مقداری قهوه که از نجف اشرف با خودم آورده بودم در قوری ریخته و کنار آتش گذاشتم که بخورم.

ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد، وقتی که او را از دور دیدم مگدر شدم زیرا مایل نبودم کسی با من در خوردن قهوه شریک شود در این حال شخص ناشناسی بنزد من آمد و سلام داد و از من نام برد و در مقابلم نشست، از اینکه او نامم را می‌دانست در شگفت و تعجب قرار گرفتم و فکر می‌کردم که گویا از اعراب بیابان‌نشین اطراف نجف باشد که بعنوان کمک بانجاها می‌روم، بناچار پرسیدم شما از کدام طایفه عربید گفت از بعض ایشانم، من یک‌یک از طوایف عرب که در اطراف نجفند نام بردم گفت نه: از آنها نیستم، من بطور ناگهانی به خشم درآمدم و سخنان مسخره‌آمیزی گفتم، آن آقا تبسم کرد و گفت چه کار

داری که من اهل کجایم، چه باعث شد که شما به اینجا آمدید، گفتم بشما هم نفعی ندارد که بدانی من بچه منظور باینجا آمده‌ام، فرمود چه ضرری دارد که برای من بیان کنی که چرا باینجا آمده‌ای، من از حسن خلق و شیرین سخنی او در تعجب قرار گرفتم و محبت او در دلم زیاد شد و هرچه بیشتر سخن می‌گفت ارادتم باو زیادتر می‌شد، مقداری توتون داشتم در سبیل ریخته و باو تعارف کردم فرمود من نمی‌کشم وقتی که دیدم از توتون استفاده نمی‌کند قدری قهوه در فنجان ریخته و باو تعارف کردم، فوری از من گرفت و اندکی از آن را خورد و سپس فرمود مابقی را شما بخور منم گرفتم و خوردم.

آنگاه گفتم ای برادر امشب خداوند شما را برای من فرستاده که مونس من باشی مایلی که درون مقبره مسلم رفته و آنجا بنشینیم فرمود می‌آیم، حالا بگو برای چه منظور باینجا آمده‌ای، گفتم: من در نهایت فقر بسر می‌برم و اکنون چند سال است که از سینه‌ام خون می‌آید و علاجش را نمی‌دانم و چون عیال ندارم عاشق دختری از دختران محله خودم شدم ولی بعلت فقرم حاضر به ازدواج با من نشدند، لذا متوسل به حضرت صاحب الزمان شدم و چهل شب چهارشنبه است که به اینجا می‌آیم تا

بلکه حضرت را ببینم و مشکلاتم حلّ شود.

فرمود اما درد سینهات عافیت یافت و اما ازدواج با آن دختر
باین زودی ازدواجت با او میسر میشود و اما فقرت تا به آخر
عمر با تو خواهد بود.

با این همه بیانات من متوجه نشدم که او کیست گفتم بسمت
مقبره حضرت مسلم نمی رویم، گفت برخیز، من برخاستم او بجلو
و من بدنبال سرش براه افتادم وقتی که وارد زمین مسجد شدیم
فرمود آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد بجا نمی آوریم، عرض
کردم چرا، پس او ایستاد نزدیک شاخص که سنگی است در
میان مسجد و من در پشت سرش با فاصله کمی ایستادم و
تکبیرة الاحرام را گفتم و مشغول به خواندن فاتحة الكتاب شدم
ناگاه این مطلب بمن تلقین شد که شاید امام زمان باشد، در این
حال نور عظیمی دور حضرت را احاطه کرد که دیگر تشخیص
نمی دادم و در عین حال مشغول به نماز بود و من قرائت آن
حضرت را می شنیدم و بدنم می لرزید و نمی توانستم نماز را قطع
کنم، پس بهر نحوه بود نماز را تمام کردم و آن نور از زمین بیالا
می رفت و من با گریه و زاری و عذرخواهی از اسائه ادبی که در
مسجد با جنابش داشتم نمودم و گفتم ای آقا وعده شما راست

است، بمن وعده فرمودی که با هم به کنار قبر حضرت مسلم برویم.

در این حال که مشغول به سخن گفتن بودم دیدم آن نور متوجه قبر مسلم شد منم از او متابعت کردم و آن نور داخل قبه مسلم شد و در فضای قبه قرار گرفت بهمین حال بودم تا زمانی که فجر طالع شد و دیدم آن نور را که عروج به بالا کرد.

وقتی که صبح شد بیاد بیانات آن حضرت افتادم که فرموده بود: اما سینه‌ات شفا یافته هر چه سرفه کردم ابداً احساس درد نمودم و هفته‌ای از این ماجرا نگذشت که وسائل ازدواج با آن دختر (من حیث لا احتسب) از طریقى که گمان نداشتم فراهم آمد ولی بهمان نحوه‌ای که آن حضرت خبر داده بود فقر بحال خود باقی است^(۱)

مسجد سهله؟ یا خدمتگزاری پدر؟

در کتاب نجم الثاقب داستانی مربوط به دلاکی نقل شده که او پدر پیری داشت که پیوسته در خدمت او می‌کوشید و تمام

نیازمندیهای وی را بر می آورد و هیچگونه تمرّدی در اوامر پدر نداشت مگر شبهای چهارشنبه که مقیّد بود بعنوان شرفیابی حضرت صاحب الامر به مسجد سهله برود، ولی دوستانش متوجّه شدند که او دیگر به مسجد سهله نمی رود.

وقتی که علّت را از او جویا شدند گفت در چهلمین شبی که به آنجا می رفتم نزدیک مغرب بود و تمام کسانی که می خواستند بروند رفته بودند، مقداری از راه را که طی کردم هوا کاملاً تاریک شده بود ولی خوشبختانه شب مهتابی بود، و من از روشنائی ماه استفاده می کردم، یک ثلث راه بیشتر باقی نبود که دیدم شخصی اعرابی بر اسبی سوار است و از طرف مقابل می آید من با خود گفتم بعید نیست که همین جا این مرد مرا برهنه کند.

ولی وقتی که بمن رسید بزبان عرب بدوی با من حرف زد و از مقصدم پرسید، گفتم به مسجد سهله می روم، فرمود شما چیز خوردنی بهمراه دارید؟ گفتم نه، فرمود دستت را داخل جیبیت کن، گفتم می دانم چیزی با من نیست، دوباره همان سخن را تکرار کرد، منم دست در جیب خود کردم مقداری کشمش یافتم که برای طفل خودم خریده بودم و بکلی از یاد برده بودم و در جیبم مانده بود.

سپس آن حضرت بمن فرمود: اوصیک بالعود، اوصیک بالعود، اوصیک بالعود.

«عود» بزبان عربی بدوی پدر پیر را می‌گویند، یعنی سفارش می‌کنم تو را پدر پیرت، آنگاه از نظرم غائب شد، من دانستم که او حضرت مهدی بوده.

من در این پیش آمد هم به مراد خودم رسیدم و هم دانستم که آن حضرت راضی نیست که من پدر پیرم را تنها بگذارم، بنابراین این دیگر به مسجد سهله نرفتم ^(۱).

به کار بستن عقیده مادر

یکی از علماء بزرگ نقل می‌کند که من سالی از زیارت حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام با کشتی از راه فرات بنجف اشرف برمی‌گشتم در میان کشتی که همه مسافرین از اهل حله بودند یک مرد باوقاری دیدم که او را بدیده استهزاء و تمسخر می‌نگریستند و او را به مذهبش عیب می‌گرفتند ولی علت را نمی‌دانستم.

در فکر آن شدم که در اولین فرصت از او سؤال کنم و چنین فرصتی بدست نمی‌آید تا آنکه رسیدیم به جایی که بجهت کمی آب ما را از کشتی پیاده کردند و ما از کنار آن نهر قدم زنان می‌رفتیم، با پیش آمدن چنین فرصتی از همان مرد باوقار و ناشناس پرسیدم و گفتم شما را مردی با وقار دیدم ولی مسافرین کشتی شما را از نظر داشتن مذهب خاصی مسخره می‌کنند علت چیست؟

گفت تمام اینها از اقوام و خویشان منند و همه از اهل سنت می‌باشند و من و پدرم نیز مثل ایشان بودیم و تنها مادرم بود که از ما جدا بود ولی من پس از مدتی ببرکت وجود حضرت صاحب‌الامر شیعه شدم.

و سبب هم این شد که من جهت خریدن روغن که شغلم روغن فروشی بود از محلم خارج شدم تا از بادیه نشینان عرب روغن بخرم پس از خرید روغن با جماعتی از اهل حله برگشتم. در یکی از منازل بعنوان استراحت پیاده شدیم و من در یک طرف به استراحت پرداختم و کم‌کم خواب بر من غلبه کرد و خوابیدم وقتی که از خواب بیدار شدم کسی را ندیدم، و خود را در بیابانی بی‌آب و علف دیدم که درندگان در آن بیابان زیاد

بودند و هیچ آبادی هم از دور و نزدیک نمایان نبود بناچار برخاستم و لوازمی که بهمراه داشتم بار کردم و بدنبال قافله رفتم ولی راه را گم کردم در اینجا چند چیز باعث بر خوف و ترسم شد.

۱- وجود درندگان

۲- گم کردن راه

۳- عطش فوق العاده

در این حال به مشایخ و خلفائی که معتقد بودم استغاثه کردم هیچ نتیجه نگرفتم، یک مرتبه یادم آمد که مادرم می گفت ما معتقدیم به امامی که زنده است و کنیه اش اباصالح است، او گمشدگان را نجات می دهد و به فریاد در ماندگان می رسد و معین و یار ضعیفان است. به خدا گفتم خدا یا من ملتجی می شوم به امام غائب، اگر او بفریادم برسد و مرا نجات دهد بدین مادرم خواهم درآمد.

پس فریاد کشیدم یا اباصالح، ای امام زمان مادرم بفریادم برس ناگاه دیدم شخصی عمامه سبز بر سر دارد و با من راه می رود و راه را بمن نشان می دهد و می فرماید از این راه برو و از فلان راه نرو و در ضمن بمن امر کرد که بدین مادرم درآیم و فرمود میرسی به قریه ای که تمام اهل آن قریه شیعه هستند.

گفتم یا سیدی شما با من نمی آئید فرمود نه زیرا اکنون ، حدود هزار نفر در اطراف و اکناف عالم راه گم کرده اند و یا ابتلاء دارند و بمن استغاثه نمودند و باید بداد آنها هم برسم بناگاه از نظرم غائب شد و من اندکی راه نرفته به آن قریه که فرموده بود رسیدم و حال آنکه مسافت تا به آنجا خیلی زیاد بود و جماعتی که قبل از من حرکت کرده بودند روز بعد رسیدند.

من وقتی که به حله رفتم در اولین فرصت خودم را به آقای سید مهدی قزوینی ساکن حله رساندم و داستان خودم را برای آن بزرگوار نقل کردم و از ایشان خواستم که از معالم دین و مذهب شیعه بمن پیاموزد آن سید بزرگوار نیز محبت کرد و من شیعه شدم.

از سید مهدی قزوینی خواستم عملی را بمن پیاموزد که من بار دیگر خدمت آن آقا برسم فرمود چهل شب جمعه زیارت کن حضرت ابا عبدالله را من حسب الامر او مشغول شدم و هر شب جمعه از حله بکربلا می رفتم تا شب آخر وقتی به دروازه شهر رسیدم اعوان دولت وقت از مردم جواز عبور می خواستند و حال آنکه من نداشتم بناچار استغاثه به حضرت نمودم حضرت بنزد آمد و دستم را گرفت و بیرون برد هیچکس متوجه من نشد و

منهم دیگر حضرت را ندیدم (۱).

دوستی از دوستان شیخ حرّ عاملی

محدث جلیل شیخ حرّ عاملی در کتاب اثبات الهداة می نویسد که من مکرّر دیدم افرادی را که به حضور امام زمان علیه السلام رسیده اند.

از جمله آنها این خبر است که روز عیدی ما چند نفر از طلاب دور هم نشسته بودیم و از هر دری سخنی بمیان می آمد تا اینکه من گفتم چقدر خوب بود که ما از مقدار عمرمان با خبر بودیم و می دانستیم که تا سال آینده چنین روز عیدی زنده هستیم یا نه. یکی از حضار که شیخ محمد نام داشت و با ما همدرس بود، گفت من می دانم که تا ۲۶ عید دیگر زنده ام و این مطلب را جدی و بطور قاطع بیان کرد و از قیافه اش معلوم بود که مزاح نمی کند. از او پرسیدم مگر شما علم غیب دارید؟ گفت من مبتلا به یک بیماری صعب العلاج و یا لاعلاجی بودم تا بجائی که مرگم جهت فامیل هایم یک امر یقینی بود. شبی در عالم خواب خدمت امام

زمان علیه السلام رسیدم و عرض کردم ای آقا من هیچ عمل خیری ندارم که با آن عمل خدا را ملاقات نمایم لطفاً درباره من عنایتی فرمائید که از این ورطه هلاکت نجات یابم.

حضرت بمن فرمود نترس زیرا که خداوند متعال بشما شفا می‌دهد و از این بیماری خواهی خلاصی یافت و مدت ۲۶ سال دیگر زندگی می‌کنی آنگاه از جامی که در دست داشت بمن آبی نوشانید، پس از نوشیدن آن آب مرض از من سلب شد و شفا یافتم و من یقین دارم که این خواب شیطانی نبوده بلکه رحمانی است. پس از شنیدن این مطلب من تاریخ همان روز را یاد داشت کردم و آن تاریخ سنه ۱۰۴۹ بود، پس از مدتی من از محلم به مشهد رفتم و در جوار قبر حضرت علی بن موسی الرضا علیهما آلف التحیة والسلام مسکن گزیدم.

پس از مدتی یادم آمد که ۲۶ سال است که از آن سال می‌گذرد و آن دوست ما باید تا حال مرده باشد.

پس از یک ماه دیگر برادرم بمن نامه نوشت و در آنجا متذکر شد که آن مرد وفات نموده است^(۱).

کسی که در آستانه مرگ بود

در عصر حکومت معاویه بن ابی سفیان (ل) تبلیغات علیه علی علیه السلام شروع شد و فضیلت گوئی درباره آن حضرت قدغن و ممنوع گردید و این عمل کم کم توسعه پیدا کرده و بنی امیه و بنی عباس با تمام قوا کوشیدند و فرزندان و بستگان و ذراری آن حضرت را به انحاء مختلفه آزار می دادند. زندان و توقیف و تبعید و دشنام برای فرزندان و ارادتمندان حضرت امیرالمؤمنین به نهایت درجه رسیده بود تا اینکه در زمانی یکی از حکام و فرمانداران (حله)^(۱) به پیروی از همان سنت غلط پیشین ارادتمندان اهل بیت اطهار را رنج می داد.

(ابوراجح) که در آن شهر حمام داشت و از این راه چرخ زندگی خود را می چرخاند از زمره ارادتمندان حضرت امیر علیه السلام بود او عداوت و دشمنی خود را نسبت به دشمنان علی علیه السلام آشکار می کرد تا یک روزی این خبر به فرماندار ناصبی رسید، دستور

۱ - یکی از شهرهای عراق .

اعزام داد، وقتی که ابوراجح را حاضر کردند دستور عقوبت و کیفر داد، شکنجه و آزار زیادی بوی دادند تا بجائی که از شدت کیفر دندانهای وی ریخت و در آستانه مرگ قرار گرفت، سپس حکم قتل او را صادر نمود، ولی یک عده گفتند او دیگر جائی ندارد، رمقی در او نمانده بهتر است بحال خود بگذارید تا بمیرد شفاعت مردم مورد قبول واقع شد و نزدیکان و بستگان ابوراجح را بخانه بردند و هیچ شکی در مرگ او نبود زیرا بدن کوبیده و خورد شده سر و صورت و زبان ورم کرده، سایر بدن غرق جراحی و خون، ریسمان به دماغ کشیده و در حال اغماء و بیهوشی قرار گرفته بود، برای چنین کسی امید حیات نیست.

صبح فردا مردم برای خبر بعدی به ملاقاتش رفتند، او را سالم و در حال نماز دیدند با تعجب علت بهبودی او را از خودش پرسیدند، گفت من در آستانه مرگ قرار گرفته بودم و مرگم را معاینه می نمودم، چاره‌ای جز استفاده از الطاف الهی ندیدم، لذا دست استغاثه بسوی حضرت ولی عصر دراز کرده و شفا و بهبودی خودم را می طلبیدم، ای فریاد رس درماندگان ای امام زمان

چون تاریکی شب فرارسید دیدم خانه‌ام منور است، امام

زمان علیه السلام را دیدم که نزدم نشسته و دست شریف خود را بر من می‌کشد، فرمود خداوند متعال بتو عافیت داده است، چون صبح طالع شد من خودم را سالم یافتم و هیچگونه ناراحتی ندارم (۱)

دیدار جماعتی از اهل قم با امام زمان علیه السلام

مرحوم مجلسی علیه الرحمة از کتاب «کمال الدین» صدوق (ره) نقل کرده که امام حسن عسکری علیه السلام وقتی وفات یافت جماعتی از قم با اموال زیادی که مرسوم بود می‌آوردند به سامرا آمدند، در وقتی آمدند که از رحلت حضرت امام حسن عسکری اطلاعی نداشتند.

چون از حال حضرت پرسیدند گفتند که حضرت از دنیا رحلت فرموده است پرسیدند وارث او کیست.
گفتند وارث او «جعفر پسر امام علی النقی» است، پرسیدند او کجا است گفتند او فعلاً رفته برای تفریح و سوار زورقی شده در دجله تفریح می‌کند و به میگساری مشغول و جمعی از خواننده و نوازنده برای او خوانندگی می‌کنند.

۱- منتهی الآمال صفحه ۳۱۵ مختصری از حکایت نهم.

وقتی که قمیها این مطلب را شنیدند با خود گفتند: این اعمال از اوصاف امام نیست لذا چه بهتر که هرچه زودتر برگردیم و اموال را بصاحبانشان رد کنیم.

ولی یکی از آنها که ابوالعبّاس احمد بن جعفر حمیری قمی نام داشت گفت: نه ما صبر می‌کنیم تا این مرد (جعفر) برگردد و کاملاً از حال او با خبر شویم.

وقتی که جعفر برگشت باو سلام دادند و گفتند ای آقا ما، مردمی از اهل قم هستیم و جماعتی از شیعه و غیر شیعه نیز با ما هستند و ما اموالی برای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آوردیم.

جعفر پرسید: آن اموال فعلاً در کجا است؟ گفتند نزد ما است، گفت آنها را پیش من بیاورید، گفتند این اموال که معمولاً برای امام می‌آوردیم از مطالبی خبر می‌داد که شما هم باید خبر بدهید. گفت خبر چیست؟

گفتند اموال اینگونه جمع می‌شود که از تمام شیعیان یک یا دو دینار در کیسه‌ای نهاده و آن را مهر و موم می‌کنند و بسا می‌دهند، وقتی این اموال را بخدمت امام می‌رساندیم، حضرت می‌فرمود: که تمام آن چقدر است و صاحبان آنها را با هر مقدار

پولی که فرستاده بودند نام می برد و حتی از نقش مهرهائی که صاحب هر مالی به کیسه خود میزد قبل از نشان دادن خبر میداد.

(جعفر) گفت این مطالب دروغ است زیرا شما چیزی را به برادرم نسبت می دهید که در او نبود، وقتی آنها سخنان جعفر را شنیدند بیکدیگر گفتند ما اجیر و وکیل صاحبان این اموالیم و آن را جز با نشانه هائی که بوسیله آن امام را می شناختیم به احدی تسلیم نخواهیم کرد، اگر واقعاً تو امام هستی آن نشانه ها را بیان کن در غیر این صورت ما ناچاریم اموال را برگردانده و بصاحبانش مسترد داشته تا هر طور صلاح بدانند عمل کنند.

جعفر بلافاصله خود را به خلیفه رساند و از جریان گفت و از آنها شکایت کرد، خلیفه دستور داد آنها حاضر شوند، وقتی که آمدند خلیفه به آنها گفت اموالی که با خود آورده اید به جعفر بدهید آنها در جواب گفتند ما اجیر و وکیل صاحبان این اموالیم و صاحبان اموال بما دستور دادند بکسی بدهیم که با نشانه و دلیل استحقاق خود را در گرفتن آن ثابت نماید بهمان نحوه ای که امام حسن عسکری نیز با ما بهمین گونه رفتار می کرد.

خلیفه از آنان پرسید علامتی که در حسن عسکری بود چیست؟ آنها گفتند امام دینارها و صاحبان آن و نوع و مقدار

اموال را قبل از تحویل گرفتن بیان می کرد، او وقتی که نشانه ها را می گفت ما هم اموال را بوی تسلیم می نمودیم، بارها بحضورش می رسیدیم و همین علامت و دلیل را از حضرتش مشاهده می کردیم حالا آن حضرت رحلت فرموده اگر این مرد جانشین او است علائم و نشانه های این اموال را بگوید تا تسلیم او نمائیم و گرنه به صاحبانش برگردانیم.

وقتی که جعفر این را شنید به خلیفه گفت اینها مردمی دروغگو هستند و بر برادرم دروغ می بندند و آنچه آنها درباره او معتقدند علم غیب است که جز خدا کسی نمی داند. خلیفه گفت اینها فرستادگان مردمند و ما علی الرسول الا البلاغ فرستاده فقط باید مطلب را ابلاغ کند، جعفر از بیانات خلیفه که چنین انتظار نداشت مات و مبهوت شد و جوابی نداد.

سپس آنها از خلیفه خواستند کسی را با آنها بفرستد که تا بیرون شهر آنها را بدرقه کند تا کسی متعرض آنها نشود، خلیفه هم رهنمائی به همراه آنها فرستاد که تا بیرون شهر آنها را مشایعت نماید.

آنها وقتی که از شهر بیرون رفتند ناگاه جوانی زیبا دیدند که بنظر خدمتکار می رسید. جوان زیبا فریاد زد ای فلانی پسر فلانی

و فلانی پسر فلانی دعوت آقای خود را بپذیرید.

آنها گفتند آیا آقای ما توهستی؟ گفت: نه؟ من خادم مولای شمایم با من بیائید تا بخدمت او برویم، آنها هم با او رفتند تا وارد خانه امام حسن عسکری شدند، دیدند فرزند آن حضرت قائم علیه السلام مانند پاره ماه در حالیکه لباس سبزی پوشیده روی سریری نشسته است ما به وی سلام دادیم و او هم جواب ما را داد، سپس فرمود: تمام اموالی که آورده اید فلان مقدار و چند دینار است و چه کسانی آنها را آورده اند بهمین ترتیب تمام نشانی ها را داد.

آنگاه لباسها و توشه ها و چهارپایانی که داشتند همه را توصیف فرمود، در این حال همه بشکرانه شناخت مقصود خود، خدا را سجده کردند، آنگاه قاصدین سئوالاتی داشتند پرسیدند و جواب شنیدند و اموالی را که آورده بودند تسلیم نمودند بعد سفارش فرمود که از این به بعد اموال را به سامره نیاورند و وکیلی را در بغداد معین فرمود که باو بدهند.

بعد حضرت مقداری حنوط و کفن به ابوالعباس احمد بن جعفر قمی حمیری داد و فرمود خدا پاداش تو را بزرگ گرداند همراهان گفتند: ما هنوز به گردنه همدان نرسیده بودیم که ابوالعباس فوت کرد، رحمة الله علیه.

و ما از آن روز به بعد هر چه سهم امام داشتیم به بغداد می آوردیم و به یکی از وکلای حضرت که از جانب امام معین شده بود می سپردیم و جوابهای آنها بوسیله همان شخص (وکیل امام) صادر می گشت (۱).

اینها می خواستند امام زمان را بکشند!!

شیخ طوسی در کتاب غیبت از محمد بن یعقوب کلینی از احمد بن نظر از قبری که از فرزندان قبر غلام حضرت رضا علیه السلام بود روایت کرده که گفت با کسی درباره جعفر کذاب صحبت می کردم و مخاطب من جعفر را دشنام می داد، من گفتم چرا به جعفر دشنام می دهی و حال آنکه ما غیر از او امامی نداریم، آیا تو غیر از جعفر را دیده ای؟ گفت من ندیده ام ولی کسی را می شناسم که او دیده است.

گفتم او کیست؟ گفت کسی است که جعفر او را دوبار دیده است و او داستانی دارد.

۱ - مهدی موعود (ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار) صفحه ۷۸۱.

آنگاه گفت (رشیق) دوست (مادرانی) نقل کرد که ما سه نفر بودیم، روزی معتضد خلیفه عباسی ما را خواست و امر کرد که هر یک سوار اسبی شده و اسبی دیگر با خود ببریم و جز توشه مختصری چیزی حمل نکنیم و گفت می‌روید به سامره، سپس نشانی محله و خانه‌ای را داد و گفت وقتی به آن محله و خانه رسیدید غلام سیاهی را می‌بینید که دم در نشسته است، فوری وارد خانه شوید و هر کس را در خانه دیدید بکشید و سرش را بریده و برای من بیاورید.

ما هم بدستور او وارد سامره شده و همانطور که نشانی داده بود خانه‌ای را پیدا کردیم و دیدیم که خادم سیاهی در دهلیز نشسته و مشغول به بافتن چیزی است، پرسیدیم این خانه کیست و چه کسی در آن است؟ گفت صاحبش و توجهی به ما نکرد و هیچ نترسید، ما هم یکباره وارد خانه شدیم دیدیم مثل اینکه خانه امیر لشگری است، در جلو اطاق پرده‌ای دیدیم که بهتر و بزرگتر از آن ندیده بودیم، گوئی در آن موقع دست کسی به آن نرسیده بود کسی در خانه نبود، وقتی پرده را بالا زدیم دیدیم خانه بزرگی است که دریائی در آن است و در انتهای خانه حصیری انداخته‌اند که فهمیدیم روی آب است و شخصی که از

همه کس زیبا تر بود، بالای آن ایستاده نماز می خواند و توجهی
 بما ندارد و هم اعتنا به آنچه با خود داشتیم نمی کند احمد بن
 عبدالله بر ما پیشی گرفت و رفت که وارد خانه شود ولی در آب
 فرو رفت و چندان مضطرب شد و دست و پا زد تا من توانستم
 دستش گرفته و نجات دهم و او را از آب بیرون آوردم، وقتی
 بیرون آمد، غش کرد و مدتی باین حال باقی ماند.

بعد از او رفیق دوم من هم جلو رفت و دچار همان سرنوشت
 شد، من مبهوت ماندم، ناچار بصاحب خانه گفتم: از شما عذر
 می خواهیم، بخدا قسم نمی دانستم موضوع چیست و نمی فهمیدم
 برای جلب کی می آئیم؟ فعلاً بسوی خدا توبه می کنم.

ولی او به آنچه من می گفتم توجهی ننمود، و از حالتی که
 داشت بیرون نیامد، این وضع او ما را بوحشت انداخت، ناچار
 برگشتیم، خلیفه (معتضد) منتظر ما بود و بدربان سپرده بود،
 هر وقت ما آمدیم نزد وی ببرد دربان هنگام شب ما را نزد او برد.
 معتضد پرسید چه کردید؟ ما هم آنچه دیده بودیم برای او نقل
 کردیم گفت ای وای آیا قبل از من کسی شما را دیده و این ماجرا
 را بکسی گفته اید؟ گفتیم نه؟ گفت من دیگر از سعی خود درباره
 او مأیوسم سپس قسم های محکم خورد که اگر این مطلب بکسی

برسد، گردن شما را می‌زنم ما هم تا او زنده بود جرأت نکردیم جریان را بکسی بگوئیم در «خرایج راوندی» نیز این حدیث را از رشیق نقل کرده و در جای دیگر آن کتاب می‌نویسد:

آنگاه لشکر بسیاری فرستادند وقتی داخل خانه شدند صدای قرائت قرآن را از سرداب خانه شنیدند، سربازان در سرداب را گرفتند تا از بالا رفتن و بیرون آمدن خواننده قرآن جلوگیری نمایند.

امیر لشکر هم ایستاد تا همه لشکر بخانه بریزند و او را بگیرند ولی او از راهی که پهلوی در سرداب بود بیرون آمده و از جلو سربازان گذشت، وقتی ناپدید شد امیر لشکر گفت وارد سرداب شوید و او را دستگیر کنید، سربازان گفتند: مگر او نبود که از پهلوی تو گذشت؟

امیر لشکر گفت من او را ندیدم، چرا گذاشتید برود؟
گفتند: وقتی ما دیدیم تو او را می‌بینی و چیزی نمی‌گوئی ما هم چیزی نگفتیم^(۱).

کسیکه سکتۀ ناقص کرده بود

«عبدالرحمن بن ابراهیم قبایقی» که از اجلۀ علماء و بزرگان بود در یکی از نوشته‌هایش نوشته که من در شهر خودم مکرر شنیدم که یکی از بزرگان بنام «جمال الدین» پسر جعفر بن زهدری سکتۀ ناقص کرده است بعد از آنکه پدرش از دنیا رفت جده‌اش به انواع معالجات پرداخت ولی هیچ مؤثر واقع نشد. بعضی‌ها به جدۀ او گفتند چه بهتر که از اطباء بغداد استفاده کنی، او هم اطباء بغداد را بهمین منظور دعوت کرد. آنها نیز برای مدتی طولانی به معالجه‌ی وی پرداختند ولی تمام بی‌اثر بود. وقتی که از همه جا ناامید شدند، یک شب او را در حلّه نزد قبۀ شریفه معروف به «مقام صاحب الزمان» بردند که تا صبح در آنجا بماند تا شاید شفا یابد، خوشبختانه شفا یافت. عالم بزرگوار نامبرده می‌گوید بعد از مدتی میان من و او ارتباط دوستی برقرار شد و کمتر از هم جدا بودیم، وی خانه‌ای وسیع داشت که محترمین حلّه و جوانان آنان و فرزندان اشراف

در آنجا جمع می‌شدند و به بحث و گفتگو می‌پرداختند، روزی من در جمعشان نشسته بودم بیاد مطلب مذکور افتادم و این حکایت را از او پرسیدم.

او گفت بلی من روزگاری فلج شده بودم و اطبّا نمی‌توانستند مرا علاج کنند و جوابم کردند تا اینکه جدّه‌ام مرا به قبّه صاحب الزّمان برد که شب را در آنجا بمانم، ناگه دیدم آن حضرت تشریف آورد و فرمود: برخیز!

گفتم ای آقا یک سال است که نمی‌توانم از جا برخیزم، فرمود با اراده خدا برخیز، آنگاه حضرت دستم را گرفت و کمک کرد تا برخاستم و دیگر اثری از فلج در خودم ندیدم.

وقتی که مردم این را دیدند بر سرم ریختند و آنچنان ازدحام شد که نزدیک بود من کشته شوم، مردم تمام لباسهایم را قطعه قطعه کردند و بعنوان تبرّک بردند و لباس دیگر آوردند و بمن پوشاندند و من در حالیکه هیچ اثری از سکتة و فلج در خود نمی‌دیدم به خانه رفتم و لباس خود را عوض کرده و لباس مردم را بصاحبانش برگرداندم ^(۱).

داستان‌های از حسین مدلل

حسین مدلل از افراد خیراندیش نجف اشرف بود و او اثر نیکوکاری و خدمات ارزنده‌ای که داشت محلّی را بنام او «ساباط مدلل» نامگذاری کردند او خانه‌ای وصل به حرم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشت.

شخص نامبرده مبتلا به سکتۀ ناقص شد تا بحدّی که قدرت ایستادن نداشت و هنگام ضرورت عیالش او را بلند می‌کرد، او مدّت مدیدی باین حال بود و این حال موجب فقر و تنگدستی او و فرزندانش گردید تا جائی که دست نیازش بسوی این و آن دراز شد و مردم هم بر آنها سخت می‌گرفتند و خدمات و خیراندیشی و نیکوکاری او بکلی از یاد رفته بود.

تا اینکه در یکی از شبهای سال (۷۲۰) هجری که یک چهارم از شب گذشته بود همسرش را از خواب بیدار کرد و در نتیجه کم‌کم همه اهل منزل بیدار شدند.

ناگاه دیدند داخل و بالای خانه پرنور شده بطوریکه چشم را

خیره می‌کند زن و بچه‌اش پرسیدند چه خبر شده، گفت هم اکنون «حضرت مهدی امام زمان علیه السلام آمده و بمن فرمود: ای حسین برخیز من گفتم آقا می‌بینی که نمی‌توانم برخیزم. حضرت دست مرا گرفت و بلند کرد، دیدم تمام ناراحتی که داشتم برطرف شده و اینک حال خوب و از هر نظر رضایت‌بخش است»^(۱).

داستانی عجیب از علامه حلی «ره»

مرحوم شهید: قاضی نور الله شوشتری رضوان الله تعالی علیه که از علماء بزرگ اسلام است در کتاب مجالس المؤمنین وقتی که بشرح حال علامه حلی می‌رسد داستان عجیبی را از او نقل می‌کند که از نظر شما می‌گذرد.

یکی از علماء اهل سنت که در بعضی از علوم بر علامه حلی برتری داشت کتابی در مورد بطلان مذهب شیعه نوشته و در مجالس و محافل آن کتاب را برای عوام الناس می‌خواند و

۱ - مهدی موعود یا ترجمه بحار الانوار ج ۱۳ صفحه ۸۱۹

مطالبی را که موجب گمراهی ایشان بود مطرح می کرد.
ولی چون می ترسید بدست اهل علم شیعه قرار گیرد و کتاب
دیگری در ردّش بنویسند لذا در حفظ و حراست آن می کوشید و
بدست کسی نمی داد.

مرحوم علامه حلی که بعضی از علوم را نزد آن عالم سنی
تلمذ می کرد از وی خواست که کتاب را در اختیارش قرار دهد،
آن عالم نیز چون نخواست یک مرتبه دست ردّ بر سینه شاگرد
شیعه اش بزند لذا گفت من قسم خورده ام که کتاب را بیش از یک
شب به کسی ندهم.

علامه حلی نیز همان یک شب را غنیمت دانسته و کتاب را
گرفت و با عجله بمنزل برد که شاید بتواند در طول یک شب
نخوابد و قسمتی از آن را مورد مطالعه و بررسی قرار داده و ردّش
را بنویسد، ولی در اثناء نوشتن کم کم خواب بر وی غلبه کرد و
دیگر نتوانست بخواند و بنویسد در این حال دید مردی بقیافه
اهل حجاز وارد شد و سلام کرد و نشست، بمحض نشستن از
علامه خواست که کتاب را باو واگذارد، علامه کتاب را به آن
شخص داد و خودش خوابید وقتی که صبح از خواب بیدار شد
دید از عنایت و کرامت حضرت صاحب الامر (ولی عصر) نوشتن

کتاب پایان یافته است علامه روز بعد کتاب را به صاحبش برگرداند (۱).

این دعا یادگار امام زمان است

«سید علیخان» صاحب کتاب «شرح صمدیه و صحیفه» در کتاب «کلم الطیب» آورده که مرد صالحی بنام «حاجی علیا» شدیداً گرفتار بود، مخصوصاً دشمنانی داشت که پیوسته کشتن وی را آروز می کشیدند، او می گوید در این گرفتاری سخت نگران بودم و نمی دانستم چکنم؟ روزی در جیبم دعائی یافتم و فکر می کردم از کجا آمده است؟!!

شبى در عالم خواب ندائى شنيدم که یک نفرى می گفت ما بتو دعائی بخشیده ایم چرا از آن استفاده نمی کنی، شب دیگر نیز در خواب دیدم امام زمان علیه السلام را، فرمود آن دعائی را که بتو داده بودم بخوان و بهر که می خواهی بیاموز.

منهم حسب الامر امام دعا را خواندم و از ناراحتی در آمدم

۱- نجم الثاقب باب هفتم حکایت ۱۵ نقل از مجالس المؤمنین.

آن دعا این است :

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، رَبِّ إِنِّي أَسْأَلُكَ
مَدَدًا رُوحَانِيًّا اتَّقَوِي بِهِ قُوَى الْكُلِّيَّةِ وَالْجُزْئِيَّةِ
حَتَّى أَقْهَرَ بِمَبَادِي نَفْسِي كُلَّ نَفْسٍ قَاهِرَةٍ
فَتَنْقَبِضَ لِي إِشَارَةٌ دَقَائِقُهَا انْقِبَاضًا تَسْقُطُ بِهِ
قُوَاهَا حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْكَوْنِ دُورُوحٌ إِلَّا وَنَارٌ
قَهْرِي قَدْ أَحْرَقَتْ ظُهُورَهُ يَا شَدِيدُ يَا شَدِيدُ
يَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ، يَا قَهَّارُ أَسْأَلُكَ بِمَا
أَوْدَعْتَهُ عِزْرَائِيلُ مِنْ أَسْمَائِكَ الْقَهْرِيَّةِ
فَانْفَعَلْتَ لَهُ النُّفُوسَ بِالْقَهْرِ أَنْ تُودِّعَنِي هَذَا
السَّرِّ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ حَتَّى آئِينَ بِهِ كُلَّ صَعْبٍ وَ
أَذَلَّ بِهِ كُلَّ مَنِيحٍ بِقُوَّتِكَ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ.

این دعا را در سحر سه مرتبه و اگر ممکن شود در صبح سه مرتبه و در شام سه مرتبه و اگر کار مشکلی باشد چه بهتر است که بعد از خواندن دعا سی مرتبه بخوانی.

«يَارْحَمَنُ يَا رَحِيمُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، أَسْأَلُكَ اللَّطْفَ بِمَا
جَرَتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ»^(۱).

نامه «ورّام» به امام زمان علیه السلام

«ورّام بن ابی فرّاس» صاحب کتاب تنبیه الخواطر، مشهور به «مجموعه ورّام» از زهاد و فقهاء مشهور عصر خود بود، و مرحوم حاج میرزا حسین نوری (قدس سرّه) در کتاب «نجم الثاقب» او را از فرزندان مالک اشتر یاد کرده و می‌گوید: او جدّ مادری سیّد بن طاووس و نوه دختری شیخ طوسی رضوان الله تعالی علیهما است.

«ورّام بن ابی فرّاس» بر اساس حاجتی که داشت یک نامه‌ای را در کاظمین جهت حضرت ولیّ عصر نوشت و به مسافری بنام رشید ابوالعبّاس داد و از او خواست آن رقعہ را یا به دکه پیراهنش به بندد و یا در زیر پیراهن خود جای دهد تا از گم شدن محفوظ بماند.

۱- نجم الثاقب باب هفتم حکایت ۲۶ نقل از «کلم الطیب».

سپس فرمود وقتی که در سامرا به قبه شریفه سرداب وارد شدی متوجه باش که بعد از همه مردم از آنجا بیرون آئی و این نامه را بر قبه شریفه بگذار و برو، و چون فردا صبح برمی گردی آن را در آنجا نخواهی یافت و در ضمن اضافه کرد که از این قضیه کسی را آگاه نکند.

رشید ابوالعباس گفت من بفرموده عمل کردم و صبح به آنجا برگشتم آن رقعہ (نامه) را ندیدم، وقتی که به کاظمین برگشتم و به حله رفتم و با «ورّام» ملاقات کردم، فرمود بر اساس همان نامه یحاجت رسیدم ^(۱).

امام زمان علیه السلام دستور خواندن دعای فرج

می دهد

شخصی بنام «ابوالحسن بن ابی البغل» می گوید بر اساس منازعه ای که بین من و ابی منصور بن صالحان پیش آمده بود برای مدتی فراری بودم و بر جان خودم خائف بودم زیرا بیم آن

۱- نجم الثاقب باب ۷ حکایت ۱۴ (چاپ وزیری صفحه ۲۵۱) نقل از فرج المهموم.

می رفت که او مرا بکشد.

پس از مدتی عازم شدم که به مقابر قریش رفته و در آنجا قبر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را شبانه و محرمانه و مخفیانه زیارت کنم و از حضرت بخواهم که خدا بمن عنایت فرموده و از دست ابومنصور بن صالحان نجاتم دهد آنشب زیاد باران می بارید و باد عجیبی می وزید تا بجائی که حرم بکلی خلوت شد و مردم از آمدن حرم بجهت باد و باران مرحوم بودند.

من از ابی جعفر که همه کاره حرم بود درخواست کردم که تمام درهای حرم را به بندد تا من با خیالی راحت و خاطری آسوده مشغول بکار خودم باشم او نیز چنین کرد.

من که مشغول زیارت بودم و حالی داشتم بطور ناگهانی صدای پائی از سمت مولایم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم وقتی که نگاه کردم دیدم مردی را که زیارت می کند و یک یک از ائمه اطهار را نام می برد ولی وقتی که بنام صاحب الزمان رسید او را نام نبرد، من تعجب کردم و با خود گفتم شاید او فراموش کرده باشد و یا حضرت صاحب را نمی شناسد و یا شاید این یک مذهب مخصوصی باشد. وقتی که خوب بقیافه اش نگریستم دیدم جوانی است که لباس سفیدی بر تن و عمامه ای بر سر دارد

و تحت الحنکی نیز آویزان نموده است و ردائی بر دوش دارد.

کم کم بمن نزدیک شد و فرمود:

ای ابوالحسن بن ابی البغل چرا دعای فرج نمی خوانی و چرا از آن غفلت داری؟

گفتم ای سید من آن دعا چیست، فرمود: دو رکعت نماز بخوان و پس از نماز بگو:

«یا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ
وَلَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ، يَا حَسَنَ
التَّجَاوُزِ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا مُنْتَهَى
كُلِّ نَجْوَى وَ يَا غَايَةَ كُلِّ شَكْوَى، يَا عَوْنَ كُلِّ مُسْتَعِينٍ، يَا مُبْتَدِئاً
بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا، يَا رَبَّاهُ (ده بار) يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ (ده بار)
أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ عليهم السلام إِلَّا
مَا كَشَفْتَ كَرْبِي وَ نَفْسَتَ هَمِّي وَ فَرَّجْتَ غَمِّي وَ أَصْلَحْتَ خَالِي.

پس از این دعا هر چه می خواهی از خداوند متعال بخواه

سپس صورت راست خود را بر زمین بگذار و یکصد مرتبه بگو:

يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اِكْفِيَانِي فَاِنَّكُمَا كَافِيَاي
وَ اَنْصُرَانِي فَاِنَّكُمَا نَاصِرَاي.

آنگاه صورت چپ خود را بر زمین می‌گذاری و می‌گوئی
یکصد مرتبه (ادرکنی) و آن را تکرار کن و بعد تا نفس داری بگو
اَلْفَوْثُ اَلْفَوْثُ اَلْفَوْثُ و بعد سر از سجده بردار و بدانکه حاجتت
را خدا برمی‌آورد انشاء... تعالی.

و ابوالحسین بن البغل» می‌گوید من حسب الامر آن آقا به
نماز و دعا اشتغال یافتم و پس از پایان دعا بنزد همه کاره حرم
ابو جعفر رفتم تا بپرسم این مرد نیکو صورت کی بود و چگونه با
درهای بسته وارد شد، دیدم که درها بحالت خود بسته است.

با خودم گفتم شاید درب دیگری در اینجا باشد که من ندانم
بناچار خودم را به همه کاره حرم رساندم که در اطاق «زیت»
مرکز روغن چراغهای حرم مشغول بود.

از وضع خودم و از دیدن آن مرد منور ناشناس پرسیدم و از
سخنی که با من فرمود خبرش دادم.

گفت درها همچنانکه می‌بینی مقفل است و من هیچکدام از
آنها را باز نکردم آن شخصی که تو می‌گوئی مولای ما حضرت

امام زمان علیه السلام بود که من گاهی آن حضرت را در حرم شریف مشاهده نموده‌ام.

ابوالحسین می‌گوید من بسیار متأسف شدم از اینکه آن حضرت را دیدم ولی آنچنان که می‌باید از محضرش استفاده نکردم.

وقتی که فجر طالع شد پس از نماز هرچه زودتر خود را به کرخ رساندم و در جائیکه پنهان بودم پنهان شدم تا مأموران ابن صالحان مرا دستگیر نکنند.

ولی همان روز قبل از ظهر اصحاب ابن صالحان جویای ملاقات من شدند و از دوستان من می‌پرسیدند که فلانی در کجا است که ما نامه امان برایش آورده‌ایم!!

من با کمال خوشحالی از خفا بدر آمدم و با اصحاب ابن صالحان بنزد او رفتم، همینکه مرا دید از فرط خوشحالی از جا بلند شد و مرا بغل کرد و گفت کارت بجائی کشیده که نزد حضرت صاحب الامر از من شکایت می‌کنی من دیشب در خواب دیدم که بمن با درشتی صحبت می‌کرد و من می‌ترسیدم شهادت می‌دهم که ایشان برحقند.

من هم آنچه دیشب در حرم مشاهده کرده بودم برایش
شرح دادم، او تعجب کرد و نهایت مهربانی را از برکت مولایم
در حق من انجام داد^(۱).

داستان مرد سبزی فروش

صاحب کتاب «نجم الثاقب» از سید حیدر کاظمینی
نقل کرده: زمانی که ما در نجف اشرف اشتغال به تحصیل
علوم دینی داشته‌ایم گهگاهی از مردم می‌شنیدم که فلان مرد
سبزی فروش توفیق دیدار حضرت ولی عصر را پیدا کرده
است.

در فکر شدم که آن مرد را بشناسم پس از شناسائی کم‌کم
با وی آشنا شدم و چه بسا می‌شد که از او سبزی می‌خریدم و
این باعث شد که بیشتر همدیگر را بشناسیم و بسیار مایل
بودم که با وی خلوت کنم و تا داستان درك محضر امام زمان
علیه السلام را از او بشنوم و این خلوت حاصل نمی‌شد.

۱- نجم الثاقب باب هفتم حکایت ۳۰ نقل از فرج المهموم سید بن طاووس.

پس از مدتی که من گاهی توفیق رفتن به مسجد سهله را پیدا می‌کردم، شبی چهارشنبه به جهت اداء نماز معروف به نماز (استجاره) به آنجا رفتم وقتی که به در مسجد رسیدم همان دوست سبزی فروش را دیدم و از او خواهش کردم که امشب در بیتوته مسجد باهم باشیم، او نیز درخواست مرا پذیرفت.

پس از فراغت از نماز معهود و اعمال مسجد سهله به سمت مسجد کوفه رفتیم و مقداری از اعمال را در آنجا بجای آوردیم

پس از استقرار در آن مکان از همان دوستم تقاضا کردم و خواهش نمودم داستان و چگونگی ملاقات خود را با امام زمان علیه السلام شرح دهد.

او در جواب گفت من شنیده بودم که هرکس چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله برود و نماز «استجاره» را بخواند و با این عمل مقید باشد که خدا توفیق دیدار امام زمان را به او مرحمت بفرماید، حتماً آن حضرت را ملاقات خواهد کرد.

لذا من ملازم این کار بودم و هر شب چهارشنبه به هر نحوه‌ای بود خودم را به آنجا می‌رساندم، گاهی هوا سرد بود

وگاهی گرم بود، گاهی باران می بارید ولی من بر اساس عشقی که داشتم به هیچکدام از این حوادث اعتنائی کردم و پیوسته در مواقع معین به آنجا می رفتم و آن اعمال را انجام میدادم و به سمت نجف برمی گشتم.

در حدود یک سال بطور مداوم به آنجا رفتم و نماز مذکور را می خواندم و سپس به مسجد کوفه رفته و در آنجا بیتوته می نمودم تا اینکه یک روز عصر سه شنبه از منزل بیرون آمدم و با پای پیاده نجف را پشت سر گذاشته و به سوی مسجد سهله حرکت نمودم، ولی چون فصل زمستان بود، ابرهای تاریکی فضا را پوشانده و باران نیز می آمد و مطمئن بودم که مردم طبق عادت به آنجا خواهند آمد و من هنگام غروب آفتاب به آنجا رسیدم هوا تاریک شده بود و رعد و برق و صاعقه به همراه داشت وقتی که وارد مسجد شدم احدی را در آنجا ندیدم و من در نهایت ترس و وحشت قرار گرفتم و هیچ راه برگشت به نجف هم برای من نبود.

با خود گفتم بهتر آن است که من هرچه زودتر نماز استجاره را بخوانم و خیلی زود خودم را به مسجد کوفه برسانم، از جای خود برخاسته و نماز را بجا آوردم ناگاه

متوجه مقام شریف شدم که معروف است به مقام صاحب الزمان.

در این حال که نگاهم به آن مقام افتاد روشنائی کاملی را دیدم و صدای خواندن نماز هم بگوشم می آمد، بنا براین از ترس و وحشت درآمدم و دانستم که افرادی به آنجا آمدند و مشغول به نمازند.

من در این حال به سمت روشنائی رفتم ولی بدون آنکه شمعی و یا چراغی را به بینم سیّد جلیل و باهیتی را دیدم که ایستاده و نماز می خواند و من او را یکی از زوّار عادی و معمولی به حساب آوردم و خواستم بعد از نماز به او بگویم که باهم به مسجد کوفه برویم، هیبت و بزرگواری او مرا فرا گرفت که دیگر نتوانستم حرف بزنم.

ولی آن آقا خودش با تبسم و مهربانی به من فرمود می خواهی باهم به مسجد کوفه برویم؟ گفتم آری ای آقای من، با آن آقا حرکت کردیم و من به لطف او خیلی خوشحال بودم هوا نیز برای ما روشن بود و زمین باران دیده نیز خشک بود و هیچ چسبندگی نداشت تا اینکه به مسجد کوفه رسیدیم و من درب بیرون مسجد را زدم که خادم بیاید و در را

باز کند.

خادم پشت در آمد و فریاد کشید کیست که در را می‌کوبد؟ من گفتم در را باز کن ، گفت از کجا آمدی گفتم از مسجد سهله وقتی که او در را باز کرد خواستم نگاهی به همراه خود کنم و هنگام ورود به مسجد به او احترام بگذارم که قبل از من وارد شود او را ندیدم ، فریاد کشیدم یا سیدنا و مولانا بفرمائید در باز شد به هرجانب نگریستم آن حضرت را ندیدم ، ناچار به تنهایی قدم در مسجد نهادم مثل آنکه خواب بودم و بیدار شدم ، خیلی خودم را ملامت کردم از اینکه خدمت حضرت رسیدم ولی بر اساس عدم توجه قدردانی نکردم بعداً به یادم آمد که او از من نام برد و حال آنکه هیچ آشنائی با وی نداشتم و در بین راه با آن همه رعد و برق و باران هیچ ناراحتی ندیدم و زمین خشک بود، خدا را شکر که يك بار خدمت امام زمان علیه السلام رسیدم ^(۱).

مردی که در مسافرت مکه بیمار شد

گروهی به عنوان حجّ بیت الله از طریق عراق می گذشتند که بعد از زیارت دوره به مکه معظمه شرفیاب شوند. در بین آنها يك مردی از اهل کاشان وقتی به نجف رسید مریض شد تا بجائی که پایش از کار افتاد و قدرت راه رفتن نداشت.

رفقای همسفرش بناچار او را به يك مرد صالحی که در صحن مقدّس حجره داشت سپردند و رفتند.

مرد صالح هر روز درب حجره را می بست و به عنوان برچیدن درّ به صحرا می رفت در یکی از روزها آن مریض به میزبانش گفت از طول کشیدن بیماریم بی اندازه ناراحتم و از بودن در اینجا دل تنگم، اگر ممکن است مرا باخود بیرون ببر و در يك جائی بنشان و یا بخوابان و خود هر جا خواهی برو.

مرد صالح نیز راضی شد و مرا باخود برد و درخارج از

نجف نزد مقامی به نام «مقام حضرت قائم» نشانید و جامه خود را در آنجا میان حوضی شست و بربالای درختی آویزان کرد و به صحرا رفت.

و من چون تنها ماندم باخودم فکر می‌کردم آخر کار من چه خواهد شد ناگاه جوان خوش رو و گندم‌گونی دیدم که در آن صحن وارد شد و به من سلام داد و به حجره ای که در آن مقام بود رفت و در محراب چند رکعت نماز خواند و من هرگز آنچنان نمازی در مدت عمرم از کسی ندیدم.

وقتی که از نماز فارغ شد نزد من آمد و از حالم پرسید، در جواب عرض کردم من مبتلا به دردی هستم که نه خدا به من شفا میدهد و نه می‌میراند که خلاص شوم، فرمود محزون و ناراحت نباش به همین زودی خداوند متعال هردو را به تو عنایت می‌فرماید این را گفت و رفت، در این حال چشمم افتاد به جامه آن مرد صالح که بر زمین افتاده بود من از جا برخاستم و آن پیراهن را برداشتم و شستم و بردرخت آویزان کردم ولی در فکر افتادم که من مریض بودم و قدرت راه رفتن نداشتم چطور این پیراهن را برداشتم و شستم؟ وقتی که خوب به خودم نظر افکندم هیچ مرضی نیافتم.

دانستم که آن آقا حضرت بقیة الله الاعظم بود که از برکات وجودش شفا یافته‌ام.

از آنجا بیرون رفتم و در بیابان نظر افکندم کسی را ندیدم وقتی که دوست من آمد و حال مرا دید متحیر شد باهم به نجف برگشتیم.

آن مرد صالح می‌گوید که مهمانم چند روزی صحیح و سالم بود و سپس مریض شد و از دنیا رفت و در صحن مقدس حضرت علی علیه السلام دفن گردید^(۱).

شهید ثانی در بیابان مصر و شام

یکی از شاگردان شهید ثانی در رساله ای به نام « بُغیة المرید » مطالبی را در مورد مسافرت استادش از شام تا مصر نقل می‌کند که هر کدام از عجائب محسوب است.

از جمله شهید ثانی می‌گوید: ماه ربیع الاول سال نهصد و شش شب چهارشنبه در یکی از منازل به نام «رمله» که قافله

۱- نجم الثاقب باب هفتم حکایت ۴۸.

در آنجا پیاده شده بودند، رفت به سوی مسجدی که معروف است به «جامع ایض» تا انبیائی که در غار آنجا مدفونند زیارت کند.

ولی در مسجد را مقفل دید دست به قفل زد و تکانی داد و خوشبختانه در باز شد.

شهید ثانی به درون رفت و مشغول به نماز شد، آنچنان حال عبادت پیدا کرد و به دعا و اذکار مشغول گردید که بکلی از یاد سفر غافل شد و قافله از آن منزل کوچ کرد و به طرف مصر حرکت کرد.

پس از پایان یافتن عبادت از غار بیرون آمد و به سوی قافله رفت احدی را ندید و همه از آن منزل کوچ کرده و رفته بودند، علاوه بر اینها هرچه از وسایل سفر داشت کاروان به همراه خود برده و اکنون هیچ چیز ندارد.

بناچار به تنهایی حرکت کرد و با پای پیاده راه می پیمود ولی بالاخره خسته شده و دیگر نتوانست راه پیمائی نماید، باخود میگفت خدایا چه کنم، اگر به سوی قافله بروم خستگی و ناراحتی نمی گذارد و اگر در اینجا بمانم تا کسی بمانم، خدایا به فریادم برس.

تا گاه دید يك مردی سوار به نزدش آمده و گفت بامن
براین استر سوار شو شهید سوار شد و طولی نکشید که او را به
قافله رسانید و او را از مرکب پیاده کرده و فرمود: برو به نزد
رفقای خود.

شهید می گوید: من داخل قافله ام شدم و بعد هرچه
تجسس کردم یکبار دیگر او را به بینم متأسفانه موفق
نشدم (۱).

داستانی از کتاب خیر المقال

صاحب کتاب «خیر المقال» از مرد صالحی به نام «شیخ
قاسم» داستانی را چنین نقل کرده که او مرد با ایمان و تقوایی
است و بیش از دیگران توفیق تشرّف به حجّ را داشت.
در یکی از سفرها با قافله در منزلی از منازل پیاده شد و
در گوشه ای دورتر از جمعیت خوابید، ولی وقتی که قافله

حرکت کرد او را پیدا نکردند «شیخ قاسم» می گوید من وقتی که از خواب طولانی بیدار شدم کسی را ندیدم و دانستم که قافله از من دور شده است بناچار به يك سمتی متوجه شدم و به آواز بلند فریاد می کردم یا ابا صالح و منظورم از این استغاثه حضرت صاحب الامر بود.

زیرا ابن طاووس در کتاب «امان» نوشته که اگر در جایی گم شدید بگوئید «یا ابا صالح».

من هم فریاد می زدم و حضرت صاحب را برای نجات خودم صدا می زدم، ناگاه سواری را دیدم که به نزد من آمد وقتی که نظرش بر من افتاد فرمود از قافله عقب ماندی؟ عرض کردم بلی.

فرمود بر همین اسبی که من سوارم، سوار شو تا تو را به قافله برسانم، من هم سوار شدم، ساعتی طول نکشید که به قافله رسیدیم وقتی که نزدیک شدیم مرا پیاده کرد و فرمود این است قافله، عرض کردم: خیلی تشنه ام حضرت از زین مرکبش مشکی بیرون آورد که در آن آب بود به من مرحمت کرد، قسم به خدا که لذیذتر و گواراتر آبی بود که آشامیدم و

سپس به قافله پیوستم و دیگر آن حضرت را ندیدم ^(۱).

بیماری لاعلاج و شفا

مرحوم حاج میرزا حسین نوری در ضمن داستان کسانی که در غیبت کبری خدمت امام زمان علیه السلام رسیدند يك آقائی را به نام «آقا محمد مهدی تاجر شیرازی» نام می برد که او بعد از ابتلاء به بیماری شدیدی آنچنان گرفتار شد که به دو بیماری لاعلاج دیگری «گنگی و لالی» مبتلا گردید و بیماری نام برده سه سال به طول انجامید تا بالاخره بقصد استشفاء عازم زیارت انعمه عراق علیه السلام گردید.

در سال هزار و دو بیست و نود و نه ماه جمادی الاولی وارد کاظمین شد و بیست روز نزد خویشاوندان خود به سر بُرد تا اینکه عازم سرّ من رأی «سامره» شد و روز دهم جمادی الثانیه به سرداب مقدّس رفت و خادمی برای او زیارتنامه

می خواند، پس از اتمام زیارتنامه به سمت صفة سرداب و در بالای چاه رفت و مدتی گریه کرد و به تضرع و زاری پرداخت و پیوسته با قلم به در و دیوار سرداب می نوشت و با اداء و اشاره از حاضرین التماس دعا داشت، در این حال قفل زبانش باز شد همراهانش او را روز شنبه به مجلس تدریس سید الفقهاء میرزا محمد حسن شیرازی بردند، او به عنوان تبرک سورة مبارکه حمد را با قرائت صحیح اداء کرد که همه حضار به شفا گرفتن او اقرار کردند به شکرانه این موهبت الهی شب یکشنبه و دو شنبه در صحن مطهر چراغانی کردند و شعرای عرب و عجم اشعار سرودند و خواندند که بعضی از آنها در رساله جنة المأوی درج است (۱).

حيلة وزير بحرین در مورد شیعیان

«بحرین» محلی است که مدتی مستعمرة فرنگ بود و فرنگیان در آنجا حکومت می کردند، برای آنکه بهتر اداره

شود يك مسلمانى را در آنجا ولایت دادند.

حاکم آنجا که مردی ناصبی بود وزیرى داشت که او هم در دشمنی اهل بیت اطهار سلام الله عليهم اجمعین شدیدتر بود و هر روز عداوت خود را آشکارتر مى ساخت و هر آن مى کوشید که غضب حاکم بر مردم شیعه زیادتر شود تا شاید از این راه ضربه بیشتری بر آنان وارد آورد.

پس از گذشت زمانی به حضور حاکم رسید در حالتی که يك اناری در دست داشت که نوشته ای در آن دیده مى شد، وقتی که حاکم آن انار را دید در يك طرف آن نوشته شده لا اله الا الله، محمد رسول الله و بر طرف دیگر نوشته ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء الله.

حاکم به دقت نگاه کرد و دید این نوشته از نوشته های معمولی نیست بلکه به آفریده های خدائی مى ماند، او با تعجب فراوان به وزیر گفت این بهترین و روشنترین دلیل است بر حقیقت ما و ابطال مذهب راضیها، شما بگو ما با رافضی ها (شیعیان) چه کنیم؟

وزیر گفت . شیعه ها در اعتقادات خودشان افراد متعصبی هستند و این برهان خدائی را هم قبول نخواهند کرد، بهتر این

است که تمام آنها و یا بزرگانشان را حاضر نمائی و این انار را به ایشان نشان دهی، از دو حال خارج نیست، یا نوشته های انار را می پذیرند و از اعتقاد خود برمی گردند و یا قبول ندارند اگر قبول نداشته باشند و بخواهند در گمراهی خود باقی بمانند بهتر آن است که آنان را در قبول سه امر مخیر سازید:

۱: جزیه بدهند و با ذلت در اینجا زندگی کنند.

۲: جوابی از این دلیل بیاورند.

۳: مردانشان کشته شوند و زنان و فرزندانشان اسیر شوند و اموالشان به غنیمت گرفته شود.

حاکم فکر وزیر را پذیرفت و او را مورد تحسین قرار داد و علماء و فضلاء شیعه را خواست، وقتی حاضر شدند، انار را به ایشان نشان داد و به ایشان هشدار داد که اگر در این مورد جوابی ندارند به دو پیشنهاد دیگر که ذکر شد باید تن در دهند.

علماء با دیدن انار و بیانات حاکم سخت متحیر و ناراحت شدند تا به جایی که قدرت جواب نداشتند.

بناچار سه روز مهلت خواستند که شاید بتوانند در این مورد جوابی بیاورند، و نیز اضافه کردند که اگر جواب

نیاوردیم هرچه خواهی با ما انجام بده.

حاکم به آنها مهلت داد و همگی با ترس و تحیر از جا برخاستند و بیرون رفتند و در يك منزلی دور هم جمع آمدند و در این مورد باهم سخن گفتند و شور کردند، تا آنکه بر يك رأی اتفاق نمودند و آن اینکه از میان صلحای بحرین و زهاد ایشان ده نفر را انتخاب نمایند و چنین کردند سپس از میان آنها سه نفر را برگزیدند و بنا شد که هر شب یکی از آن سه نفر به صحرا و بیابان رود و مشغول به عبادت شود و به امام زمان علیه السلام استغاثه نمایند شاید از این راه گشایشی پیش آید.

اولین شب یکی از آن سه نفر از شهر بیرون رفت و تا صبح به عبادت و خضوع و خشوع پرداخت و به امام زمان استغاثه کرد و بی نتیجه برگشت و دوّمین شب نفر دوّم به همان نحوه به عبادت پرداخت و به حضرت حجّة علیه السلام استغاثه نمود باز به همان نحوه نتیجه حاصل نشد، ولی شب سوّم شخص متقی و پرهیزکاری را بنام «محمد بن عیسی» مأمور این کار کردند آن مرد زاهد در شب سیّم با سر و پای برهنه به صحرا رفت و در تاریکی شب به دعا و گریه پرداخت و به خداوند التجا کرد که عنایت کند تا آن بلیّه از مؤمنان گرفته شود و در همین حال

به امام زمان نیز توجه کرده و از حضرت خواست که شیعیان را از این نگرانی مهمّ نجات بخشد، وقتی که شب به آخر رسید صدائی شنید که يك نفری می‌گوید ای «محمد بن عیسی» چرا تورا به این حال می‌بینم «محمد بن عیسی» گفت ای آقا مرا بخودم واگذار که من برای امر مهمّ مذهبی به اینجا آمده‌ام تا به امام زمانم رسیده و حلّ مشکل را از آن جناب بخواهم، آن منادی گفت ای محمد بن عیسی منم صاحب الامر آنچه حاجت داری بیان کن.

محمد بن عیسی گفت اگر واقعاً شما صاحب الامر می‌باشید باید داستان مرا بدانی و هیچ احتیاجی به گفتار من نیست.

فرمود بلی راست می‌گوئی، شما از برای داستان انار به اینجا آمده‌ای، ای محمد بن عیسی بدان که در خانه وزیر لعنة الله علیه درختی است از انار، وقتی که آن درخت بارور شد وزیر به شکل انار قالبی درست کرد و آن را از وسط دو پاره کرد و از داخل در يك طرف نوشت: لا اله الا الله، محمد رسول الله و بجانب دیگر نوشت: أبابکر و عمر و عثمان و علی خلفاء الله، سپس انار را در داخل این قالب گذاشت و

آن را بهم بست ، انار کم کم بزرگ شد و نوشته های قالب در آن اثر گذاشت و وقتی که از قالب درآمد چنان شد که دیدی .
 وقتی که صبح به نزد حاکم رفتی به او بگو که من جواب آوردم ولی نمی گویم مگر در خانه وزیر، وقتی که داخل خانه وزیر شدید طرف دست راست غرفه ای خواهی دید ، به حاکم بگو : من جواب نمی گویم مگر در آن غرفه ، در این حال وزیر از شما ممانعت می کند و نمی گذارد داخل آن غرفه شوی ولی شما به امتناع او توجه نکن و به غرفه وارد شو، وقتی که زودتر از او وارد شدی روی طاقچه کیسه سفیدی هست آن را به حاکم نشان بده که قالب در همان کیسه است.
 ای محمد بن عیسی به حاکم بگو معجزه دیگر ما آن است که آن انار را چون بشکنید غیر از دود و خاکستر چیز دیگر در آن نخواهید یافت ، و مخصوصاً بگو اگر راستی این سخن را می خواهید بدانید به وزیر امر کنید که در حضور مردم آن انار را بشکند وقتی که بشکند آن خاکستر و دود بر صورت و ریش وزیر خواهد رسید.

چون محمد بن عیسی این سخنان معجز نشان را از حضرت صاحب الامر شنید شادمان گشته و از باب ادب

زمین را بوسید و با شادی و سرور به سوی علماء باز گشت . هنگام صبح به نزد حاکم رفتند و از جریانی که ذکر شد به حاکم گفتند و همه آنها را اجرا کرد و وزیر را به افتضاح و رسوائی کشاند ، حاکم گفت این مطالب را کی به شما خبر داد؟ گفت امام زمان و حجّت خدا بر ما، گفت امام شما کیست؟ او يك يك ائمه را از حضرت علی علیه السلام تا امام زمان شمرد، حاکم گفت دست دراز کن که من با شما بیعت کنم و من گواهی می دهم بر اینکه نیست خدائی مگر خداوند یگانه و گواهی می دهم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بند، و رسول خدا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خلیفه بلا فصل اوست ، آنگاه همه امامان را نام برد و به امامت یک یک آنها اقرار نمود و وزیر را به قتل رسانید و از اهل بحرین عذرخواهی کرد، این داستان در بحرین معروف است و قبر محمد بن عیسی در آنجا محترم و مورد زیارت است ^(۱)

امام زمان علیه السلام درباره شیعیان دعا می کند

یکی از علماء بزرگ شیعه (علامه مجلسی) از ملحقات کتاب انیس العابدین داستانی را در رابطه با دعای حضرت ولی عصر درباره شیعیان نقل می کند که :

عالم جلیل و سالک راه حق «سید بن طاووس» رضوان الله تعالی علیه در يك سحرگاه در سرداب مطهر حضرت صاحب الامر ارواحنا له الفداء این مناجات را شنیده است.

«اللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَ بَقِيَّةِ طِبْتِنَا وَقَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً اِتِّكَالًا عَلَيَّ حُبْنَا وَ لِأَيَّتِنَا فَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَأَصْفَعْ عَنْهُمْ فَقَدْ رَضِينَا وَمَا كَانَ مِنْهَا فِيمَا بَيْنَهُمْ فَأَصْلِحْ بَيْنَهُمْ وَقَاصِّ بِهَا عَن خُمُسِنَا وَ ادْخُلْهُمْ الْجَنَّةَ وَ بَعِّدْهُمْ عَنِ النَّارِ وَلَا تَجْمَعْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ» (۱)

خدایا شیعیان ما را از شعاع انوار ما آفریدی ، گناهان زیادی به اتکاء دوستی و ولایت ما انجام داده اند، خدایا اگر گناهانشان بین تو و شیعیان ما است از آنها درگذر و اگر بین خودشان است بین آنها اصلاح کن و آنان را از آتش دور بدار و با دشمنان ما در سخط و غضب یکجا قرار نده .

درگیری بین دو همسفر

«محمی الدین اربلی» گفت در خدمت پدرم نشسته بودم مردی که او را نمی شناختم نزد پدرم بود که پیوسته چرت می زد، در این حال عمامه از سرش افتاد و جای زخم بزرگی در سرش نمایان بود، پدرم پرسید این اثر زخم چیست ؟
گفت این زخم را در جنگ صفین برداشتم !!
به وی گفتند شما کجا و جنگ صفین کجا؟!
گفت : بلی سالی به سوی مصر سفر می کردم و مردی از اهل «غزه» هم با من همراه بود، در بین راه که از هرجا سخن می گفتیم اتفاقاً از جنگ صفین نیز صحبت به میان آمد.
همسفرم گفت اگر من در جنگ صفین بودم شمشیر خود

را از خون علی، و یاران او سیراب می‌کردم، من هم گفتم اگر من در آن جنگ حضور می‌داشتم شمشیرم را از خون معاویه و پیروان او سیراب می‌کردم، اینک من و تو از یاران علی علیه السلام و معاویه هستیم بیا باهم جنگ کنیم.

در این حال باهم درآمیختیم و زد و خورد مفصلی بین ما دو نفر پیش آمد يك وقت توجه پیدا کردم که ضربتی بر سرم وارد آمده و نزدیک است از هوش بروم، در چنین حالی دیدم شخصی مرا با گوشه نیزه اش بیدار می‌کند، چشم خودم را باز کردم از اسب فرود آمد و دست بر همان زخمی که بر اثر اصابت شمشیر پدید آمده بود گذاشت و فوری خوب شدم. سپس فرمود: همینجا بمان، من دیگر او را ندیدم زیرا که ناپدید شده بود.

پس از گذشت اندک زمانی دیدم آن سوار سر بریده همسفرم را که باهم جنگ می‌کردیم در دست داشت و فرمود: این سر دشمن تو است، چون تو به یاری ما برخاستی ما هم تو را در چنین موقع حساسی یاری کردیم و تو را از دشمن نجات دادیم، چنانچه هرکس خدا را یاری کند خدا نیز او را یاری خواهد کرد.

با خود گفتم خدایا این مرد کیست و از کجا آمد و چگونه
از نزاع ما دونفر باخبر بود، پس چه بهتر از حضرتش پیرسم،
لذا عرض کردم ای آقای بزرگوار، ای فریاد رس بیچارگان
شما کیستید؟ لطفاً خودتان را معرفی فرمائید.
فرمود: من صاحب الامر هستم، آنگاه فرمود از این به بعد
هر که از شما پرسید این زخم چیست؟ بگو: ضربتی است که
در صفین برداشته ام! (۱).

گمشدگان بیابان

عالم جلیل و متبحر «شیخ ابوالحسن شریف عاملی» در
کتاب ضیاء العالمین نقل کرده ابو نعیم و ابوالعلاء همدانی که
هر دو با سندهای معتبر نقل نمودند از (ابن عمر) که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود:

حضرت مهدی علیه السلام از قریه ای که «کرعه» نام دارد بیرون
میآید و ابری بالای سر آنحضرت است که در آنجا یک ندا

۱- مهدی موعود یا ترجمه بحار الانوار ج ۱۳ صفحه ۸۲۱ نقل از کشف الغمه.

دهنده ای ندا میدهد:

این مهدی خلیفه خداوند است، از او پیروی کنید.

شخصی بنام محمد بن احمد می گوید که پدرم پیوسته سؤال می کرد از «کرعه» که آن قطعه در کجا است، تا اینکه روزی یک مردی تاجر با مال و حشمتی بنزد ما آمد و ما از آن قریه نام بردیم و از او سؤال کردیم، گفت شما از کجا آن قریه را میشناسید

پدرم گفت در کتاب نام آن را خوانده ام، تاجر گفت بلی پدرم مسافرت های زیادی کرده است و بیشتر عمرش در سفر گذشت، در یکی از مسافرت ها شتران خود را بارگیری کرد و بعنوان محلی که در نظر داشتیم رفتیم ولی راه را گم کردیم و چند روز سرگردان و ویلان در آنجاها میگذشتیم و بالاخره هرچه توشه بهمراه داشتیم تمام شد و تلف شدن ما نزدیک بود ناگهان خودمان را مشرف به قبه ها و خیمه های چرمی دیدیم، یکی از میان خیمه بیرون آمد و از حال ما پرسید و ما از گم شدن خودمان برای او نقل کردیم.

در این حال هنگام ظهر شد جوانی از آنجا بیرون آمد که ما نظیر او را ندیده بودیم و از دیدار او سیر نمیشدیم، آن آقا

نماز ظهر بجا آورد و کسانی که با وی بودند نماز خواندند ولی دستهایشان در حال نماز مثل شیعیان باز بود، پس از نماز پدرم باو سلام داد و داستان خودمان را برای آن جوان شرح داد، چند روزی در آنجا بودیم و هیچ لغو و یاوه از آنها ندیدم و نشنیدم سپس خواهش کردیم که ما را براهی که گم کردیم برساند در اینحال شخصی را با ما فرستاد و ما تا چاشتگاه در راه بودیم ناگاه خودمان را در همانجائی دیدیم که میخواستیم.

والدم از شخص همراه ما پرسید آن مرد جوان کی بود، گفت: او حضرت مهدی علیه السلام بود و موضعی که حضرت در آنجا است آن را کرعه میگویند که از بلاد یمن است که از یک طرف به بلاد حبشه ده روز راه است. عالم نامبرده بعد از نقل این داستان میفرماید منافاتی ندارد از اینکه منزل حضرت «کرعه» باشد و ظهورش از مکه.

مرحوم حاج میرزا حسین نوری رضوان الله تعالی علیه در کتاب نجم الثاقب می نویسد که در کتب شیعه نیز از آن قریه نام برده شده است از جمله عالم جلیل علی بن محمد خراز در کفایة الاثر با سند های زیادی از آن نام برده، و

روایتی از حضرت رسول خدا نیز بیان کرده است (۱).

کسی که در باره امام زمان شك داشت

«ابو الحسن مسترق ضریر» روایت کرده که من روزی در مجلس «حسن بن عبدالله حمدان ناصر الدوله» نشسته بودم و در آنجا صحبت از امام زمان بود و من چندان ارزشی برای اینگونه از سخنان قائل نبودم تا اینکه روزی عمویم حسن وارد مجلس شد باز هم از امام زمان بحث می‌شد و من هم صحبت می‌کردم.

عمویم گفت: ای فرزند من هم مثل شما اعتقاد به حضرت امام زمان نداشتیم تا اینکه از جانب خلیفه مأمور فرمانداری و حکومت قم شدم و این هم در زمانی بود که اهل قم نسبت به حکام بد سلوک بودند و با آنها می‌جنگیدند و از آنان اطاعت نمی‌کردند.

اما وقتی که من مأموریت پیدا کردم لشگری عظیم به من

دادند تا با این اَبَهِت وارد شوم و دیگر کسی جرأت نکند با من مخالفت نماید.

وقتی که من به ناحیه «طرز» رسیدم به عنوان شکار سر به بیابان نهادم و شکاری دیدم و دنبال کردم ولی شکار از دیده من پنهان گردید، من هم به کنار نهر آبی رسیدم و از کنار آن نهر اسب می‌دوانیدم تا بلکه شکارم را پیدا کنم ولی به شکار نرسیدم اما ناگهان سواری دیدم که بر اسب سفیدی نشسته است و به طرف من می‌آید و عمامه سبزی به سر نهاده داشت و رویش را گرفته بود بطوری که فقط چشمش نمایان بود.

سوار به من گفت ای حسین، او باید بمن امیر بگوید و نگفت، گفتم چه می‌خواهی گفت چرا از ناحیه مقدسه «امام زمان» انتقاد می‌کنی و چرا خمس اموالت را به اصحاب من نمی‌دهی.

من مردی دلیر و شجاع بودم اما با دیدن آن سوار بر خودم لرزیدم و مهابت و بزرگواری او مرا گرفت و گفتم آقا آنچه بفرمائی من اطاعت می‌کنم.

گفت وقتی که به قم رسیدی بدون جنگ وارد شو و اموالی که به دست می‌آوری کم‌کم خمس آن را به افراد مستحق بده،

گفتم اطاعت می‌کنم، آنگاه فرمود برو به سلامت، این را گفت و عنان اسب خود را بگردانید و رفت و من ندانستم از کدام راه رفته است هرچه بطرف راست و چپ او را جستجو نمودم پیدا نکردم و این خود بیشتر موجب ترس من شد، آنگاه به سمت لشکر خود برگشتم و جریان را بکلی از یاد بردم.

وقتی که به قم رسیدم و قصد داشتم که با مردم جنگ کنم اهل قم از شهر بیرون آمده و دور من جمع گردیدند و گفتند قبلاً هر حاکمی که برای ما فرستاده می‌شد چون به عدالت رفتار نمی‌کرد ما با او جنگ می‌کردیم ولی حالا که شما آمده‌اید حرفی نداریم وارد شوید و به هر نحوه‌ای که می‌خواهید به کارهای خود مشغول شوید.

من هم مدتی در قم ماندم و اموال زیادی بیش از حد انتظار جمع کردم و بعضی از سران و بزرگان لشکر نزد خلیفه از من سعایت کردند و در نتیجه مرا معزول کردند و من به بغداد برگشتم و یگراست نزد خلیفه رفتم و سلام دادم، و سپس به خانه خود رفتم.

از جمله افرادی که از من دیدن کرد «محمد بن عثمان عمری» (دوم نایب امام زمان در غیبت صغری) بود، او از

میان جمعیت و ازدحام مردم آمد و به بالش من تکیه داد و آنقدر نشست که من خشمگین و ناراحت شدم مردم دسته به دسته می آمدند و می رفتند ولی او بهمان حال نشسته و موجب ازدیاد خشم من می شد.

ولی وقتی که مجلس بکلی خلوت شد، محمد بن عثمان نزدیک من آمد و گفت من با تو رازی دارم و می خواهم گوش دهی، گفتم: بگو! گفت صاحب آن اسب سفید که نزد آن نهر آب تو او را دیدی می گوید: ما به وعده خود وفا نمودیم.

«یعنی به تو وعده داده بودیم که بدون جنگ و خونریزی بر اهل قم حکومت کنی و اموال زیاد به دست آوری» من یکباره ماجرا را به یاد آوردم و سخت تکان خوردم.

گفتم: به چشم اطاعت می کنم، آنگاه دست محمد بن عثمان را گرفتم و اموال را حساب نموده و خمس آن را بیرون کرده و حتی قسمتی را که من فراموش کرده بودم خمس آن را نیز معین کرد و رفت

من بعد از این جریان دیگر در باره آن حضرت و اینکه نواب وی از جانب آن حضرت مأموریت هائی دارند هیچ تردیدی نکردم و حقیقت کار بر من روشن شد.

راوی این خبر «ابو الحسن مسترق» می گوید: من هم از زمانی که این واقعه را از عمویم شنیدم شكّ و تردیدم برطرف شد (۱).

تشکر و سپاسگزاری

خدایا فقط تو را شکر می کنم که به تألیف و طبع
و نشر این کتاب توفیقم داده ای

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»